

زبان و ادبیات دری

صنف دوازدهم
برای مکاتب پشتوزبان

پی افگندم از نظم کاخ بلند
که از باد و باران نیابد گزند

(فردوسی)

دری صنف دوازدهم (برای مکاتب پشتوزبان)

سال چاپ: ۱۳۹۸ هـ . ش



سرود ملی

دا وطن افغانستان دی
کور د سولې کور د تورې
دا وطن د ټولو کور دی
د پښتون او هزاره وو
ورسره عرب، گوجر دي
براهوي دي، قزلباش دي
دا هېواد به تل ځلېږي
په سینه کې د آسیا به
نوم د حق مو دی رهبر

دا عزت د هر افغان دی
هر بچی یې قهرمان دی
د بلوڅو د ازبکو
د ترکمنو د تاجکو
پامیریان، نورستانیان
هم ایماق، هم پشه یان
لکه لمر پر شنه آسمان
لکه زړه وي جاویدان
وایو الله اکبر وایو الله اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم



وزارت معارف

زبان و ادبیـــات دری

صنف دوازدهم

(برای مکاتب پشتو زبان)

پی افگندم از نظـــم کاخ بـــلند
که از باد و باران نیـــابد گزند
(فردوسی)

سال چاپ: ۱۳۹۸ هـ. ش.

مشخصات کتاب

مضمون: دری

مؤلفان: گروه مؤلفان کتاب‌های درسی بخش دری نصاب تعلیمی

ویراستاران: اعضای دیپارتمنت ویراستاری و ایدیت زبان دری

صنف: دوازدهم (برای مکاتب پشتو زبان)

زبان متن: دری

انکشاف دهنده: ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

ناشر: ریاست ارتباط و آگاهی عامهٔ وزارت معارف

سال چاپ: ۱۳۹۸ هجری شمسی

مکان چاپ: کابل

چاپ‌خانه:

ایمیل آدرس: curriculum@moe.gov.af

پیام وزیر معارف

اقرأ باسم ربک

سپاس و حمد بیکران آفریدگار یکتایی را که بر ما هستی بخشید و ما را از نعمت بزرگ خواندن و نوشتن برخوردار ساخت، و درود بی‌پایان بر رسول خاتم- حضرت محمد مصطفی ﷺ که نخستین پیام الهی بر ایشان «خواندن» است.

چنانچه بر همه‌گان هویداست، سال ۱۳۹۷ خورشیدی، به نام سال معارف مسمی گردید. بدین ملحوظ نظام تعلیم و تربیت در کشور عزیز ما شاهد تحولات و تغییرات بنیادینی در عرصه‌های مختلف خواهد بود؛ معلم، متعلم، کتاب، مکتب، اداره و شوراهای والدین، از عناصر شش‌گانه و اساسی نظام معارف افغانستان به شمار می‌روند که در توسعه و انکشاف آموزش و پرورش کشور نقش مهمی را ایفا می‌نمایند. در چنین برهه سرنوشت‌ساز، رهبری و خانوادۀ بزرگ معارف افغانستان، متعهد به ایجاد تحول بنیادی در روند رشد و توسعه نظام معاصر تعلیم و تربیت کشور می‌باشد.

از همین‌رو، اصلاح و انکشاف نصاب تعلیمی از اولویت‌های مهم وزارت معارف پنداشته می‌شود. در همین راستا، توجه به کیفیت، محتوا و فرایند توزیع کتاب‌های درسی در مکاتب، مدارس و سایر نهادهای تعلیمی دولتی و خصوصی در صدر برنامه‌های وزارت معارف قرار دارد. ما باور داریم، بدون داشتن کتاب درسی باکیفیت، به اهداف پایدار تعلیمی در کشور دست نخواهیم یافت.

برای دستیابی به اهداف ذکرشده و نیل به یک نظام آموزشی کارآمد، از آموزگاران و مدرسان دلسوز و مدیران فرهیخته به‌عنوان تربیت کننده‌گان نسل آینده، در سراسر کشور احترامانه تقاضا می‌گردد تا در روند آموزش این کتاب درسی و انتقال محتوای آن به فرزندان عزیز ما، از هر نوع تلاشی دریغ نورزیده و در تربیت و پرورش نسل فعال و آگاه با ارزش‌های دینی، ملی و تفکر انتقادی بکوشند. هر روز علاوه بر تجدید تعهد و حس مسؤولیت پذیری، با این نیت تدریس راآغاز کنند، که در آیندۀ نزدیک شاگردان عزیز، شهروندان مؤثر، متمدن و معماران افغانستان توسعه یافته و شکوفا خواهند شد.

همچنین از دانش آموزان خوب و دوست داشتنی به مثابه ارزشمندترین سرمایه‌های فردای کشور می‌خواهم تا از فرصت‌ها غافل نبوده و در کمال ادب، احترام و البته کنجکاوی علمی از درس معلمان گرامی استفادۀ بهتر کنند و خوشه چین دانش و علم استادان گرامی خود باشند.

در پایان، از تمام کارشناسان آموزشی، دانشمندان تعلیم و تربیت و همکاران فنی بخش نصاب تعلیمی کشور که در تهیه و تدوین این کتاب درسی مجدانه شبانه روز تلاش نمودند، ابراز قدردانی کرده و از بارگاه الهی برای آن‌ها در این راه مقدس و انسان‌ساز موفقیت استدعا دارم.

با آرزوی دستیابی به یک نظام معارف معیاری و توسعه یافته، و نیل به یک افغانستان آباد و مترقی دارای شهروندان آزاد، آگاه و مرفه.

دکتور محمد میرویس بلخی

وزیر معارف

فهرست

درس

اول

حکیم نظامی گنجه‌یی از بزرگترین شاعران و داستان سرایان کشور ما بود که در قرن ششم هجری قمری می‌زیست. از این شاعر بلند آوازه پنج منظومه به نام‌های مخزن الاسرار، خسرو وشیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه به یادگار مانده است.

نخستین درس را با نام خداوندﷻ از لیلی ومجنون نظامی گنجه‌یی آغاز می‌کنیم.

بهترین سر آغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز	بی نام تو نامه کی کنم باز
ای یاد تو مونس روانم	جز نام تو نیست بر زبانم
ای کارگشای هر چه هستند	نام تو کلید هر چه بستند
ای هست کن اساس هستی	کوته ز درت دراز دستی
از آتش ظلم و دود مظلوم	احوال همه تراست معلوم
هم قصهٔ نانموده دانی	هم نامهٔ نانوشته خوانی
ای عقل مرا کفایت از تو	جستن ز من و هدایت از تو
هم تو به عنایت، الهی	آن‌جا قدمم رسان که خواهی

از ظلمت خود رهایی‌ام ده

با نور خود آشنایی‌ام ده

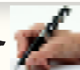
(نظامی گنجه‌یی)

توضیحات

۱. نامه: در این‌جا به معنای کتاب است.

۲. دود: در این‌جا آه؛ دود مظلوم آه ستمدیده.

۳. ای عقل مرا کفایت از تو: ای خداوند که توانایی و شایسته‌گی خرد من از توست.



چگونه بنویسیم؟

این بخش که در (۲۸) درس ادامه خواهد یافت کوشش شده است تا در نگارش برخی

از کلمه‌های مستقل و نامستقل (باز و بسته) نخست بین شاگردان مکاتب و مدارس و به وسیلهٔ آن‌ها در بین مردم ما هماهنگی املایی ایجاد گردد و به دوگانه‌گی‌ها و چندگانه‌گی‌های املایی پایان داده شود:

۱- هرگاه واژه‌های مختوم به واول‌های / o، u / (واو مجهول، واو معروف) مضاف، موصوف یا منسوب قرار گیرد، پس از آن‌ها یک {ی} می‌افزاییم؛ مانند:

واو مجهول

الف) به حیث موصوف:

- گلو — گلوی خشک
- نمو — نموی سریع گل‌ها
- آبرو — آبروی انسان
- گفتگو — گفتگوی سودمند

ب) به حیث مضاف:

- گلو — گلوی آواز خوان
- نمو — نموی نباتات
- آبرو — آبروی کسان را نباید ریخت
- ماهرو — ماهروی من

ج) به حیث منسوب:

- ماهرو — ماهروی سمرقند
- لیمو — لیموی هندی
- شبو — شبوی کابلی
- سبو — سبوی استالفی



واو معروف

الف) به حیث موصوف:

- بازو — بازوی توانا
- مو — موی سیاه
- رو — روی سپید

ب) به حیث مضاف:

- بازو — بازوی رستم داستان
- مو — موی اسپ
- خو — خوی کودکان

ج) به حیث منسوب:

- خواجو — خواجوی کرمانی

- آهو		آهوی ختنی
- آرزو		آرزوی بهشتی

۲. هرگاه حرف {و} در پایان واژه‌ها نمودار کانسوننت(صامت) باشد، در حالت‌های موصوف، مضاف و منسوب حرف دیگری در نوشته نمی‌آید و همین واو با کسره تلفظ می‌شود؛ مانند:

- دیو		دیو سفید
- غریو		غریو جانکاه
- جلو		جلو اسپ
- گاو		گاو شیری

۳. واژه‌های دخیل از عربی که در اصل مختوم به همزه {ء} بعد از الف باشند، همزه نوشته نمی‌شود. در حالات موصوف، مضاف و منسوب {ی} به آن‌ها علاوه می‌گردد؛ مانند:

- امضا		امضای استاد
- اشیا		اشیای قیمتی
- ارتقا		ارتقای علمی
- املا		املای دری
- علما		علمای دینی



بیاموزیم

۱. بیت نخست حمدیه که با عنوان ((بهترین سرآغاز)) شروع شده این مفهوم را افاده می‌کند که: ای خدای عالمیان دانستم که فقط نام تو، بهترین سر آغاز است و من ((نامه را)) یعنی کتاب را با نام تو می‌گشایم؛ زیرا فقط تو سزوار این مقام هستی و آغاز به نام تو زیبنده است و بس؛ هم‌چنان بیت‌های بعدی:

۲. روان من انس دارندهٔ یاد همیشه‌گی تو است و به غیر از نام تو نام دیگری برزبانم نیست؛ یعنی تو یگانه معبود منی.

۳. هر چه به گشایش نیازمند باشد تو گشاینده ای و نام تو باز کنندهٔ هر سدی می‌باشد.

۴. ای خدای من تو به وجود آورندهٔ بنیاد هستی می‌باشی و دراز دستی دیگری بر حریم صلاحیت تو ممکن نیست.

۵. ای خداوند عالمیان احوال همه به تو معلوم است. تو می‌دانی که چه کسی آتش ظلم

را افروخته که آه مظلومان به آسمان بالاست.

۶. پروردگار عالم! تو رازهای پنهان یا مکتوم را آگاهی و تو ای که نامهٔ نوشته ناشده را می‌خوانی یعنی از مکنونات هرکسی فقط تو آگاه استی. به همه چیزهای آشکار و پنهان تو واقف می‌باشی.

۷. اگر عقل من کار می‌کند، این کفایت را تو به من ارزانی فرموده ای، من فقط جستجوگر استم و هدایت دهنده و رهنمون من تو استی.

۸. خدایا! تو به عنایت خود آنجا مرا برسان که رضای تو باشد.

۹. پروردگارا! به محضر تو التجا دارم که از ظلمت‌ها مرا رهایی بخشی و به روشنایی‌ها آشنایی دهی.

خود آزمایی ۱. از میان کلمه‌هایی که در پایین آورده شده، آن‌هایی را که متضاد یکدیگر اند پهلوی هم بنویسید:

مثال: (متضاد نیکی بدی است)

نور، کوتاه، ظلمت، دراز، معلوم، آشنایی، مجهول، بیگانه‌گی.

۲. برای هریک از کلمه‌های عربی زیر دو هم خانواده بنویسید:

مثال: عقل (عاقل، معقول)

۳. ظلم، معلوم، حال، هدایت.

شاگردان پاسخ دهند:

۱- نظامی گنجه‌یی کی بود؟

۲- کدام پنج منظومه از نظامی گنجه‌یی بود؟

۳- نظامی در کدام قرن می‌زیست؟



متن را در کتابچه‌های خود بنویسید و غلطی‌های املایی آن‌را نشانی کرده با خود بیاورید:

((لیمو ترش را خورد که فشار خونش پایان آمد، آن وقت بود که سیاهی رو مکدر وی سرخی آورده بود. خو بد وی با نصیحت پدرش تغییر نخورد.

آهوء چالاک آرزوی زنده ماندن داشت؛ ولی بازو دشمنش قوی بود زیرا قضا چنان بود.

درس

دوم

شاگردان به پرسش‌های ذیل پاسخ‌های دقیق دهند:

۱- معنای لغوی مهبط چیست؟ چرا این کلمه در شعر استفاده شده است؟

۲- مفهومی که شما از این مصراع ((شبی بر نشست از فلک برگذشت)) گرفته اید، چیست؟

۳- از بیت ((یتیمی که ناکرده قرآن درست + کتب خانهٔ چند ملت بشست)) چه مفهوم گرفتید؟

٤- عبارت ((نبی الوری)) را چگونه فهمیده اید؟



نعت

کریمُ السجا یا جمیلُ الشیم
نبی البرا یا شفیع الامم (۱)

امام رسل، پیشوای سبیل*
امین خدا، مَهبط* جبرئیل

یتیمی که ناکرده قرآن درست
کتب خانهٔ چند ملت بشست (۲)

چو عزمش برآهیخت شمشیر بیم
به معجز میان قمر زد دو نیم(۳)

چو صیتش* در افواه دنیا فتاد
تزلزل در ایوان کسری فتاد(۴)

شبی بر نشست از فلک برگذشت
به تمکین و جاه از ملک بر گذشت

چنان گرم در تیه قربت براند
که در سدره جبرئیل از او باز ماند

بدو گفت سالار بیت الحرام
که ای حامل وحی، برتر خرام (۵)

بگفتا فراتر مجالم نماند | بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر مو فراتر پرم | فروغ تجلی بسوزد پرم
چه نعت پسندیده گویم تورا | علیک السلام ای نبی الوری (۶)
خدایت ثنا گفت و تبجیل* کرد | زمین بوسِ قدرِ تو جبریل کرد
چه وصفت کند سعدی نا تمام | علیکَ **الصلوة** ای نبی السلام

توضیحات

۱- ((کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الامم)) پیغمبرﷺ دارای خوی‌های نیک و عادات پسندیده بوده، پیامبر و شفاعت کنندهٔ گروه‌های مردم است.

۲- پیامبری که هنوز وحی بر وی تمام نشده بود، با رسالت خود، همهٔ ادیان را منسوخ کرد.

۳- چون تصمیم به ارذال مشرکان گرفت، با معجزهٔ خود ماه را به دونیم کرد، مصراع دوم اشاره است به شق القمر: شگافتن ماه که از معجزات پیغمبر اسلام در برابر درخواست منکران است. سورهٔ قمر آیهٔ (۱) اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ؛ (نزدیک شد قیامت و پاره شد ماه).

۴- تزلزل در ایوان کسری افتاد: ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون که بخشی از آن هنوز باقی است. در روایات آمده است که هنگام تولد پیغمبر بزرگوار اسلام حوادثی روی داد و از آن جمله شگاف برداشتن ایوان کسرا بود، به تعبیری دیگر، یعنی در قدرت ساسانیان خلل راه یافت.

۵- حامل وحی: جبرئیل امین و سالار بیت الحرام: پیامبر اکرم ﷺ است.

۶- نبی الوری: پیامبر و فرستادهٔ خدا بر مردم (وری: مردم)



چگونه بنویسیم و یا تلفظ کنیم؟

شماره	نادرست	درست	شماره	نادرست	درست
۱	فِرصت	فُرصت	۱۲	طوفان	توفان
۲	اطاق	اتاق	۱۳	پطرول	پترول
۳	مصؤن	مصون	۱۴	طاوس	طاووس
۴	مسؤل	مسؤول	۱۵	عبدالطیف	عبداللطیف
۵	شَفاخانه	شِفاخانه	۱۶	طپیدن	تپیدن
۶	سوال	سؤال	۱۷	غلطیدن	غلتیدن
۷	املاء	املا	۱۸	امپراطور	امپراتور
۸	انشاء	انشا	۱۹	معنی شعر	معنای شعر
۹	بگوئید	بگویید	۲۰	داود	داوود
۱۰	شؤن	شؤون	۲۱	صالون	سالون
۱۱	قائم	قایم	۲۲	مَساوی	مُساوی

*هرگاه واژه‌های مختوم به «های غیر ملفوظ» با «– گان» یا «– ها» جمع شوند، «های غیر ملفوظ» حذف نمی‌شود؛ مانند:

بنده	بنده‌گان	بنده‌ها
رونده	رونده‌گان	رونده‌ها
وابسته	وابسته‌گان	وابسته‌ها
ستاره	ستاره‌گان	ستاره‌ها
نویسنده	نویسنده‌گان	نویسنده‌ها
تشنه	تشنه‌گان	تشنه‌ها

هرگاه با واژه‌های مختوم به ((های غیر ملفوظ)) هر گونه پسوند یا واژه‌های دیگر بیاید ((های غیر ملفوظ)) حذف نمی‌شود؛ مانند:

تشنه	تشنه‌گی	تشنه وار	تشنه‌گونه
وارسته	وار سته‌گی	وارسته وار	وارسته‌گونه
هسته	هسته‌گی		
چگونه	چگونه‌گی		
نامه	نامه‌ام	نامه ات	نامه اش

* هرگاه واژه‌های مختوم به ((یای معروف)) / i / و ((دیفتانگ‌های یایی)) / ay، uy، / ay / در حالات موصوف، مضاف و منسوب آیند، پس از آن‌ها چیزی در نوشته افزوده نمی‌شود؛ مانند:

چوکی	چوکی معلم
قیچی	قیچی خیاطی
چای	چای سبز
نی	نی شکسته
بوی	بوی خوش
خوی	خوی بد

* با واژه‌هایی که مختوم به حروف نمودار صامت‌ها باشند، در حالات موصوف، مضاف و منسوب یا هنگام پیوستن پسوندهای ضمیری و جمع و پسوندهای نسبتی چیزی در نوشته علاوه نمی‌شود؛ مانند:

شعر: شعر نو، شعر سعدی، شعر من، شعرم، شعرش، شعر دری
جلو: جلو کهنه، جلو اسپ، جلو او، جلوش
گل: گل سرخ، گل نارنج، گل تو، گلم، گلش، گل هالندی
قلم: قلم خودکار، قلم هوشنگ، قلم تو، قلمم، قلمش، قلم جاپانی



بیاموزیم

• «سبیل» کلمهٔ عربی (سَبِیْلِ) تلفظ می‌شود، به معنای راه و طریق، راه راست، طریقه، روش، قربانی، نذر، وقف، نذر شده، آزاد شده، مأخوذ از «فی سبیل الله» ولی سبیل با کسر«س» که (سِبِیْلِ) تلفظ می‌شود کسی را خوب ادب کردن که به معنای تنبیه کردن است.

به هر حال سبیل در بیت دوم نعت به معنای راه و طریق، یعنی همان‌طور که پیشوای رسولان است راه نماینده نیز است.



خود آزمایی

۱– مفهوم این بیت را به زبان خود بیان دارید:

امام رسُل، پیشوای سبیل | امین خدا، مهبط جبریل

۲ – توضیح مفهوم بیت ذیل را در کتابچه‌های تان بنویسید و به همصنفی پهلوی تان به خاطر تصحیح بسپارید:

شبی بر نشست از فلک برگذشت | به تمکین و جاه از ملک برگذشت

۳– این بیت‌ها را به نثر تبدیل کنید (البته روی تخته):

بدو گفت سالار بیت الحرام | که ای حامل وحی، برتر خرام
بگفتا فراتر مجالم نماند | بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سرمو فراتر پرم | فروغ تجلی بسوزد پرم

۴– صنف به دو گروه تقسیم شود و در مورد ابیات مختلف نعت خوانده شده، به پرسش و پاسخ بپردازند.



کارخانه‌گی

۱- متن نعت را به دقت بخوانید و محتوای آن‌را که در توصیف پیغمبر بزگوار اسلام اختصاص دارد، به سبک نثرخود تان بنویسید و در ساعت درسی آینده بیاورید.

۲- متن درس سوم را که در هفتهٔ آینده خواهیم خواند به دقت مطالعه نموده آمادهٔ ارائهٔ پاسخ به پرسش‌های آن باشید.



درس
سوم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ‌های مناسب و دقیق ارائه بدارند:
۱- مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را چه چیز تشکیل می‌دهد؟
۲- فرهنگ جوامع متشکل از کدام بخش می‌باشد؟
۳- مهمترین بنیادهای ملت که اکثر دانشمندان بر آن اتفاق نظر دارند، کدام‌هاست؟
٤- اساس استقلال و قوت ملت افغانستان را چه چیزی تشکیل می‌دهد؟



ملت سازی

انسان‌ها بر مبنای خصوصیت‌هایی که آنان را از دیگر موجودات روی زمین متمایز می‌سازد، بحیث مخلوق برتر خداوند به‌صورت اجتماعی زنده‌گی نموده ودارای روابطی اند که زیست مشترک آنان‌را شکل می‌دهد. شناخت این روابط و کشف قانونمندی‌های حاکم بر روابط انسان‌ها با یکدیگر، ما را در فهم جوامع بشری وتعامل علمی وبهتر با پدیده‌های اجتماعی کمک می کند.

یکی از قضایای مطرح اجتماعی در جهان امروز که به روابط و زنده‌گی مشترک کتله‌های بشری ارتباط می گیرد موضوع «ملت سازی» می‌باشد. این قضیه به‌خاطر اهمیتی که کسب کرده است توجه دانشمندان را به خود معطوف ساخته و موضوع مطالعات وتحقیقات گسترده‌یی در عرصه‌های جامعه شناسی، علوم سیاسی وحقوق می‌باشد. دانشمندان نظریات متعددی پیرامون «ملت سازی» و عناصر تأثیرگذار در ساختار ملت‌ها ارائه کرده اند. تنوع و اختلاف نظر در مورد ملت سازی مانند هر قضیۀ علمی دیگر بر می گردد به نحوۀ جهانبینی و برداشت و تلقی انسان‌ها از پدیده‌های اجتماعی که به نوبۀ خود بر تفسیر این پدیده‌ها اثرگذار است. با وجود اختلاف نظر و تنوع برداشت‌ها، نقاط اتفاق زیادی بین دانشمندان در بارۀ عوامل و اساساتی که باعث به‌وجود آمدن ملت‌ها

می‌شود وجود دارد. مهمترین بنیادهای ملت سازی که اکثر دانشمندان بر آن اتفاق نظر دارند عبارت اند از: دین، سرزمین، فرهنگ، زبان، منافع اقتصادی و سیاسی مشترک.
با وجودی که مشترکات یاد شده شالوده‌ء ساختار ملت‌ها را تشکیل می‌دهند، از نظر اهمیت و تأثیر گذاری یکسان نبوده از هم تفاوت دارند. در این‌جا به‌طور کوتاه به بحث مختصر مهمترین بنیادهای ملت سازی پرداخته می شود:

دین

از نظر عدهٔ زیادی از دانشمندان علوم اجتماعی دین و عقیدهٔ مشترک مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را تشکیل داده ونقش بنیادی در نیرومندی وحدت ملی و استحکام بافت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع و ملت‌ها دارد. زنده گی بشر بر روی زمین از همان آغاز خلقت و پیدایش انسان با دین به‌حیث یک غریزه ونیاز درونی همراه بوده است، بر اساس آخرین تحقیقات علمی درعرصه‌های تاریخ، باستان شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و مطالعهٔ تمدن‌های بشری که قرآن کریم و احادیث نبوی نیز آنرا تایید می کند دین در به وجود آوردن جوامع و کتله‌های انسانی بزرگترین سهم را داشته و در این راستا چنان نیرومند وتأثیرگذار است که با وجود اختلاف فرهنگ، زبان، منافع اقتصادی و سیاسی مردم را در یک دایرهٔ وسیع جمع نموده به آن‌ها هویت مشخص و مستقل می‌بخشد.

سرزمین مشترک

وجود سرزمین مشخص یکی از عناصر مهم و اساسی در تشکیل ملت می‌باشد؛ زیرا ملت برای زیستن و ساختن دولت مستقل به سرزمین ضرورت دارد وبنای دولت نیز بدون سرزمین ممکن نیست.

فرهنگ

فرهنگ عبارت است از داشته‌های معنوی مردمان مشخص که در برگیرندهٔ تاریخ، عادات، زبان، رسم و رواج، روش زنده‌گی، هنر، ادبیات و جلوه‌های تمدنی آنان می‌باشد. نقش فرهنگ را در ساختار ملت‌ها نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا داشته‌های فرهنگی مشترک سبب تفاهم و نزدیکی مردم با یکدیگر شده زمینه‌های زنده‌گی مشترک را بین کتله‌های بشری ایجاد کرده و آنرا استحکام می‌بخشد.

زبان

زبان وسیلهٔ مخاطبه و ارتباط بین بشر بوده و در نزدیک ساختن انسان‌ها نقش مهمی را ایفا می‌کند. داشتن زبان و یا زبان‌های مشترک عامل مهمی در تقارب و تفاهم انسان‌ها به شمار می‌رود. زبان مشترک می‌تواند زبان مادری انسان باشد و یا زبان و

زبان‌های دیگری که انسان آن‌را یاد گرفته و از آن به‌حیث وسیلهٔ تفاهم و ارتباط با مردم استفاده می کند.

منافع مشترک

انسان‌ها برای ادامهٔ حیات‌شان دارای نیازهایی اند که بدون برآورده شدن آن زنده‌گی غیرممکن یا دشوار است. بعضی از این نیازها فردی و برخی دیگر ضرورت‌های اجتماعی است که شکل و ماهیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد. وجود این منافع مشترک می‌تواند کتله‌های بشری را جمع نموده، در نزدیکی و اتحاد آن‌ها نقش ایفا کند.
پیشرفت و ترقی اقتصادی یک کشور بدون شک در استقرار وضع سیاسی و شگوفایی علمی و فرهنگی آن سرزمین نقش دارد. شگوفایی اقتصادی و زنده‌گی مرفه و آبرومند شهروندان یک کشور در نزدیکی و تفاهم بین آن‌ها و ثبات سیاسی کشورشان مهم است.

ما و ملت سازی

آنچه پیرامون عوامل تأثیرگذار در تکوین و ساختار ملت‌ها گفته شد در ساختار و ترکیب ملت افغانستان صادق می‌آید. عناصری که برای ساختن یک ملت ضروری اند همه در ملت افغانستان با قوت و وضوح وجود دارند؛ وجود دین، سرزمین، فرهنگ، زبان و منافع مشترک همه عناصری اند که از مردم افغانستان ملت واحد و یک‌پارچه ساخته است.
دین بزرگ و انسان ساز اسلام دین ملت ماست؛ بیشتر از ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان اند. اسلام از قرون متمادی یعنی ازهمان آغاز مشرف شدن مردم افغانستان به آن نه تنها در قلب وفکر مردم ما؛ بلکه در تار و پود بافت اجتماعی مردم این سرزمین جا گرفته و برای ملت ما هویت و تشخص بخشیده است.
بدون شک دین اسلام بزرگترین عامل و عنصر در ساختار و تکوین ملت افغانستان است، اسلام در طول تاریخ، مردمان این سرزمین و اقوام مختلف ساکن در آن را بر بنیاد اخوت و برادری ایمانی و اعتقادی بهم پیوسته و متحد نگهداشته است. تأثیر عقیده و تعلیمات و ارزش‌های اسلامی در بافت ملی و اجتماعی ملت ما چنان نیرومند است که دانشمندان بقای ملت افغانستان و استحکام وحدت ملی آن‌را مرهون اسلام و استحکام پایه‌های آن در این سرزمین می‌دانند. از نظر اسلام انسان‌ها از هر رنگ و قوم و زبان و جایی که باشند باهم برابر و مسلمانان باهم برادر اند. بهترین مردم در نزد خدا پرهیزگارترین آنان بوده اختلاف رنگ، نژاد، قوم، زبان و غیره تنها برای شناخت، تفاهم و تعاون بین انسان‌هاست.
فرهنگ غنی و تاریخ پر افتخار عنصر مهم دیگریست در ساختار و تکوین ملت افغانستان. مردم ما از گذشته‌های بسیار دور نقش مهمی در تمدن بشری داشته اند. با

طلوع خورشید اسلام سرزمین ما با تقدیم هزاران هزار عالم و دانشمند به تمدن جهانی در عرصه‌های مختلف علم و دانش، به اوج شگوفایی فرهنگی و تمدنی رسید و آثار بسیار مهم و دیرپایی بر زنده‌گی و فرهنگ مردمان این سرزمین برجای گذاشت. وجود این گنجینه‌های فرهنگی مشترک همراه با منافع مشترک اقتصادی و سیاسی عناصر دیگر ساختار ملت ما را تشکیل می‌دهد.

وحدت ملی اساس استقلال و قوت ملت افغانستان

وجود یک افغانستان آزاد و مستقل از تأثیر و مداخلات بیگانه‌گان و قدرت‌های استعمارگر و داشتن یک ملت قوی، مترقی، مرفه و آبرومند مستلزم وحدت ملی ملت ماست و تقویت و استحکام وحدت ملی ما در گرو تقویت و استحکام عناصر و عواملی است که در به میان آمدن این ملت سهم دارند.

بدون شک این وجیبه و رسالت دینی و ملی هر فرد افغان اعم از مرد و زن است تا در استحکام وحدت و یک‌پارچه‌گی ملت افغانستان بکوشد. نقش علما، روشنفکران وجوانان کشور در این راستا بسیار مهم و حیاتی می‌باشد. مبارزه با تمام اشکال تعصب و تبعیض نژادی، قومی، زبانی، سمتی وسایر شعارهایی که سبب تضعیف وحدت ملی وخدشه دار شدن اتحاد و یک‌پارچه‌گی ملت مسلمان افغانستان می‌شود یک نوع جهاد مقدس و بزرگ به شمار می‌رود. آنانی‌که با دامن زدن به تعصبات و تبعیض‌های قومی، نژادی، لسانی، سمتی وغیره در بین ملت ما تفرقه و فتنه ایجاد می‌کنند دوستان افغانستان و ملت ما نبوده و با این کارهای نادرست‌شان به دشمنان میهن و ملت خدمت می‌کنند.

افغانستان عضوی مفید در پیکر امت اسلامی و جامعهٔ جهانی

این را نیز باید به یاد داشت که وجود ما به حیث یک ملت و کشور مستقل به معنای مخالفت یا دشمنی با ملت‌ها و کشورهای دیگر دنیا نیست. کشور ما بخشی از جامعهٔ جهانی، و ملت افغانستان عضوی ازخانوادهٔ ملت‌های دنیا بوده وبر مبنای اصول پذیرفته شدهٔ بین المللی، احترام متقابل وتساوی حقوق، خواهان روابط نیک و دوستانه با تمام ملت‌ها و کشورهای دنیا می‌باشد. همچنان ملت مسلمان افغانستان بخش مهمی از پیکر واحد امت اسلامی را تشکیل می‌دهد و کشور ما جزئی از جهان اسلام یا وطن بزرگ اسلامی است.

ملت افغانستان با حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور خود، و با رعایت اصل احترام متقابل، به‌حیث یک عضو صالح و مفید جامعهٔ جهانی با تمام کشورها و ملت‌های دنیا در آنچه به خیر و منفعت جهان و بشریت بوده وسبب تحکیم عدالت و صلح جهانی شود همکار فعال می‌باشد. همچنان ملت مسلمان افغانستان به حیث جزئی از امت

اسلامی تعاون و همکاری برادرانه با ملت‌های مسلمان دنیا را وجیبهٔ اسلامی خویش دانسته خواهان نقش فعال و مثبت در قضایای سرنوشت ساز امت اسلامی است.

باید دانست که از نظر دین و فرهنگ پربار ما بین ملی بودن یعنی وطن خویش را دوست داشتن و برای ترقی و رفاه آن کار کردن، و بین مسلمان بودن و وابسته گی به امت بزرگ اسلامی وخدمت به قضایای آن، و بین جهانی بودن یعنی تلاش بخاطر تحقق صلح و عدالت جهانی و کار برای خیر و رفاه و فلاح بشریت هیچ گونه تضادی وجود ندارد.

توضیحات

★ پیرامون تعریف فرهنگ همه گان معتقد اند که فرهنگ در برگیرندهٔ مجموع دست‌آوردهای معنوی و مادی یک جامعه است؛ ولی در اکثر جوامع بشری اصطلاح «فرهنگ» به داشته‌های معنوی اطلاق می‌شود؛ چنانچه شخصیت فرهنگی به کسانی خطاب می‌گردد که در امور اندیشه و فکر ایفای وظیفه کند و یا مصروف فعالیت باشد و علاوه بر دیگر فعالیت‌ها به انعکاس و جلوه دهی مظاهر تمدنی جامعه کار نماید.



چگونه بنویسیم

واژه‌های مختوم به «های غیر ملفوظ» که در آن‌ها حرف «هـ» نمودار زبر (فتحه واول / a /) است در حالات موصوف، مضاف و منسوب نشانهٔ «ء» بالای «هـ» نوشته می‌شود؛ مانند:

خانه	خانهٔ او
لانه	لانهٔ زنبور
اتحادیه	اتحادیهٔ معلمان
دره	درهٔ پغمان
ستاره	ستارهٔ دنباله دار



بیاموزیم

• یکی از قضایای مطرح اجتماعی در جهان امروز که به روابط و زنده‌گی مشترک کتله‌های بشری ارتباط می‌گیرد، موضوع «ملت سازی» می‌باشد.

• تنوع و اختلاف نظر در مورد ملت سازی مانند هر قضیهٔ علمی دیگر بر می گردد به نحوهٔ جهان‌بینی و برداشت و تلقی انسان‌ها از پدیده‌های اجتماعی که به نوبهٔ خود بر

تفسیر این پدیده‌ها اثر گذار است.

• دین و عقیدهٔ مشترک مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را تشکیل داده و نقش بنیادینی در نیرومندی وحدت ملی و استحکام بافت‌های اجتماعی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع و ملت‌ها دارد.

• وجود سرزمین مشخص یکی از عناصر مهم و اساسی در تشکیل ملت می‌باشد؛ زیرا ملت برای زیستن و ساختن دولت مستقل، به سرزمین ضرورت دارد و بنای دولت نیز بدون سرزمین ممکن نیست.

•وجود دین، سرزمین، فرهنگ، زبان و منافع مشترک همه عناصری اند که از مردم افغانستان ملت واحد و یک‌پارچه ساخته است.

• وجود یک افغانستان آزاد و مستقل از تأثیرات و مداخلات بیگانه گان و قدرت‌های استعمارگر و داشتن یک ملت قوی، مترقی، مرفه و آبرومند مستلزم وحدت ملی ماست و تقویت و استحکام وحدت ملی ما در گرو تقویت و استحکام عناصر و عواملی است که در به میان آمدن این ملت سهم دارند.

• وجود ما افغان‌ها به حیث یک ملت و کشور مستقل به معنای مخالفت یا دشمنی با ملت‌ها و کشورهای دیگر دنیا نیست.



خود آزمایی

۱- مهمترین بنیادهای ملت سازی را کدام چیزها تشکیل می‌دهند؟

۲- اختلاف نظر در مورد ملت سازی به چه چیزهایی بر می گردد؟

۳- از مجموع بنیادهای ملت سازی کدام یکی از آن‌ها مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را تشکیل می‌دهد؟

۴- آیا بدون فرهنگ مشترک می‌توان به ملت سازی پرداخت؟

۵- به چه دلیل وحدت ملی اساس استقلال و قوت ملت افغانستان را تشکیل می‌دهد؟

۶-شگوفایی اقتصادی و زنده گی مرفه و آبرومند شهروندان یک کشور بر چه چیز بنا شده است؟



کارخانه‌گی

۱- متن درس چهارم را آن‌چنان دقیق مطالعه کنید که به پرسش‌های ناشی از آن پاسخ‌های دقیق گفته بتوانید.

۲- این که چرا، دین، سرزمین مشترک، فرهنگ، زبان و منافع مشترک بنیادهای اساسی تشکیل ملت را می‌سازد، در بارهٔ هر کدام استدلال کنید.

درس

چهارم

شاگردان اگر به پرسش‌های آتی پاسخ داده بتوانند، معلوم خواهد شد که متن را مرور کرده اند:

۱- محمد حجازی در حالی که نویسنده بود، در چه رشته‌یی تحصیلات خود را به پایان رسانیده بود؟

۲- چرا در حالت مضاف موصوف و یا منسوب به عوض همزهٔ اخیر کلمه‌های عربی {ی} آورده می‌شود؟

۳- شما با پیام متن آینده نگری هم نظر استید یا خیر؟ به چه دلیل؟



آینده نگری

چرا امید پیوسته در وادی تاریک آینده می‌فروزد و رهروان را به خود می‌خواند؛ اما چه بسا دل اندیشه ساز ما که چشم از روشنی فروبسته، در سیاهی واهمهٔ تودهٔ عظیم کار، دشواری، رنج و زنده گی را همچو کوه سهمناک و پر غول می‌پندارد که سر بر آسمان کشیده و راه رسیدن را از بالا و پست بر ما گرفته است. از تصور این همه زحمت و خطر همواره درون مان آشفته و لرزان است؛ لیکن این سهو دیدهٔ پندار است که اندکی را کوهی می‌پندارد و جویباری را دریایی می‌انگارد. نه تنها غم یک عمر؛ بلکه اگر خوراک یک عمر را برای خوردن یک روزه در مقابل خود انباشته ببینیم وحشت می کنیم.

سهم هر روز تکلیف و کار یک روز بیش نیست. باید خاطر خویش را به تشویش موهوم فرسوده نسازیم. سختی نیامده بسی صعب و مخوف می‌نماید؛ نباید از آن استقبال کرد؛ اگر آمد باید به خوشدلی و بی باکی پذیرفت، چه هر چند ما خندانتر و بی‌پرواتر باشیم او کوچکتر و بی‌آزارتر می‌شود.

کار امروز گران نیست و رنج حاضر بسی آسان؛ بلکه هیچ است؛ به شرط آن‌که وهم فردا را بر آن نیفزایی، چون بیش از مزد روزانه از این جهان کسی بهره ندارد، بیش از بار یک روز نباید به دوش گرفت و چون نعمت فردا نصیب امروز نیست؛ زحمت نیامده را نباید کشید. باید وظیفهٔ هر ساعت و هر روز را به انجام آورد و باقی را به امید آینده سپرد.

اما کار امروز را هم به فردا نباید گذاشت. فردا روز دیگر و ما وجود دیگری خواهیم بود. تکلیف امروز خود را به عهدهٔ فردای دیگری گذاشتن از داد و خرد دور است.

کار ماه و سال را به حصه‌های روزانه تقسیم کرده هر روز لختی از آن را به منزل برسانیم و از خود خوشنود و سرفراز باشیم، زنده‌گی آسان و آینده درخشان خواهد بود.

(از کتاب اندیشهٔ محمد حجازی)

توضیحات

✸ محمد حجازی از نویسنده‌گان پرآوازهٔ روزگار خود بود. موصوف بین سال‌های (۱۲۸۰ و ۱۳۵۲) هـ . ش. زنده‌گی می‌کرد. وی علاوه بر اشتغال‌های اداری در کشور ایران به تصنیف، تألیف و ترجمه پرداخت؛ او سبکی ساده و روان و دلاویز داشت.

وی در زمینه‌های گوناگون ادبی از جمله در نمایشنامه نویسی، رمان، داستان کوتاه، مقاله و حکایت، آثاری پدید آورد. هما، پریچهره، زیبا، پروانه، ساغر و پیام از جملهٔ آثار دیگر وی است.



چگونه بنویسیم

با واژه‌هایی که مختوم به الف ممدوده /aَ/ باشند در حالاتی که موصوف، مضاف و منسوب قرار گیرند یک «ی» افزوده می‌شود؛ مانند:

دانا	دانای راز	شب‌ها	شب‌های زمستان
صدا	صدای گیرا	هوا	هوای بهار
قبا	قبای ابریشمین	ژرفا	ژرفای شب

واژه‌های دخیل از عربی که در اصل مختوم به همزهٔ «ء» بعد از الف باشند، همزهٔ آن نوشته نمی‌شود. در حالت‌های موصوف، مضاف و منسوب مانند قاعدهٔ «واژه‌های مختوم به الف ممدوده» تنها یک «ی» به آن‌ها علاوه می گردد؛ مانند:

امضا	امضای استاد	املا	املای دری
ابنا	ابنای زمانه	علما	علمای کلام
اشیا	اشیای قیمتی	اجرا	اجرای وظیفه
ارتقا	ارتقای علمی	ایفا	ایفای امور
انشا	انشای ساده	انقضا	انقضای مدت



بیاموزیم

۱- متنی را که خواندید از جملهٔ متون نثر دورهٔ جدید و معاصر زبان فارسی دری است. عمده ترین تفاوت آن با آثار منثور کلاسیک زبان دری (دوره‌های بعد از خراسانی الی جدید و معاصر) این است که نثر جدید و معاصر، روان، ساده و بدون پیرایه‌های ادبی می‌باشد؛ در قرائت آن به مشکلی رو به رو نخواهیم بود. این عمده ترین خصوصیت آثار منثور دورهٔ جدید و معاصر برای نسل امروز است.

۲- هر متن منثور کوتاه و یا دراز پیامی را در خود نهفته دارد که نویسنده می‌خواهد خواننده‌های خود را به آن باورمند سازد؛ چنانکه: «برخی‌ها معتقدند که به گذشته نمی‌بینیم، خوش داریم به آینده بنگریم.» این نیز یک نوع تفکر است؛ ولی نویسندهٔ متن این درس، پیام می‌دهد که در آینده نگری نباید پیوسته بدبین باشیم. یعنی اکنون را فدای فردایی نسازیم که هیچ‌گاه غم انگیز نخواهد بود. می‌خواهد پیام دهد به غمی

که نیامده اکنون گریه نکنید.
تلاش نمایید آینده را به خوشبینی بنگرید و نیز یادهانی می کند که نباید چنان پنداشت که آینده همیشه خوب و زیبا خواهد بود و با این امید نباید هر وظیفهٔ امروز را به فردا محول کنید.

خود آزمایی

۱- به نظر شما محمد حجازی با نگارش چنین متنی به خواننده‌های خود، چه تشویش دارد و خواننده‌ها را صاحب چگونه اندیشه‌یی فکر کرده است؟
۲- اگر از شما پرسیده شود که پیرامون آیندهٔ کشور خود چه فکر می کنید، طی یک صفحه چگونه نثری می‌نویسید که به جوانان وطن ما امید دهنده باشد؟
۳- شما می‌توانید رویاهای خیال انگیز خود را به هم‌صنفان خود در دو دقیقه بیان کنید؟
۴- پیرامون این جملهٔ متن درس: «چرا امید پیوسته در وادی تاریک آینده می‌فروزد؟» چگونه تعبیر و توضیحی را ارائه کرده می‌توانید؟
۵- پیرامون مفهوم این جمله: «این سهو دیدهٔ پندار است که اندکی را کوهی می‌بیند و جویباری را دریایی می‌انگارد.» پیش روی صنف ایستاده پنج دقیقه تبصره کنید.
۶- چرا به عوض «امضای استاد»، «امضاء استاد» ننویسیم؟ در حالی که شما می‌دانید که واژهٔ «امضاء» در زبان عربی مختوم به همزه است.

کارخانه‌گی

۱- متن درس پنجم را دقیق خوانده در هفتهٔ آینده به ساعت دری آن‌چنان به صنف بیایید که به پرسش‌های صفحهٔ نخست آن پاسخ‌های لازم داشته باشید.
۲- شب در حالی که چراغ را با خود نداشته باشید، به بیرون اتاق تان به روی (صحن) حویلی برآیید؛ آنچه را در آسمان می‌بینید و آنچه را از داخل و بیرون حویلی می‌شنوید، به شکل یک قلمبردار به روی کاغذ نوشته بیاورید.

درس

پنجم

به پرسش‌های زیر، شاگردان پاسخ دهند تا اطمینان حاصل شود که درس را خوانده اند:

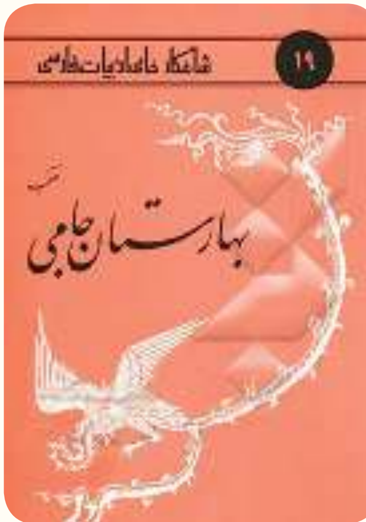
۱- ((بهارستان)) نام چیست و از کیست؟

۲- حکایت آتی چه پیام دارد؟

۳- آیا این پیامی در همه احوال و اوضاع دارای ارزش یگانه است؟

۴- یکی از دو ((هـ)) را غیر ملفوظ چرا می گویند؟

حکایتی از بهارستان جامی



ابراهیم بن سلیمان بن عبد الملک گوید که: در آن وقت که نوبت خلافت از بنی امیه به بنی عباس انتقال یافت و بنی عباس بنی امیه را می گرفتند و می کشتند، من بیرون کوفه بر بام سرایی که به صحرا مُشرف بود نشسته بودم، دیدم که علم‌های سیاه از کوفَه بیرون آمدند. در خاطر من چنین افتاد که آن جماعت به طلب من می‌آیند. از بام فرود آمدم و به کوفه در آندم هیچ کس را نمی‌شناختم که پیش وی پنهان شوم به در سرای بزرگ رسیدم؛ در آن دم دیدم که مردی خوب صورت سواره ایستاده است و جمعی از غلامان و خادمان گرد او بر آمده در پیش او آمدم و سلام کردم.

گفت: تو کیستی و حاجت تو چیست؟ مردی ام گریخته و از خصم ترسیده به منزل تو پناه آورده ام. مرا به منزل خود در آورد، در حجره‌یی که نزدیک حرم وی بود بنشاند. چند روز آنجا بودم، به بهترین حال، هرچه دوست‌تر می‌داشتم از مطاعم و مشارب و ملابس، همه پیش من حاضر بود.

از من هیچ نمی‌پرسید. هر روز یک‌بار سوار باز می‌آمد. یک روز از او پرسیدم که هر روز ترا می‌بینم که سوار می‌شوی و زود می‌آیی به چه کار می‌روی؟ گفت: ابراهیم بن سلیمان پدر مرا کشته است، شنیده ام که پنهان شده است. هر روز می‌روم به امید آنکه شاید که وی را بیابم و قصاص پدر از او بستانم. چون این را شنیدم از ادبار خود در

تعجب ماندم که مرا قضا در منزل کسی انداخت که طالب قتل من است. از حیات خود سیرآمدم. آن مرد را نام وی و نام پدر وی پرسیدم. دانستم که راست می گوید. گفتم: ای جوانمرد، ترا در ذمهٔ من حقوق بسیار است که واجب است برمن. ترا برخصم دلالت کنم و این راه آمد و شد بر تو کوتاه گردانم. ابراهیم بن سلیمان منم. خون پدر خود را از من بخواه. او از من باور نکرد و گفت:
از حیات خود به تنگ آمدی، می‌خواهی که از این محنت خلاص شوی؟ گفتم: لاوالله، من او را کشته ام و نشان‌ها گفتم دانست که راست می گویم. رنگ او بر افروخت و چشمان او سرخ شد. زمانی سر در پیش انداخت. بعد از آن گفت: زود باشد به پدر رسی و او خون خود از تو خواهد. من زینهاری که ترا داده ام، باطل نکنم. برخیز و بیرون رو که برنفس خود ایمن نیستم، مبادا که گزندی به تورسانم. این گفت و هزار دینار عطا فرمود. بگرفتم و بیرون آمدم.

نظم

جوانمردا، جوانمردی بیاموز — زمردان جهان مردی بیاموز
درون از کین کین جویان نگهدار — زبان از طعن بدگویان نگهدار
نکویی کن به آن کو، با تو بدکرد — کزان بد رخنه در اقبال خود کرد
چو آیین نکو کاری کنی ساز — نگردد جز به تو آن نیکویی باز

از: بهارستان جامی

توضیحات

۱- بهارستان جامی: این اثر نفیس نورالدین عبدالرحمن جامی است که برای فرزندش ضیاءالدین یوسف، در وقتی که ده ساله بوده و به آموختن مقدمات زبان عربی اشتغال داشته به روش گلستان سعدی تألیف کرده است.

۲- جامی کی بود؟ نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن محمد دشتی از اساتید مسلم نظم فارسی دری در قرن نهم هجری است. تولد وی در جام هرات باستان [و اکنون جام مربوط ولایت غور است] صورت پذیرفته و هم اکنون مرقد وی در شهر باستانی هرات، موقعیت دارد. وی در شب بیست و سوم ماه شعبان سال (۸۱۷) هـ ق. دیده به جهان گشوده است. تألیفات وی را (۳۵) جلد کتاب و رساله تشکیل داده است؛ چون: اعتقاد نامه، بهارستان، تاریخ هرات، تحفة الاحرار، خرد نامه، دیوان اشعار، هفت اورنگ، یوسف و زلیخا وغیره.



چگونه بنویسیم

واژه‌های مختوم به {هـ} غیر ملفوظ اگر موصوف، مضاف و یا منسوب واقع شوند چگونه باید نوشته شوند؟

✹ در واژه‌های مختوم به های غیر ملفوظ که در آن‌ها حرف {هـ} نمودار(زبر، فتحه، واول، /a/) باشد در حالات موصوف، مضاف و منسوب نشانهٔ {ء} بالای {هـ} نوشته می‌شود؛ مانند:

خانه	خانهٔ خدا	قباله	قبالهٔ شرعی
لانه	لانهٔ محقر	نامه	نامهٔ مهر انگیز
اتحادیه	اتحادیهٔ نویسنده‌گان	بنده	بندهٔ نفس
دره	درهٔ پغمان	کارنامه	کارنامهٔ بزرگان
ستاره	ستارهٔ دنباله دار		

✹ هر گاه واژه‌های مختوم به «های غیر ملفوظ» با {- گان} یا {- ها} جمع شوند، «های غیر ملفوظ» حذف نمی‌شود؛ مانند:

درنده	درنده‌گان	درنده‌ها
گوینده	گوینده‌گان	گوینده‌ها
رفته	رفته‌گان	رفته‌ها
فروشنده	فروشنده‌گان	فروشنده‌ها
بیننده	بیننده‌گان	بیننده‌ها
وارسته	وارسته‌گان	وارسته‌ها

هر گاه با واژه‌های مختوم به «های غیر ملفوظ» هر گونه پسوند یا واژه‌های دیگر بیاید. «های غیر ملفوظ» حذف نمی‌شود؛ مانند:

فرزانه	فرزانه‌گی	فرزانه وار	فرزانه گونه
لانه	لانه ام	لانه ات	لانه اش



بیاموزیم

▫ صاحب نظران ادبیات و دانش پیرامون «حکایت» تعریف‌های گوناگونی به یادگار گذاشته اند که برای مزید معلومات چند آن‌را می‌آوریم:

حکایت واژهٔ عربی است که به معنای باز گفتن چیزی، سخن نقل کردن و قول کسی را گفتن است. حکایت را می‌توان چنین تعریف کرد: حکایت عبارت از نقل کلمه‌یی

است از موضعی به موضع دیگر بدون آن که حرکت یا صیغهٔ آن کلمه تغییر کند. و نیز به گونه‌یی آورده اند که گویا ((زمان گذشته را حال فرض کنی و بیان داری)). به هر حال حکایت را یک نوع ادبی مربوط به داستان و قصه می‌دانند.

▫ حکایاتی که در متون قدیم آورده شده هرکدام آن‌ها از نوع ادبیات تعلیمی به حساب می آیند؛ زیرا تجربه یی، آگاهیی، حکمتی، روشی، سرگذشت و بینشی را پیام می‌دهند و برای نسل امروز و نسل‌های آینده ارزش ویژه‌یی دارند؛ چنانچه در حکایت این درس یک ارزش اخلاقی دنیای شرق را که جوانمردی و خلاف قول عمل نکردن است پیام می‌دهد و جامی به نحوی از این ارزش حمایت کرده است.



۱- خلافت چه معنی دارد؟

۲- انتقال خلافت از یک خانواده به خانوادهٔ دیگر آیا ارزش اسلامی داشته است؟

۳- پیام این درس را در جامعهٔ امروزی با ارزش می‌یابید و یا فاقد ارزش؟ به چه دلیل؟

۴- بعضی‌ها عقیده دارند که اگر واژهٔ «بنده» جمع بسته شود، «هـ» غیر ملفوظ آن حذف می‌شود و به شکل «بندگان» نوشته می‌شود، شما برای رد یا تأیید آن چه دلیل دارید؟

۵- به نظر شما«هـ» ملفوظ و غیر ملفوظ از هم چه فرق دارند و چگونه تشخیص شده می‌توانند؛ در حالی که هر دوی آن‌ها یک نوع شکل ساختمانی یا حرف دارند؟

۶- «نوع ادبی» چیست؟

۷- «بهارستان» اثر کیست و با پیروی از چه نگاشته شده است؟



۱- متن درس (۶) را آن‌چنان مطالعه نمایید که به پرسش‌ها پاسخ‌های اطمینان بخش دهید.

۲- پیرامون این که پیام انعکاس یافته در حکایت خوانده شده برای جامعهٔ ما چه ارمغان خواهد داشت؟ مقاله‌یی بنویسید.

درس

ششم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ ارائه دارند.

۱- محمدتقی بهار دربارهٔ قاری عبدالله چگونه عرض ارادت کرده بود؟

۲- قاری در عربی تبحر داشت؛ ولی آیا می‌دانید از کدام سبک‌ها آگاه بود؟

۳- قاری بعد از استقلال کشور به کدام جریان ادبی پیوست؟



ز بس که خرم و دلکش بود هوای وطن
نسیم تازه از این کوهسار می گذرد

قاری عبدالله

قاری عبدالله
نام ماندگار در ادبیات معاصر افغانستان

ملک الشعرا قاری عبدالله نه تنها شخصیت عرفانی و سخنسرای توانای زبان دری است؛ بلکه حیثیت پدری برای معارف نوین کشور ما را دارد. موصوف صاحب ذوق لطیف و شور و جذبهٔ روحانی بود و هم شاعر برجسته، ادیب، ناقد نکته سنج و نکته یاب گسترهٔ ادبیات دری زمان خود بود. قاری همچنان در عالم عرفان و فلسفه اسلامی پایگاه مورد توجه داشته؛ چنانکه دانشمند و ملک الشعرای ایران محمد تقی بهار که هم عصر قاری عبدالله بود در مورد مرتبه و مقام علمی و ادبی قاری چنین گفته است:

کفش برداری کنم در محضر قاری اگر　　　به که در ایران فروغی جا دهد بر سر مرا

از نظر سابقهٔ شعری و استادی حق او بر دیگر گوینده‌گان معاصر افغانستان مبرهن است. او در زبان عربی تبحر داشت.

قاری عبدالله از نخبه ترین شخصیت‌های علمی و ادبی منطقه در زمان خود بود. مصداق این ادعا همان سخنی است که ملک الشعرا بهار در میان جمعی از دانشمندان و ادیبان ایران دربارهٔ وی اظهار داشت. در روزگاری که قاری عبدالله مدیر مسؤول مجلهٔ کابل بود، آن مجله به کشورهای هم‌جوار از جمله ایران فرستاده می‌شد. روزی ملک الشعرا بهار در حالی که مجلهٔ کابل را در دست داشت و آن را به ادیبان و دانشمندان محفل نشان می‌داد، گفت: «ما همین اکنون در ایران مجله‌یی به گونهٔ مجلهٔ کابل که شخصیتی چون قاری عبدالله آن را مدیریت می کند، نداریم.»

ولادت ملک الشعرا قاری عبدالله در شهر کابل به سال (۱۲۴۷) خورشیدی مصادف بود. پدر وی قطب‌الدین و پدر کلانش حافظ محمد غوث از دانشمندان روزگار خود بودند. قاری، علوم روز را از پدر و استادان دیگر آموخت، افتخار حفظ قرآن عظیم الشان را یافت، ادبیات عرب را آموخت، فقه، منطق، کلام و حکمت قدیم را فرا گرفت و استاد خط نستعلیق شد.

شهرت علمی و وظایف قاری

قاری در بیست ساله‌گی با علم، فضل و اخلاق شهرت زیاد حاصل نموده، مشاور و امام حبیب الله و لیعهد امیر عبد الرحمن خان گردید که در سفر و حضر با وی می‌بود، وقتی حبیب الله، امیرشد، قاری عبدالله را مربی علمی و ادبی یکی از فرزندان خود ساخت و در عهد اعلیحضرت محمد نادر شاه، در حالی که از کار متقاعد شده بود، تدریس و تعلیم محمد ظاهر شاه را که هنوز شاهزاده بود به دوش گرفت.

قاری در مکاتب جدید افغانستان از نخستین آموزگاران بود. وقتی مکتب حبیبه در روزگار امیر حبیب الله خان، در کابل ایجاد شد، قاری عبدالله نیز در کنار استادان هندی، در آن مکتب به حیث معلم مؤظف گردید. از آن روزگار تا عهد اعلیحضرت محمد نادرشاه بیش از چهل سال وظیفهٔ معلمی را در مکاتب حبیبیه، حربیه، سراجیه و مکاتب عالی دیگر ادامه داد. درخلال همین دوره، مدتی در دارالتألیف وزارت معارف به تألیف و تصحیح کتب برای شاگردان پرداخت.

قاری عبد الله بعد از تقاعد در عهد اعلیحضرت محمد نادر خان عضو انجمن ادبی کابل شد. در سال‌های پایانی عمر علاوه بر عضویت انجمن و کارهای دایرة المعارف مشاور شرعی و علمی ریاست مستقل مطبوعات نیز گردید.

شعر و شاعری قاری عبدالله

قاری عبدالله در قالب‌های مختلفی شعر سروده، از غزل، قصیده و مثنوی گرفته تا ترکیب بند، مسمط، رباعی، دو بیتی و درامهٔ منظوم که ترکیبی است از قطعات در وزن‌ها و قافیه‌های متنوع و مختلف. غزل‌های قاری عبدالله از پخته‌گی و کمال خاصی برخوردار است، تاحدی که او را در شمار چند غزلسرای اوایل قرن چهاردهم هـ. ش. قرار می‌دهد.

یکی دیگر از خصایص شعر او صلابت و پخته‌گی معانی در عین سلاست و روانی است؛ هم‌چنین کاربرد واژه‌ها، ترکیبات و تعبیرات لهجه‌یی در شعر را می‌توان از زمرهٔ ویژه‌گی‌های دیگر شعر او دانست که از نظر زبان‌شناسی و مطالعه در بعضی لهجه‌های زبان دری قابل توجه است؛ مانند: به کاربردن واژهٔ «صبا» به‌جای «صباح» به معنای فردا که استعمال یک کلمهٔ عامیانه است:

از سرِ کوی توای بت به خدا خواهم رفت　　رفتنم گر نشد امروز صبا خواهم رفت

معمولاً سروده‌های شاعران زبان دری را در چهار چوب چهار سبک (خراسانی، عراقی، هندی، و دورهٔ بازگشت ادبی) به شناسایی می‌گیرند؛ چنانچه دیده می‌شود، قاری عبدالله پایان سبک هندی و سر آغاز سبک جدید و دورهٔ بازگشت ادبی و ساده نویسی را در افغانستان نماینده‌گی می‌کند.

با استرداد استقلال و تأثیر پذیری از جریان تحولات ادبی در منطقه، گرایش به ساده نویسی رونق می‌گیرد و دورهٔ بازگشت ادبی از ابهام آفرینی، به ساده نویسی رو می‌آورد که قاری نیز به این جریان می‌پیوندد و خود در این مورد چنین می‌گوید:

محیط، سبک قدیم من از رواج انداخت　　اگر چه خامه به سبک قدیم بود ادیب
بلی محیط چنین انقلاب‌ها دارد　　همیشه طرز جهان است این فرازو نشیب

بالاخره این مرد بزرگ، دانشمند، شاعر و عارف ارجمند افغانستان در روز جمعه، نهم ماه ثور (۱۳۲۲) خورشیدی پس از عمری خدمت فرهنگی و علمی در کابل پدورد زنده‌گی گفت و اما آثار پر بها، فراوان و ارجمندی را به میراث گذاشت که جاودانه‌گی نام او را در تاریخ کشور مسجل ساخت.

کار او برای معارف و فرهنگ

ملک الشعرای فقید، به منزلهٔ برجسته ترین شخصیت علمی و ادبی عصر حاضر به شمار رفته است؛ زیرا مرحوم قاری، خدمات سزاوار ستایش بسیاری به معارف و

فرهنگ افغانستان انجام داده که هیچ‌گاه فراموش خاطر نخواهد شد. نام نیکش همیشه در صفحات جدید تاریخ وطن به خط درشت ثبت خواهد بود. هر چند خودش در بین ما نیســت؛ اما ثمر و حاصل عمرش یک قشر اجتماعی تحصیل یافته و منور مملکت و یک سلســله آثار پر بهای علمی و ادبی وی است که به حیث یک سرمایهٔ بی پایان در دســت استفادهٔ فرزندان افغانستان باقی مانده و نسل امروز و فردا از آن فیض می‌برند و به آن افتخار خواهند داشت.

آثار ملک الشعرا قاری عبدالله

قاری در (۵۵) ســال حیات علمی خود، با وجود تعلیم وتدریس در مکاتب و مدارس عالی، آثار فراوان از خویش برجا گذاشته است. وی تنها درموضوع زبان دری و دستور زبان، هژده جلد کتاب درســی برای تدریس در مکاتب افغانســتان نوشته است. تعداد تألیفات، ترجمه‌ها و مقالات او از دوصد نسخه تجاوز می‌کند که بیشتر شامل مضامینی چــون زبان و ادبیات، تذکره نگاری، تاریخ، جغرافیه، فلســفه، منطق، عقاید، نقد ادبی و کار برای دایرة‌المعارف می‌شــود. از جمله مهمترین آثار او می‌توان اشــعار، ترجمهٔ منطق امام غزالی، روات و فقهای افغانســتان، املا و اصــول تنقیط، تاریخ و جغرافیای افغانستان و تذکرهٔ شعرای معاصر را نام برد.

نمونهٔ کلام قاری عبدالله

دو اسپه محمل لیل و نهار می‌گــذرد — به هوش باش که ایام کار می‌گــذرد
غنیمت است جوانی به فکر خود پرداز — و گــرنه خرمی این بــهــار می‌گــذرد
ز دهــر بــهرهٔ عــمر عــزیــز می‌گــذرد — کسی که زنده‌گی او به کار می‌گذرد
بهار رفت و چمن شد خزان و گل افسرد — به گریه ابر از این کوهسار می‌گذرد
هوس به خاطر افسرده جاگرفت مپرس — کدورتی که به دل زین غبار می‌گــذرد
تــرددی کــه در این ره پیادهٔ شــطــرنــج — در این بساط گهی از ســوار می‌گــذرد
زبس کــه خرم و دلکش بود هوای وطن — نسیم تــازه از ایــن کــوهسار می‌گــذرد
رســد بــه مــنــزل مقصود رهروی «قــاری» — که گل خیال کند گر به خار می‌گــذرد

توضیحات

بهار: ملک الشعرا محمد تقی بهار بن ملک‌الشعرا محمد کاظم صبوری شاعرمعاصر ایران بین سالهای (۱۲۴۵ – ۱۳۳۰) هـ. ش. زنده گی کرد. وی در عین حال شاعر و محقق و نویسنده و استاد دانشگاه (پوهنتون) و روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. بهار در شعر شیوۀ فصیح قدما را به نیکوترین صورتی بیان کرده در ضمن از زبان متداول، لغات و تعبیرات و اصطلاحاتی را در اشعار خود به عاریت گرفته است. وی شعر را وسیلۀ بیان مقاصد گوناگون قرار داده و با اطلاعی که از زبان پهلوی داشت به ایجاد ترکیبات جدید و استعمال مجدد برخی از واژه‌های متروک توفیق یافت. دیوان بهار در دو مجلد به طبع رسیده، از آثار تحقیقی او تصحیح و تحشیۀ تاریخ سیستان، مجمل التواریخ والقصص و تألیف سبک شناسی سه مجلد است.

نستعلیق: یکی از خطوط معروف اسلامی، معمول در کشورما و ایران و شبه قارۀ هند و آن از خط نسخ و تعلیق گرفته شده است: آ ا ب پ ت...

مجلۀ کابل: در سال (۱۳۱۰) هـ. ش. یا آغاز سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید، در کابل انجمن ادبی تأسیس شد. به تعقیب آن این انجمن نشریه‌یی را به‌نام مجلۀ کابل به دست نشر سپرد. در حدود (۱۰) سال، نخست نشرات آن به زبان دری بود، بعدها اشعار و مقاله‌هایی به زبان پشتو نیز در آن اقبال نشر یافت؛ سپس این مجله صد در صد به زبان پشتو نشرات خود را اختصاصی ساخت. اکنون به حیث ارگان نشراتی بخش زبان پشتوی مرکز زبان‌های اکادمی علوم افغانستان به چاپ می‌رسد. روزگاری این مجله مقام شامخی در بین نشرات منطقه داشت که مؤید این ادعا همانا ارج‌گذاری مرحوم محمد تقی بهار می‌تواند به حساب آید.



چگونه بنویسیم؟

- هرگاه حرف پایانی واژه، «واو» باشد، در پیوند با پسوندهای زیرین، در میان واژه و پسوند، یک «ی» اضافه می‌شود که همیشه با واژۀ پسینش به صورت پیوسته نوشته می‌شود؛ مانند:
  - پسوند جمع «– ان»: ماهرو + ی + ان = ماهرویان، بدخویان، نیکویان.
  - پسوند اسم معنی «– ی»: نیکو + ی + ی = نیکویی، جادویی، بدخویی.
  - پسوند تنکیر «– ی»: ترسو + ی + ی = ترسویی ادعای جسارت کرد.
  - پسوند صفت نسبتی «– ی»: لیمویی رنگی است که من خوش دارم.

هرگاه حرف پایانی واژه، «واو» باشد در پیوند با پسوند تصغیر «- ک» در آخر واژه و پسوند «- گ» درمیان واژه اضافه می‌شود که همیشه با واژهٔ قبل از آن باید به صورت پیوست نوشته شود؛ مانند: جاروگک، کدوگک، خانه گک، ترسوگک.



بیاموزیم

ملک الشعرا: بزرگ شاعران یا پادشاه شاعران، مهتر شاعران و ملک الشعرا لقبی بوده است که از سوی مقامات عالی دولتی برای شاعران تفویض می‌شده است.
فلسفه: علم تشریح قوانین عمومی جهان، جامعه و تفکر انسان را گویند. قبل از آن‌که شاخه‌های مختلف علوم به وجود آید کلیه بخش‌های علوم زیر عنوان فلسفه مطالعه می‌شد؛ در حالی‌که علوم مختلف امروزی هر کدام قوانین بخشی از جهان، جامعه و تفکر را مطالعه می‌کند نه کلی‌ترین و یا عمومی‌ترین قوانین آن‌ها را؛ مثلاً: بیولوژی قوانین مستولی بر زنده‌جان‌ها را، تاریخ و یا جامعه شناسی قوانین جامعهٔ انسانی را و...



خود آزمایی

۱- دربارهٔ پیام این بیت چه گفته می‌توانید:

رسد به منزل مقصود رهروی «قاری»   که گل خیال کند گر به خار می‌گذرد

۲- قاری عبدالله یکی از نخستین آموزگاران (معلمان) مکاتب جدید افغانستان بود. شما نام مکاتبی را ذکر کنید که موصوف در آن‌ها معلمی کرده بود.

۳- قاری نمایندهٔ کدام سبک ادبی کشور بود؟



کارخانه‌گی

۱- در بارهٔ خدمات قاری عبدالله به معارف و فرهنگ کشور مقاله‌یی در حد توان بنویسید و آماده باشید که آنرا در صنف قرائت کنید و به پرسش‌های مطرح پاسخ دهید.

۲- متن درس (۷) را خوانده و به روز آینده آمادهٔ ارائهٔ پاسخ‌های مناسب به پرسش‌ها باشید.

درس

هفتم

شاگردان آماده شوند تا به پرسش‌های آتی پاسخ‌های دقیق ارائه کنند:

۱- زبان به طور کلی چگونه تعریف می‌شود؟

۲- تعریف خاص زبان چند گونه و کدام هاست؟

۳- خط از کدام زمان‌ها به این‌طرف به وجود آمده است؟



نقش زبان در زنده‌گی اجتماعی

زبان نه تنها وسیلهٔ افهام و تفهیم در بین انسان‌هاست؛ بلکه عامل مؤثر در تکامل زنده‌گی اجتماعی بشر به حساب می‌آید. به وسیلهٔ زبان است که کلیه دستآوردهای مادی و معنوی یک نسل به نسل‌های بعدی به طور امانت معرفی می‌گردد، و در طول زمانه‌ها هر نسل تجارب، اندوخته‌ها و ابداعات خود را به ارثیه‌های گذشته‌گان خویش می‌افزاید و به نسل‌های آینده معرفی می‌دارد.

در زنده‌گی بدوی که هنوز خط و کتابت رایج نشده بود، با وجود ضایعات در تحفظ دست‌آوردهای ذهنی، انتقال سینه به سینهٔ مفاهیم معمول بود؛ ولی نیاز انسان موجبات آن‌را فراهم ساخت که نه تنها خط و کتابت از شکل تصویری آن به شکل الفبایی ارتقا یابد؛ بلکه پیوست آن ذخیرهٔ لغوی و ساختار زبان نیز به دست انکشاف و توسعه سپرده شود و به این خاطر است که تاریخ حیات اجتماعات بشری به دوره‌های تاریخی و قبل تاریخ تقسیم گردید؛ چنانچه دورهٔ قبل از ایجاد خط را زمان ماقبل تاریخ و از ایجاد خط به این سو را دورهٔ تاریخی نامیدند.

در حیات حیوانات وضع به منوالی است که از هزاران سال به این‌طرف تغییری در

سطح زنده‌گی آنان پدیدار نگشته و اگر تسهیلاتی به خاطر زیست بهتر برای آن‌ها فراهم شده آن‌هم به اثر ابتکار انسان‌ها بوده است؛ ولی در حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سازمانی انسان طی قرن‌های گذشته تغییرات و انکشافات شگرفی به عمل آمده است. وسایل تولیدی اصلاح شده و به مغلق ترین ماشین‌ها مبدل گشته است، وسایل زیست خیلی کشف شده به توسعه روبه‌رو گردیده، بر اکثر امراض مهلک غلبه حاصل شده از قوانین جهان جامعه و تفکر آگاهی نسبی حاصل و با این همه زنده‌گی اجتماعی انسان به اثر تکامل زبان با یک فوق العاده‌گی خاص به پیشرفت مواجه گردیده است. در حیات اجتماعی و فردی برنامه ریزی‌ها پیش‌بینی‌ها به وجود آمده، با عوض ساختن چهرهٔ محیط زیست به اثر دریافت شناخت از قوانین آن بسیاری از مشکلاتی که سر راه پیشرفت و توسعه بوده، راه حل یافته و از همه مهمتر تمام تجارب دورهٔ تاریخی را به ثبت پرداخته است. جریان پیدایش زبان، وضع لغات و نام‌ها و به هم بستن واژه‌ها و پرداختن جمله‌ها و عبارت‌ها یکی از دست آوردهای برجستهٔ بشریت در دوره‌های باستان بوده است که راه را برای آموزش و پرورش و انتقال فرهنگ و تمدن و هنر به نسل‌های بعدی و نگهداری و انکشاف و توسعهٔ آن‌ها هموار ساخت. اگر این ابداع سترگ و ابتکار ارجمند بشری نمی‌بود، تمدن و فرهنگ و هنر با این درجهٔ ارتقا و مراحل عالی هیچ‌گاهی به چشم نمی‌خورد.

در واقع تاریخ پیدایش زبان با تاریخ آفرینش انسان و تشکیل دسته‌ها و اجتماعات مرتبط است. این بدان معنی است که زبان همان هنگامی که بشر به زیست گروهی پرداخت باوی همراه بوده است. در این شکی نیست که زبان حیات بدوی بشر نیز بدوی بوده است که پا به پای پیمودن مراحل تکامل زنده‌گی، زبان نیز به انکشاف و توسعه گراییده است.

به صورت کل هرگونه وسیلهٔ مفاهمه و ارتباط باهمی میان افراد، زبان گفته می‌شود چه این ارتباط توسط اشارات انجام گیرد چه به وسیلهٔ علایم و چه به وسیلهٔ راه‌های دیگر؛ مثلاً: فشار دادن دست با دست دیگران که به چه نحوه صورت بگیرد، مبین حالات ویژه خواهد بود. یا به وسیلهٔ علایم چهرهٔ کسی از اضطراب یا خوشی وی چیزهایی را می‌فهمیم.

ولی زبان به مفهوم خاص آن عبارت از سیستم صوتی رمزی (سمبولیک) وضعی، میثاقی، اکتسابی و اجتماعی است که افراد یک جامعهٔ لسانی آن‌را به منظور افهام و تفهیم به کار می‌برند. واحد گفتار در هر زبانی جمله است که مفاهیم را می‌گیریم و مفاهیمی را انتقال می‌دهیم.

زبان از صداها تشکیل شده نه از حروف و این صداها به منزلهٔ عناصر سازندهٔ زبان اند

که از اجتماع آن‌ها زبان به وجود می‌آید.

اکنون درک نموده ایم که زبان در زنده‌گی اجتماعی انسان‌ها چه نقش عظیم و سازنده‌یی داشته و خواهد داشت. خلاصه این‌که حیات انسان در گرو زبان است که بدون آن زنده‌گی اجتماعی ممکن نمی‌شد.

توضیحات

★ «انتقال سینه به سینهٔ مفاهیم» بخاطری گفته شده که انسان‌ها قبل از درک وظیفهٔ مغز، مرکز عواطف، احساس، اخذ و درک و انتقال و ثبت مفاهیم، دل یا قلب را می‌دانستند و از جایی که قلب در قفسهٔ سینه موقعیت دارد به عوض انتقال مفاهیم توسط مغز یا از مغز انسانی به مغز انسان دیگر، انتقال سینه به سینه یعنی نقل از یک حافظه به حافظهٔ دیگر می‌دانستند؛ چنانچه شاعران گفته اند:

★ در قسمتی از متن گفته شده که: «... هر گونه مفاهمه و ارتباط باهمی میان افراد، زبان گفته می‌شود.» و در جای دیگر چنین آمده: «... ولی زبان... عبارت از سیستم صوتی... است» متوجه باشیم که این دو بیان تضاد گویی نیست؛ زیرا در نخست گفته شده که به صورت کل هر گونه وسیله... زبان است؛ ولی در اخیر زبان به مفهوم خاص آن تعریف شده که ((عبارت از سیستم صوتی... است))



چگونه بنویسیم

• هرگاه حرف آخر کلمهٔ «و» باشد و در هم کناری با افعال کمکی یا معاون

• (استم، استیم، استی، استید، است، استند، یا اند)، «الف» آغاز همهٔ این‌ها به استثنای «اند»، حذف می‌شود؛ مانند:

• استم: نیکوستم
• استیم: بدخوستیم
• استی: خوبروستی
• استید: کامجوستید
• است: ابروست
• استند: ماهروستند

اما «الف» آغازین «اند» به «ی» مبدل می‌شود؛ مانند: نامجویند، ترسویند، نیکویند.



بیاموزیم

★ زبان را این‌چنین تعریف کرده اند: «زبان نظامی است متشکل از علایم آوایی قرار دادی که برای ایجاد ارتباط بین یک گروه اجتماعی به کار می‌رود.»
★ از پیدایش کتاب، بیشتر از چهار هزار سال می گذرد و کتاب پایه‌یی از پایه‌های فرهنگ است.
★ نوشته، هزاران سال پیش بر تخته سنگ‌ها، لوح‌های گلین صفحاتی از چوب، عاج، استخوان، پوست جانوران و مانند آن‌ها نوشته می‌شد.
★ اختراع کاغذ (۱۸۲۰) سال پیش از امروز توسط چینایی‌ها صورت پذیرفت و صدها سال پنهان ماند و (۱۳۲۰) سال پیش از امروز که مسلمانان بر سمرقند دست یافتند به وجود کارگاه کاغذ سازی که توسط چینی‌ها صورت پذیرفته بود آگاه شدند. این فن نخست به بغداد؛ سپس از طریق افریقا به اروپا راه یافت.
★ چاپ را هم چینی‌ها (۱۰۲۰) سال پیش از امروز اختراع و کتاب را نخستین بار چاپ کردند.



خود آزمایی

۱- زبان آیا صرف وسیلهٔ افهام و تفهیم است یا نقش دیگری هم در زنده‌گی انسان‌ها دارد؟
۲- نخستین خط به کدام شکل وجود داشت؟ الفبایی یا چیز دیگر؟
۳- تاریخ بشر بر چه بنیادی به قبل از تاریخ و دورهٔ تاریخی تقسیم شده است؟
۴- در حیات حیوانات چرا از هزاران سال به این‌طرف تغییری به وجود نیامده است؟
۵- آیا نمی‌توان تغییر ماحول حیوانات را نتیجهٔ تلاش خود آن‌ها دانست؟ چرا؟
۶- کی روبروی شاگردان صنف صحبت کرده می‌تواند که چه چیزی و به چه دلیل زمینهٔ آموزش و پرورش را برای بشر و انتقال فرهنگ و تمدن و هنر را به نسل‌های بعدی مساعد ساخته است؟
۷- زبان به مفهوم خاص تعریفی دارد، کی آن‌را بالای تخته نوشته می‌تواند؟



کارخانه‌گی

۱- درس شماره (۸) را برای هفتهٔ آینده آماده‌گی بگیرید تا به پرسش‌ها جواب داده بتوانید.
۲- هر کدام تان در روز آینده آماده‌گی بگیرید تا به سؤالات شاگرد پهلوی خود در بارهٔ درس شماره (۷) در برابر صنف پاسخ بدهید.
۳- از دوستان تان بپرسید که زبان را چگونه تعریف می کنند، آن‌ها را یادداشت کرده به صنف گزارش دهید.

درس هشتم

شاگردان آماده شوند تا با ارائهٔ پاسخ‌های مناسب از آماده‌گی خود اطمینان دهند:

۱- پیام شعر زیر چیست؟

۲- کلمه‌های «مان»، «تان» و «شان» به کدام شخص‌ها خطاب می‌شود؟



دشمن دانا به از نادان دوست

دوستی از دشمن معنی مجوی
آب حیات از دم افعی مجوی

دشمن دانا که غم جان بود
بهتر از آن دوست که نادان بود

کودکی از جملهٔ آزاده‌گان
رفت بیرون با دوسه همزاده‌گان

پای چو در راه نهاد آن پسر
پویه همی کرد و در آمد به سر

پایش از آن پویه در آمد زدست
مهر دل و مهرهٔ پایش شکست

شد نفس آن دو سه همسال او
تنگتر از حادثهٔ حال او

آن که ورا دوست‌ترین بود، گفت
در بن چاهش بباید نهفت

عاقبت‌اندیش‌ترین کودکی
دشمن او بود در ایشان یکی

چونکه مرا زینهمه دشمن نهند
تهمت این واقعه بر من نهند

زی پدرش رفت و خبردار کرد
تا پدرش چارهٔ آن کار کرد

هر که در او جوهر دانایی است
بر همه چیزش توانایی است

از مخزن الاسرار نظامی

توضیحات ✸ واژۀ ((آزاده‌گان)) و ((غلامان)) جزء ذخیرۀ لغوی پیشینیان ما بوده و اینچنین واژه‌ها به ما به ارث رسیده است.



چگونه بنویسیم؟

• هر گاه حرف پایانی واژه، «واو» باشد، در هم‌کناری با ضمایر مشترک (خود، خویش و خویشتن) و ضمایر اضافی (مان، تان، شان) باز هم در میان واژه و پسوند یک «ی» اضافه می‌شود؛ اما این «ی» نیز به صورت مستقل نوشته شده با ضمایر پسین خویش نمی‌پیوندد؛ مانند:

• خود: برای خود خریدم. برای خود خریدی. برای خود خرید. (مفرد هر سه شخص)

• خود: برای خود خریدیم. برای خود خریدید. برای خود خریدند. (جمع هر سه شخص)

• خویش: خویش را رهانیدم. خویش را رهانیدی. خویش را رهانید. (مفرد سه شخص)

خویش: خویش را رهانیدیم. خویش را رهانیدید. خویش را رهانیدند. (جمع سه شخص)

• خویشتن: خویشتن گفته بودم، خویشتن گفته بودی. خویشتن گفته بود. (مفرد سه شخص)

• خویشتن: خویشتن گفته بودیم. خویشتن گفته بودید. خویشتن گفته بودند. (جمع هر سه شخص)

• مان: خانۀ مان، آرزوی مان، کتاب مان، سیمای مان.

• تان: خانۀ تان، آرزوی تان، کتاب تان، سیمای تان.

• شان: خانۀ شان، آرزوی شان، کتاب شان، سیمای شان.

• اما اگر حرف پایانی واژه، «واو» باشد و در هم‌کناری با ضمایر اضافی «ت»، «م» و «ش» قرار گیرد، بازهم همان «ی» در میان واژه و ضمیر علاوه می‌شود؛ اما «ی» باید با

ضمیر به صورت پیوسته نوشته شود؛ مانند:

• ت: گیسویت، ابرویت، آهویت.
• ش: جارویش، سویش، بازویش.
• م: آرزویم، آبرویم، ماهرویم.



بیاموزیم

• بیت نخست (دوستی از دشمن معنی...) به معنای آن است که: هر کسی دشمن معنی و معنویت باشد، یعنی نادان و جاهل بود، از وی هیچ‌گاه انتظار دوستی را نداشته باش؛ همچنان که از دم یا نفس مار افعی نمی‌توان آب حیات را انتظار داشت. لذا نادان و جاهل را دوست مگیر.

گذشته از آن دشمن معنا و معنویت بودن از نظر اعتقادات اسلامی، درست نیست؛ زیرا معنویت ابدی و جاودانه است و دنیای مادی یعنی مقابل معنویت گذرا و تغییر پذیر و نابود شونده، دانش و علم داشتن معنویت انسان را به کمال می‌رساند. از این‌رو نظامی گنجه‌یی در نخستین بیت متن این درس موضوع را از یک موضع رفیع فلسفی طرح کرده است.

دل بستن محض به مادیات و ابا ورزیدن از کمال معنویت خویش یعنی دوری جستن از علم و دانش در خور شأن انسان نیست و نیز بی توجهی به علم خلاف این حدیث است که:

((طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیْضَةٌ عَلَى کُلِ مُسْلِمٍ))



خود آزمایی

۱- نخستین بیت متن منظومی را که خواندید چگونه تفسیر می کنید؟

۲- مفهوم بیت سوم متن را مورد بحث قرار دهید.

۳- فرق بین ضمایر ((خود، خویش،خویشتن)) و ((مان، تان، شان)) چیست؟

۴- چرا بعد از کلمهٔ «لیمو» در عبارت «لیموی شیراز» «ی» اضافه می‌شود؟

۵- قصهٔ کودک و دوسه همزاده‌گان وی مشابه به کدام واقعهٔ تاریخی قبل از اسلام است؟



کارخانه‌گی

۱- بیت‌های دوم و آخر متن را حفظ نمایید تا در ساعت آینده خوانده بتوانید.

۲- محتوای شعر خوانده شده را در چند سطر بنویسید.



درس

نهم

شاگردان به پرسش‌های زیر پاسخ‌های مناسب ارائه بدارند:

۱-کدام کلمه‌ها و ترکیب‌ها را در درس امروزی یافته اید؟

۲- تاریخ بیهقی توسط کی و در کدام عصر نوشته یا تألیف شده است؟

۳- عمرو لیث از نظر مقام و منزلت دولتی کی بود؟

بردباری عمرو لیث در مرگ فرزند



عمرولیث، یک سال از کرمان بازگشت سوی سیستان و پسرش محمد که او را به لقب فتی العسکر (جوانمرد سپاه) گفتندی، برنای سخت پاکیزه در رسیده بود و به کار آمده. از قضا در بیابان کرمان این پسر را علت قولنج گرفت، بر پنج منزلی از شهرسیستان و ممکن نشد عمرو را آنجا مقام کردن، پسر را آن جا ماند با اطبا و معتمدان و یک دبیر و صد مجمز، و با زعیم گفت: چنان باید که مجمزان بر اثر یکدیگر می‌آیند و دبیر می‌نویسد که بیمار چه کرد؟ و چه خورد؟ و چه گفت و خفت یا نخفت، چنان‌که عمرو بر همه احوال واقف می‌باشد. تا ایزد عز ذکره چه تقدیر کرده است و عمرو به شهر فرود آمد و سرای خاص رفت و خالی بنشست بر مصلای نماز، خشک چنانکه روز و شب آن جا بود و همان جا خفتی بر زمین و بالش فراسرنه و مجمزان پیوسته می‌رسیدند در شبانه روزی بیست و سی و آنچه دبیر می‌نبشت بر وی می‌خواندند و او جزع می کرد و می گریست و صدقه به افراط می‌داد و هفت شبانه روز هم بدین جمله بود روز، روزه بودن و شب به نانی خشک گشادن و نان خورشی نخوردن و با جزعی بسیار. روز هشتم شبیگر، مهتر مجمزان در رسید بی نامه که پسر گذشته بود و دبیر نیارست خبر مرگ نبشتن. او را بفرستاد تا مگر به جای آرد حال افتاده را چون پیش عمرو آمد و زمین بوسه داد و نامه نداشت، عمرو گفت:

کودک فرمان یافت؟

زعیم مجمزان گفت: خداوند را سال‌های بسیار بقا باد!

عمرو گفت: الحمدالله. سپاس خدای را عزوجل که هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند. برو این حدیث پوشیده دار و خود برخاست و به گرمابه رفت و مویش باز کردند و بمالیدند و بر آمد و بیاسود و بخفت و پس از نماز وکیل را بفرمود تا بخواندند و مثال داد که برو مهمانی بزرگ بساز و سه هزار بره و آنچه با آن رود و مطربان راست کن فردا. وکیل بازگشت و همه بساختند. حاجب را گفت فردا بار عام خواهد بود، آگاه کن لشکر را و رعایا را از شریف و وضیع.

دیگر روز پگاه نشست و بار دادند و خوان‌های بسیار نهاده بودند پس از بار دست بدان کردند و مطربان بر کار شدند چون فارغ خواستند شد، عمرو لیث روی به خواص و اولیا و حشم کرد و گفت: بدانید که مرگ حق است و ما هفت شبانه روز به درد فرزند، محمد مشغول بودیم با ما نه خواب، نه خورد و نه قرار بود که نباید بمیرد، حکم خدای عزوجل چنان بود که وفات یافت و اگر باز فروختندی به هر چه عزیز تر باز خریدمی؛ اما این راه به آدمی بسته است چون گذشته شد و مقرر است که مرده باز نیاید جزع و گریستن دیوانه‌گی باشد و کار زنان. به خانه‌ها باز روید و بر عادت می‌باشید و شاد می‌زیید که پادشاهان را سوگ داشتن محال باشد. حاضران دعا کردند و بازگشتند.

تاریخ بیهقی

توضیحات

* عمرو بن لیث کی بود؟ عمرو (عَمْر) که پدرش لیث نام داشت، دومین پادشاه صفاری که به تاریخ (۲۶۵) هـ. ق. جلوس نمود و عزل وی به تاریخ (۲۸۷) هـ. ق. صورت پذیرفت. جلوس وی بر تخت شاهی سلسلهٔ صفاریان معادل بود به (۸۷۸) م. و عزل وی مصادف به (۹۰۰) م. بوده است. عمرو یکی از امیران با سیاست، خردمند و با هوش بود در نظم و ترتیب سپاهیان جهدی وافر می‌کرد و در مملکت داری مراسم نیکو نهاد.

در جنگی که میان او و امیر اسمعیل سامانی در حوالی بلخ در سال(۲۸۷) هـ. ق. واقع شد، عمرو بن لیث مغلوب و اسیر گردید. او را به بغداد فرستادند و دو سال بعد وی را به امر خلیفهٔ عباسی کشتند.

* تاریخ بیهقی: این کتاب توسط ابوالفضل بیهقی تألیف شده است. بیهقی یکی از نثر نویسان ماهر عصر غزنوی بود که مدت نزده سال در دیوان رسایل دربار غزنوی به حیث منشی خدمت کرده و تاریخ سلسلهٔ غزنویان را به زبان فصیح و ادبی نوشت.



چگونه بنویسیم

هرگاه حرف پایانی واژه، «ی» باشد و در جمله به حیث موصوف، مضاف یا منسوب قرار گیرد، در میان این گونه واژه‌ها و واژه‌های بعدی شان، چیزی علاوه نمی‌شود و تغییر و تبدیلی در حرف‌های‌شان رونما نمی گردد؛ مانند:

* زنده‌گی آرام، ساقی زیبا، روی شسته.
* مثنوی مولوی، چای خوشمزه، خوی زشت.
* قاضی وجدان، مستی چشمان، تلافی گناه.



بیاموزیم

★ «... در رسیده بود» به معنای بالغ شده بود.

★ «... خالی بنشست» یعنی تنها نشست.

★ «... بالش فرا سر نه» دو معنی را افاده می‌کند: اول این‌که بالش زیر سر نبود و دوم این‌که بالش را زیر سر بگذار و در این درس «بالش زیر سرش نبود» معنا می‌دهد.

★ «خفتی» «ی» اخیر کلمه علامت استمرار است و به معنای می‌خفت یا همی‌خفت.

★ «... نان و خورشی» «خورش» آنچه که از سبزی یا گوشت آماده کنند و با نان و یا برنج خورند. قاتق یا قاتغ هم گفته شده است، آنرا در زبان فارسی خورشت هم می‌گویند.

★ «پسر گذشته بود» یعنی پسر فوت کرده بود یا پدرود زنده‌گی گفته بود.

★ «... تا مگر به جای آرد حال افتاده را» تا مگر بفهمد وضعیت پیش آمده را (فوت پسر را)

★ «کودک فرمان یافت؟» یعنی کودک فوت کرد؟

★ مجمز به معنای جمازه سوار و جمازه شتر تند رو و یا تیز رو یا تیز تگ که آنرا شتر بادی نیز گفته اند. در قدیم چون وسایل مخابره نبود، دربارها برای رسانیدن و یا دریافت پیامی یا خبری از این نوع شتر استفاده می‌کردند و شخص بالای آن سوار و به اسرع وقت احوال می‌برد و می‌آورد.

خود آزمایی

۱- پیام این متن بیهقی را به زبان خود بیان دارید.
۲- تفاوت این نثر با نثر معاصر را چگونه درک کرده اید؟
۳- عبارت «... هزار بره و آنچه با آن رود» را چگونه تفسیر می کنید؟
۴- معنی‌های «شریف» و «وضیع» را روی تخته نوشته می‌توانید؟
۵- «مصلای نماز» چه معنی دارد؟
۶- «... وهفت شبانه روز هم بدین جمله بود» را چگونه مفهوم گرفته اید؟
۷- «... و دبیر نیارست خبر مرگ نبشتن» را چگونه به زبان خود بیان کرده می‌توانید؟
۸- «... فردا بار عام خواهد بود.» را چگونه فهمیده اید؟
۹- «.. حدیث پوشیده دار» چه معنا دارد؟

کارخانه‌گی

۱- متن درس (۱۰) و عناوین آن‌را چنان بخوانید تا به پرسش‌ها پاسخ داده بتوانید.
۲- برای ساعت آینده، پنج پنج مثال به ادامهٔ مثال‌های قسمت «چگونه بنویسیم» نوشته بیاورید.
۳- برای مباحثهٔ پنج دقیقه‌یی پیرامون درس جدید آماده گی داشته باشید.

درس
دهم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ‌های مناسب ارائه بدارند:
۱- تفاوت پیام غزل‌های حافظ و سعدی را بیان نمایید.
۲- مفهوم «خوبان پارسی گوی...» حافظ به نظر شما چیست؟
۳- واژه‌های مختوم به «ی» یک‌جا با پسوند نکره چگونه نوشته می‌شود (۲) مثال بگویید.
۴- سعدی یکه تاز کدام عرصهٔ کار ادبی بوده است؟

غزل‌هایی از سعدی و حافظ





در آرزوی تو باشم

در آن نفس که بمیرم، در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم
به گفتگوی تو خیزم، به جست وجوی تو باشم

به محفلی که در آیند شاهدان دو عالم
نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم

حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم
جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم

به خـوابگاه عدم گر هزار سال بخسپم
به خواب عافیت آن گه که رو به سوی تو باشم

می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشـــم

سعدی

دل می‌رود ز دستم

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را(۱) — دردا که راز پنهان خــواهد شد آشکارا
کشتی نشسته‌گانیم ای باد شرطه(۲) برخیز — باشد که باز بیـنیم دیدار آشـنا را
ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون — نیکی به جـای یاران، فرصت شمار یارا(۳)
ای صاحب کـرامت، شـکرانهٔ سلامت — روزی تفقدی کــن درویش بی‌نـوا را
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است: — با دوستان مـروت با دشمنان مـدارا
هنگام تنگ‌دستی در عیش کوش و مستی — کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد — دلبر که در کف او موم است سنگ خارا (۴)
آیینهٔ سکندر جام جم است بنگر (۵) — تا بر تــو عرضه دارد احـوال ملک دارا
خوبان پارسی گــو، بخشنده‌گان عمرند — ساقــی بده بشـارت رندان پارسـا را

حافظ به خود نپوشید این خرقــهٔ می آلود
ای شیــخ پاکـــدامن معــذور دار ما را

از دیوان حافظ

توضیحات

• سعدی استاد سخن و یکه‌تاز عرصهٔ نثر مسجع و شعر عاشقانه بود. ظرافت بیان، استواری سخن، شیوایی و رسایی، ساده‌گی و لطف کلام و عظمت و اعتدال از ویژه‌گی‌های شعر و نثر اوست. غزل سعدی شیرین و شنیدنی، صمیمی و تأثیرگذار است و ساخت و بافت آثار وی روان و دل نواز. غزلی که از وی در بالا آوردیم، شاعر آرزوی وصل محبوب و دل بریدن از هرچه غیر دوست را بیان می‌کند.

• شعرحافظ سرشار از اندیشه‌های عمیق حکمی و عرفانی، احساسی و عواطف ژرف انسانی است. در آن سرودهٔ زیبا، عشق و رندی، امیدواری و نشاط حیات، طنز و انتقاد، اغتنام فرصت و پیام‌های اخلاقی موج می‌زند. شعر حافظ، آیینهٔ زنده‌گی است. در سروده‌های بالای وی می‌توان تصویر دلپذیر جهان که حافظ انسان را بدان می‌خواند، به روشنی تمام مشاهده کرد.

۱- خدا را یعنی به خدا قسم، خدا را شاهد می گیرم.

۲- باد موافق.
۳- در حق؛ نیکی به جای یاران فرصت شمار: نیکی در حق یاران را غنیمت بشمار.
۴- در راه عشق، از فرمان معشوق (خداوند) سرپیچی مکن و گرنه محبوب که همه چیز در ید قدرت اوست ترا در آتش خود خواهد سوزاند.
۵- جام می در اصطلاح عارفان، قلب پاک انسان پاک و آگاه و عارف است که در این بیت از نظر جهان‌بینی و دور نگری به آیینهٔ اسکندر مانند شده است. آیینهٔ سکندر در حقیقت آیینهٔ سکندریه است؛ یعنی آیینه‌یی که بر فراز منارهٔ شهر سکندریه نصب کرده بودند. گویند کشتی‌ها را از صد میل راه دور نشان می‌داد. این آیینه از عجایب هفتگانهٔ عالم شمرده شده است.

چگونه بنویسیم

• هرگاه حرف پایانی واژه «ی» باشد، در پیوند با پسوندهای زیرین، حرف دیگری در میان آن‌ها اضافه نمی‌شود؛ اما همیشه با این پسوندها نوشته می‌شود؛ مانند:
• پسوند جمع «- ان»: مفتی + مفتیان، گردیزیان، منطقیان.
• پسوند جمع «- ها»: کشتی + ی = کشتی‌ها، بلندی‌ها، ساده‌گی‌ها.
• پسوند اسم معنی «- ی»: صوفی + ی = صوفیی، حاجیی. مردم آن‌ها را چنین می‌گویند. «صوفیگری، حاجیگری.»



بیاموزیم

ایهام چیست؟

کاربرد دو یا چند گانهٔ کلمه‌ها در شعر و نثر ایهام می‌گویند.
کاربرد درست و هنر مندانهٔ ایهام[1] موجب زیبایی سخن و تأثیر بیشتر کلام می‌شود؛ مثلاً:
• گفتم: غم تو دارم، گفتا: غمت سرآید   گفتم: که ماه من شو، گفتا: اگر برآید
بر آید: ۱- طلوع کند. ۲- امکان پذیر باشد.

---

۱ - ایهام در لغت به معنای به گمان افگندن دیگران است.

• دی می‌شد و گفتم: صنما عهد به جای آر
گفتـا: غلطی خواجـه در ایـن عهد وفـا نیست

عهد: ۱- پیمان ۲- روزکار.

• امید هست کـه روی مــــلال در نکشد
از این سخن که گلستان نه جای دلتنگی است

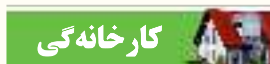
گلستان: ۱- گلستان سعدی ۲- باغ.



۱- مقصود از «کیمیای هستی» در مصراع «کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را» چیست؟

۲- در بارهٔ پیام‌های زیر مصداق‌هایی از غزل «دل می‌رود ز دستم» پیدا کنید: درویش نوازی، حسن خلق، اغتنام فرصت.

۳- در غزل سعدی مقصود از «مجلسی که شاهدان دو عالم» در آن گرد می‌آیند، چیست؟



۱- متن درس یازدهم را شاگردان آنچنان مطالعه کنند که به پرسش‌های آن درس پاسخ‌های لازم ارائه کرده بتوانند.

۲- شاگردان غزل سعدی را حفظ نمایند.

۳- دربارهٔ مفهوم کلی غزل حافظ در ساعت بعدی شاگردان صحبت نمایند.

درس

یازدهم

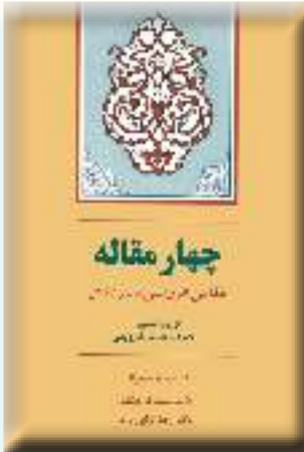
شاگردان به پرسش‌های ذیل جواب دقیق دهند:

۱- چهار مقاله چرا به این نام یاد شد این اثر نفیس نوشتهٔ کی است؟

۲- چهار مقاله در عهد کدام سلسلهٔ شاهان وطن ما نوشته شده است؟

۳- عروضی سمرقندی از نوشتن این اثر نفیس زبان دری چه مقصود داشت؟

چهار مقاله



چهارمقاله اثر منثور ابوالحسن نظام‌الدین احمد علی بن عمر بن سمرقندی مشهور به نظامی عروضی نویسنده و شاعر قرن ششم هجری است؛ولی این اثر به نام ابوالحسن حسام‌الدین علی (شاهزادهٔ غوری) ابن فخر الدوله مسعود بن عزالدین حسین تألیف شده است.

نام اصلی این کتاب ظاهراً ((مجمع النوادر)) بوده؛ ولی چون دارای چهار مقالت است به نام ((چهار مقاله)) شهرت یافته است. این کتاب بین سال‌های (۵۵۱- ۵۵۲) هجری قمری تألیف شده است.

چهار مقاله شامل یک مقدمه و چهار مقالت (مقاله) است. مقدمه پس از حمد خدا، دارای پنج فصل است:

اول در ذکر و مدح پادشاهان غور معاصر مؤلف و فصول بعد در چگونه گی آفرینش مخلوقات از جماد و نبات، حیوان و انسان، حواس ظاهر و قوای باطن در پایان مقدمه، مؤلف، حکایتی نقل کرده است.

عنوان‌های مقاله‌های چهارگانه چنین است:

مقالت اول: در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه بدان تعلق دارد.

مقالت دوم: در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر.

مقالت سوم: در علم نجوم و غزارت منجم در آن علم.
مقالت چهارم: درعلم طب و هدایت طبیب.

مؤلف در طی این مقالت‌ها خواسته است شرایط و اوصاف چهار صنف را که به عقیدهٔ وی باید ملازم دربار پادشاه باشند، نقل کرده، در هر مقالت نخست دیباچه‌یی در تعریف موضوع آن و شرایط کسانی که بدان اتصاف یابند، آورده؛ سپس قریب ده حکایت به مناسبت ذکر کرده است که موجب ترویج خاطر و اطلاع بر رسم‌ها و سنت‌های گذشته‌گان و مطالب تاریخی و ضمناً مؤید مدعای نویسنده است.

نظامی در فصل پایان کتاب گوید: «مقصود از تحریر این رسالت و تقریر این مقالت اظهار فضل نیست و اذکار خدمت نی؛ بلکه ارشاد مبتدی است و احماد خداوند ملک عظیم...»

چهار مقاله از جهت قدامت تألیف و ایجاز لفظ و اشباع معنی، ساده‌گی عبارت و عاری بودن از صنایع لفظی- به جز موارد محدود- و خالی بودن از کلمات و جمل مترادف به استثنای چند موضوع و به کار نبردن سجع‌های متکلف، و نیز در سلامت انشا و وضوح مطالب و تجسم معانی و توصیف تام و استعمال لغات و اصطلاحات به جای خویش، در زمرهٔ ارجمند ترین کتاب‌های نثر ادبی به شمار می‌رود، و در روش نگارش معادل قابوسنامه و سیاستنامه است؛ و سبک آن اثر بردار است از سبک‌های قرن پنجم و ششم، و به عبارت دیگر ترکیبی است از شیوهٔ نثر مرسل قدیم و نثر فنی قرن (۵) و (۶) هجری قمری.

کتاب چهار مقاله از جهت ذکر گروهی از نویسنده‌گان، گوینده‌گان، طبیبان و منجمان شایان اهمیت بسیار است، چه عده‌یی از بزرگان در آن یاد شده است که ذکر ایشان در مآخذی دیگر نیامده. اطلاعاتی که مؤلف در بارهٔ فردوسی و خیام و معزی و دیگران که معاصر یا قریب به عصر او بوده اند آورده، بسیار سودمند می‌باشد.

نظر به این فواید، این کتاب از قدیم مورد توجه ادیبان و فاضلان قرار گرفته، ذکر آن در تاریخ طبرستان و تاریخ گزیده، تذکرهٔ دولت‌شاه، نگارستان، دستور الکاتب، مجمع النوادر بنیانی و فرهنگ جهانگیری و روضة الانوار سبزواری آمده است.

نمونه‌یی از متن کتاب

حکایت

فرخی از سیستان بود پسر جلوغ غلام امیر خلف – بانو، طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی، و چنگ تر زدی، و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان، و این دهقان او را هر سال دویست کیل پنج منی غله دادی و صد درم سیم نوحی، او را تمام بودی، اما زنی خواست هم از موالی خلف، و خرجش بیشتر افتاد و دبّه و زنبیل در افزود، فرخی بی‌برگ ماند، و در سیستان کسی دیگر نبود؛ مگر امراء ایشان. فرخی قصه به دهقان برداشت که «مرا خرج بیشتر شده است، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غلهٔ من سه صد کیل کند و سیم صد و پنجا درم، تا مگر با خرج من برابر شود؟» دهقان بر پشت قصه توقیع کرد که «این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست.» فرخی چون بشنید مأیوس گشت، و از صادر و وارد استخبار می‌کرد که در اطراف و اکناف عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد، باشد که اصابتی یابد، تا خبر کردند او را از امیر ابوالمظفر چغانی به چغانیان، که این نوع را تربیت می‌کند، و این جماعت را صله و جایزهٔ فاخر همی دهد، و امروز از ملوک عصر و امرای وقت درین باب اورا یار نیست. قصیده‌یی بگفت و عزیمت آن جانب کرد:

با کاروان حله برفتم ز سیستان   با حلهٔ تنیده زدل، بافته زجان

الحق نیکو قصیده‌یی است و در او وصف شعر کرده است، در غایت نیکویی و مدح خود بی‌نظیر است. پس برگی بساخت و روی به چغانیان نهاد، و چون به حضرت چغانیان رسید بهارگاه بود و امیر به داغ‌گاه و شنیدم که هجده هزار مادیان زهی داشت، هر یکی را کره‌یی در دنبال، و هر سال برفتی و کره‌گان داغ فرمودی، و عمید اسعد که کدخدای امیر بود به حضرت بود نزلی راست می‌کرد تا در پی امیر برد. فرخی به نزدیک او رفت و او را قصیده‌یی خواند، و شعر امیر برو عرضه کرد. خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود شاعر دوست، شعر فرخی را شعری دید، تر و عذب، خوش و استادانه، فرخی را سگزیی دید بی‌اندام، جبه‌یی پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگزی وار در سر و پای و کفش بس ناخوش، و شعری در آسمان هفتم هیچ باور نکرد که این شعر آن سگزی را شاید بود. بر سبیل امتحان گفت: «امیر به داغگاه است و من می‌روم پیش او، و ترا با خود ببرم به داغ‌گاه که داغ‌گاه عظیم خوش جایی است، جهانی اندر جهانی سبزه بینی، پر خیمه و چراغ چون ستاره، از هر یکی آواز

رود می‌آید، و حریفان درهم نشسته و همی نوشند وعشرت همی کنند و به درگاه امیر آتشی افروخته چند کوهی و کره‌گان را داغ همی‌کنند و کمند در دست دیگر و اسب می‌بخشد. قصیده‌یی گوی لایق وقت، وصف داغ‌گاه کن، تا ترا پیش امیر برم.» فرخی آن شب برفت و قصیده‌یی پرداخت سخت نیکو، و بامداد در پیش خواجه عمید اسعد آورد، وبیت مطلع آن قصیده این است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار   پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

(از چهار مقاله)

توضیحات

• تحریر: از ریشهٔ «حر» به معنای آزاد و تحریر به معنای آزاد و «تحریر» به معنای آزاد کردن برده یا غلام و کنیز و«تحریر رقبه» هم در متون آمده است «آزاد سازی سرزمین» و نیز به معنای نوشتن، کتابت، با واژه‌های کردن و نمودن استعمال شده است و همچنان به معنای پاکیزه کردن، مهذب نمودن و «تحریر اقلیدوس» هم آمده که عبارت از کتاب اشکال هندسی وی بوده است.

• قابوسنامه: کتابی است به فارسی دری که مؤلف آن عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر و نام قابوسنامه از نام مؤلف که در تواریخ به قابوس دوم معروف است مآخوذ می‌باشد. وی این کتاب را به نام فرزندش «گیلانشاه» در (۴۴) فصل نوشته به آن قصد که اگر بعد از وی قدرت را حفظ کند، از دولتداری و لشکر داری و آداب اجتماعی و علوم و فنون متداول آگاهی یابد. کتاب را در (۴۷۵) و به بعضی روایات در (۴۵۷) هجری قمری تألیف کرده است.

• سیاستنامه: یا سیرالملوک کتابی است به فارسی دری، تألیف نظام الملک وزیر مشهور سلجوقیان و آن حاصل تجارب اوست که در پنجاه فصل جمع شده، در سلاست، انشا و روشنی مطالب و تنوع موضوع کم نظیر است.

• نثر مرسل: نثر ساده و نثری که با جملات کوتاه و عاری از واژه‌های دشوار عربی باشد که در آن صنایع لفظی و معنوی به کار برده نمی‌شود.

• تاریخ طبرستان: کتابی است دربارۀتاریخ طبرستان، تالیف ابن اسفندیار نام یکی از خاندان‌های هشتگانۀ عهد ساسانی و مقر این خاندان شهر ری بوده است.



چگونه بنویسیم؟

واژه‌های «است»، «استند» و «اند» چنین نوشته می‌شوند:

الف) پس از واژه‌های مختوم به الف ممدوده «ا»،

دانا: داناست	داناستند	دانایند
توانا: تواناست	تواناستند	توانایند
کجا: کجاست	کجاستند	کجایند

ب) پس از «و» معروف و مجهول

(۱) پس از واژهٔ مختوم به واو مجهول:

نیکو: نیکوست	نیکوستند	نیکویند
بدخو: بدخوست	بدخوستند	بدخویند
روبه رو: رو به روست	روبه روستند	روبه رویند

(۲) پس از واژه‌های مختوم به واوهای صامت / aw / و / aẃ / و / ew /.

نو: نوست	نو استند	نو اند.
جلو: جلواست	جلو استند	جلو اند.

گاو: گاو است

هزار ناو: هزار ناواست

دیو: دیو است

(۲) پس از واژه‌های مختوم به «ی» معروف و برخی از دفتانگ‌های یایی

زنده گی	زنده گیست	شخصی	شخصیست
مبتدی	مبتدیست	زیبایی	زیباییست
علمی	علمیست	دانایی	داناییست
طبیعی	طبعیست		

(۴) پس از واژه‌های مختوم به‌های غیر ملفوظ و تمام صامت‌ها،

خانه	خانه است	چنین	چنین است
لانه	لانه است	دیوار	دیوار است
گواه	گواه است	نزدیک	نزدیک است
زنده	زنده است		



بیاموزیم

• شعر خوش گفتی: در کلمهٔ «گفت + ی = گفتی» «ی» جمع شده با گفت یکی از علایم استمرار در ادبیات کلاسیک زبان دری است و به معنای «می گفت» است که «می» و «همی-» به‌حیث پیشوند؛ ولی «- ی» پسوند و هرسه کلمهٔ نامستقل از علایم استمرار است. تلفظ آن با گفتی (تو گفتی) فرق دارد. تو گفتی ولی «گفتی» (می گفت) است.

• دهقان: در پهلوی «دهیگان» و در دری قبل از اسلام «دهگان» بوده معرب آن «دهقان» است به معنای صاحب ده، و زمین دار بزرگ؛ ولی امروز دهقان به کسی گفته می‌شود که بالای زمین به کشت و زراعت می‌پردازد.

• دویست: به معنای دو صد، دویست کیل پنج منی، کیل به معنای پیمانه، مثل امروز می گویند بوری یا جوال، در گذشته‌ها کیل برای پیمایش وزن حجم به کار می‌رفته است.

• ابو المظفر چغانی: « چغانیان» که معرب آن «صغانیان» است، ناحیه‌یی است واقع در مسیر علیای آمو دریا (جیحون)، مرکز این ناحیه نیز به همین نام خوانده می‌شده و نسبت بدان «چغانیانی» یا «چغانی» است. چغان‌رود نام رودخانه‌یی است که ا زهمین کلمه می‌باشد و نیز چغانیان یا آل محتاج نام خاندانی است که پس از اسلام در چغانیان حکومت کرده اند. افراد این خاندان عبارتند از: محتاج، ابوبکر محمد بن مظفر و غیره که فرخی نزد اینان مراجعه کرد و از وی و شعرش تقدیر به‌عمل آمد.



خود آزمایی

۱- چهار مقاله اثر کیست و چه وقت نوشته شده بود؟
۲- نام اصلی چهار مقاله چه بود و چرا به ((چهار مقاله)) مشهور شد؟
۳- چهار مقاله حایز چند مقالت و هر بخش آن در باب چی نوشته شده است؟
۴- مقصود از تحریر چهار مقاله نزد عروضی چه بود؟



کارخانه‌گی

۱- هر شاگرد مکلف است ابیات باقیماندهٔ قصیدهٔ وصف داغ‌گاه را که فرخی سروده است پیدا کرده، روز دیگر آن‌را به خط زیبا نوشته با خود بیاورد.
۲- متن درس (۱۲) را بخوانید و به پرسش‌های آن پاسخ بدهید.

درس

دوازدهم

به پرسش‌ها پاسخ ارائه کنید.
۱- کدام نوع شعرها در سروده‌های عاصی جایگاه خاص دارد؟
۲- کتاب‌های عاصی را نام ببرید.
۳- اشعار عاصی چگونه پیام‌هایی را در خود دارد؟

عبدالقهار عاصی



او دریک شب پاییزی یعنی چهارم میزان (۱۳۳۵) هـ. ش. در دل یکی از دره‌های هندوکش (پنجشیر) به دنیا آمد. امروز دوستداران شعر و ترانه با اشعار او در قلمرو کشور ما و در ماورای مرزهای آن آشنایی دارند. انگیزهٔ شاعر شدنش پشت جلد ((مقامهٔ گل سوری)) این طور آمده است: ((... تلخی‌ها، زخم‌ها، بیدادها شاعرم کرد.)) عاصی در امتداد یک دهه و اندی در کار شاعری در تمامی شکل‌ها و اقلیم‌های شعر فارسی دری به سیر و سیاحت پرداخت.
از دوبیتی آغاز کرد؛ به غزل، قطعه و مثنوی رسید. دیوارهای پست و بلند قدیم را پشت سر گذاشت، گامی آن سوتر نهاد و از آن‌جا به سرزمین‌های گستردهٔ شعر نو راه یافت. با این طبع آزمایی گامی دیگر پیش رفت به قلمرو شعر سپید برای خود گذرگاهی باز کرد و اما دریغ و اندوه فراوان که در شام چهار شنبه ششم میزان (۱۳۷۳) هـ. ش. چراغ زنده‌گی وی خاموش شد.
ترانه و دوبیتی در شعر عاصی جای‌گاه خاصی دارد. او شعر را از همین جا آغاز کرد و تا پایان زنده‌گی گرایش ذهنی او به سرایش ترانه و دوبیتی در کنار سرایش انواع شعر، همچنان ادامه یافت.
عاصی در اشکال مختلف شعری به آزمایش طبع خود همت گماشت و پیروزی‌ها را نصیب خود ساخت.
عاصی عضو دار الانشای انجمن نویسنده‌گان و منشی روابط بین المللی آن بود.

آخرین نامه‌یی را که وی به یکی از دوستانش نوشت و از مشهد به او فرستاد با این بیت حافظ آغاز شده بود:

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم	به شهر خود روم و شهریار خود باشم

و درهمین نامه نگاشته بود که: «... من به همان پیمانه که توانایی داشتم از عهدهٔ دور ماندن برآمدم. کشش‌های خاک و وطن خیلی دست و پا گیر است....»

از عبدالقهار عاصی هشت مجموعهٔ شعری که عبارت اند از: «مقامهٔ گل سوری»، «لالایی برای ملیمه»، «غزل من و غم من»، «تنها ولی همیشه»، «از جزیرهٔ خون»، «دیوان عاشقانهٔ باغ» و... اقبال چاپ یافت.

عاصی شاعر نسل جوان که هنوز محصل دانشکدهٔ (پوهنځی) زراعت پوهنتون کابل بود، اشعارش را به چاپ می‌رساند، این که اشعار وی چگونه پیام‌هایی در خود نهفته دارد، از خودش می‌شنویم که در مقدمهٔ «گل سوری» خویش گفته بود: «من از زخم‌هایم سخن زده ام، سرود ساز کرده ام نه از بازی‌های شبانهٔ باشگاه‌ها و درختستان‌ها. من از بی سر انجامی مردمانی درد کشیده ام که هیولایی از چهار سوی، پوست و گوشت‌شان را می‌درد. من از بیداد دستانی به فریاد آمده ام که بیچاره‌ترینان را در خاک می کشند....»

زنده‌گی عاصی شبیه داستان کوتاهی بود و در امتداد آن زیاد سرود و نوشت که یادش گرامی باد!

نمونه‌یی از اشعار عاصی

جزیرهٔ خون

به کدام دل از این جا به مسافرت برآیم	که در این جزیرهٔ خون رگ و ریشه کرده پایم
من و گفتگوی از باغ و جناب رودخانه	که دریچه‌یی بدان سوی، اگرم شود گشایم
دل تابناک و گرمی که شگفته از دهانم	سخنی است از گداز و غزلی است از عزایم
من و قسمت سیاهی، ز خرابه‌های این جا	من و ارغنون دردم، من و تلخی صدایم
همه سوی لطف آواز کشیدن آوریده	همه چیز باب فریاد زدن شده برایم
قفس هزار بلبل، بشکسته در گلویم	نفس هزار بلبل، بنشسته در نوایم

توضیحات

۱- «... رگ و ریشه کرده پایم» این جا به معنای «ماندگارم برسرزمین خودم» از کشورش به جای دیگری رفته نمی‌تواند؛ با وجود آن‌که جنگ‌ها میهنش را به «جزیرهٔ خون» مبدل ساخته بود.

۲- «دل تابناک و گرمی که شگفته از دهانم» شگفتن دل تابناک و گرم از دهان را سخن برخاسته از دل که گداخته و آتشین بوده می‌توان تعبیر کرد که در غزل وی بازتاب دارد. یعنی غم خود را عاصی هنرمندانه منعکس می‌سازد.

۳- «قفس هزار بلبل بشکسته در گلویم» را می‌توان تعبیر کرد که در نتیجهٔ آنچه در «جزیرهٔ خون» گفته است را سبب آزاد شدن هزار نوا کننده در گلوی خود می‌داند.



چگونه بنویسیم

هرگاه حرف پایانی واژه، «ی» باشد، در هم‌کناری با ضمایر مشترک (خود، خویش، خویشتن) ضمیرهای پیوسته (متصل) ملکی «- ت، - ش، - م» و «تان، شان، مان» مطابق قواعد زیر نوشته می‌شود:

• در همکناری با ضمایر پیوستهٔ «- ت»، «- م» و «- ش» میان واژه و ضمیر پیوسته کدام حرف، علاوه نشده به صورت پیوسته نوشته می‌شود؛ مانند:

• / - ت /: گادیت، بربادیت، شادیت
• / - م /: پیروزیم، آزادیم، گرفتاریم
• /- ش /: ویرانیش، پایانیش، مهمانیش

• در هم‌کنار با ضمایر مشترک (خود، خویش، خویشتن) و ضمایر جمع پیوستهٔ (تان، شان، مان) بازهم میان واژه و یکی از ضمایر یاد شده، حرفی علاوه نمی‌شود؛ اما واژهٔ اصلی از این ضمایر جدا نوشته می‌شود؛ مانند:

• خود: زنده‌گی خود، تنهایی خود، شادی خود.
• خویش: آزادی خویش، هستی خویش، شادابی خویش.
• خویشتن: بینایی خویشتن، جوانی خویشتن، بربادی خویشتن.
• تان: گرفتاری تان، پیری تان، خسته‌گی تان.
• شان: ستمگاری شان، افتاده‌گی شان، برده باری شان.
• مان: دوستی مان، دشمنی مان، همکاری مان.



بیاموزیم

۱. عبدالقهار عاصی آن شاعر جوان که (۳۸) سال عمر داشت به شهادت رسید.
۲. مقامه: به معنای: مجلس، خطبه، شـرح داسـتان، بیان سرگذشت و مقاله‌یی ادبی که به نثر فنی مشـحون از صنایع بدیعی و توأم با اشعار و امثال آورده شود؛ مانند: مقامات حمیدی؛ ولی این‌جا به معنای «بیان سرگذشت» به کار گرفته شده است.
۳. شـعر سپید: برخی معتقدند که «شعر سپید همان شـعر نیمایی است و اندر باب شعر نیمایی گفته اند: شـعری که قافیه و بحرهای عروضی در آن رعایت نشـده باشد؛ ولی عنصر تخیل در آن مانند هر شعر دیگر برجسته بوده باشد.
۴. ملیمه: قریه‌یی است در پنجشیر که زادگاه عبدالقهار عاصی بوده است.



خود آزمایی

۱- از هشت اثر چاپ شدهٔ عبدالقهار عاصی کم از کم پنج مجموعهٔ شعری وی را نام ببرید.
۲- قهار عاصی سرایش شعر را از چه نوع شعر آغاز کرد؟
۳- در متن خواندید که «شعر عاصی بی‌بلند و پست نیست» به چه معنی است؟
۴- عبدالقهارعاصی عضویت دارالانشای انجمن نویسنده‌گان را داشت. انجمن اسلامی نویسنده‌گان کدام ارگان دولتی بوده یا غیر دولتی؟
۵- کدام آوازخوان کشور ما از اشعار عبدالقهار عاصی استفادهٔ بیشتر نموده است؟
۶- با وجود این‌که عاصی در رشـتهٔ زراعت تحصیلات عالی را به پایان رسـانید، چرا شاعر شد؟
۷- این‌که عاصی شـاعری را پیشـه گرفت، علت اجتماعـی آن‌را چگونه درک نموده اید؟



کارخانه‌گی

درس (۱۳) را دقیق بخوانید تا سؤالات را پاسخ داده بتوانید و علاوه بر آن:
پیام بیت زیر را در چند سطر بنویسید:

به کدام دل از این جا به مسافرت برایم   که در این جزیرهٔ خون، رگ و ریشه کرده پایم

درس

سیزدهم

شاگردان پاسخ‌های مناسب را به پرسش‌های ذیل ارائه بدارند:

۱- چرا دورهٔ هندی ادبیات دری را هندی نام داده اند؟

۲- چرا رسوخ زبان عربی در دورهٔ عراقی ادبیات دری بیشتر و برجسته‌تر شد؟

۳- رودکی و حافظ آیا از یک دورهٔ ادبی اند یا خیر؟ به چه دلیل؟

۴- می گویند هر دورهٔ ادبی به‌صورت مجرد و صرف به ذات خود تطور یا تغییر پذیرفت. شما چه می گویید؟

دوره‌های ادبی دری



آثار ادبی جوامع و ملل در درازنای زمان، پیوسته؛ ولی آهسته آهسته با اثرگیری از پدیده‌های اجتماعی و مواریث فرهنگی به وجود آورده می‌شود و به همین سان تغییر می‌پذیرد. از اینرو برای تشخیص منظم چگونه گی تطور و تحول آثار ادبی باید آثار در تسلسل تاریخی و همگام با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه مطالعه و تحقیق شود که یکی از روش‌های تحقیق چگونه گی تطور آثار ادبی تقسیم بندی آنان به دوره‌های مختلف از آغاز تا امروز است؛ چنانچه ادبیات دری را به چهار دوره تقسیم کرده اند که تمایز و تباین بین هر دوره را می‌توان در آن مشاهده کرد. این دوره‌ها عبارت اند از:

۱- دورهٔ نخست، مکتب خراسانی از (۲۰۵ – ۶۱۷) هجری قمری.

۲- دورهٔ دوم، مکتب عراقی از (۶۱۷ – ۹۲۰) هجری قمری.

۳- دورهٔ سوم، مکتب هندی از (۹۲۰ – ۱۲۹۷) هجری قمری.

۴- دورهٔ چهارم، مکتب جدید و معاصر از (۱۲۹۷) هجری قمری به این طرف.

در این دوره‌ها آثار ادبی به‌خصوص شعر دری از نظر شکل و محتوا ویژه‌گی‌های عمده یافته ویژه‌گی‌های قبلی دچار دگرگونی و تحولاتی شده است که باید این دگرگونی‌ها را حین مطالعۀ هر دوره روشن ساخت:

اول - دورۀ خراسانی: تشبیهات در اشعار این دوره، دلنشین و تازه است. این دوره در حقیقت دورۀ شاعران قدیم افغانستان و ماوراءالنهر است. شاعران و استادان زبردستی؛ چون: رودکی، فرخی، عنصری، فردوسی، منوچهری، ناصرخسرو، سنایی و مسعود سعد سلمان ظهور کرده و شیوۀ خراسانی را به کمال رسانیده اند. دورۀ خراسانی دو مرحله دارد: یکی دورۀ سامانی و دیگر دورۀ غزنوی و سلجوقی.

در دورۀ سامانی ساده‌گی بیان و تعبیرات و اصلاحات و نیز غلبۀ کلمات فارسی دری بر واژه‌های عربی و توجه به توصیفات طبیعی، محسوس، ساده و عینی از ویژه‌گی‌های شعر این دوره محسوب می‌شود.

معانی که در شعر این دوره می‌آید غالباً یا مدح است و یا هجو و هزل که هردو معتدل است و دور از اغراق. گذشته از آن تغزلات عاشقانه، پند، اندرز و حکمت با شیوۀ شاعرانه از معانی شعر این دوره به شمار می‌رود.

از قالب‌های مهم شعری این دوره یکی قصیده است و دیگر مثنوی. در قصیده معمولاً مدح، هجو و تغزل، در مثنوی، تمثیل، داستان و حماسه سروده می‌شد. قالب‌های دیگری مانند رباعی و دوبیتی بسیار اندک بود و ناچیز. صنایع لفظی و معنوی در شعر این دوره اگر وجود دارد، خالی از تکلف و تصنع است و بسیار اندک.

استفاده از بعضی معلومات علمی و برخی آیات و احادیث نبوی و روایات تاریخی و حماسی در شعر این دوره وجود دارد؛ اما سبک خراسانی در دورۀ غزنوی و اوایل سلجوقی با شعر دورۀ سامانی تفاوت‌هایی دارد و شعر در این هنگام به پخته‌گی می‌رسد.

در شعر این دوره بعضی قالب‌های تازه مانند ترجیح بند و ترکیب بند و نیز مسمط و قطعه به وجود می‌آید؛ ولی قصیده و مثنوی با قوت دوام می‌یابد.

صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی و انواع تشبیهات رواج می‌یابد. صنایع بدیعی از لزوم و ضروریات شعر و شاعری برون می‌شود و حتی بعضی صنایع متکلفانه وارد می‌گردد. اصطلاحات نجوم، فلسفه، ریاضیات و بعضی مباحث علوم طبیعی و طبی در شعر وارد می‌شود. استفاده از قرآن مجید و احادیث پیغمبر ﷺ و اشعار عربی رایج می‌گردد.

در معانی، اغراق و مبالغه معمول می‌شود. این دوره با روحیۀ حماسی شروع می‌شود و با روحیۀ صوفیانه پایان می‌یابد.

دوم- دورهٔ عراقی: شعر دری که مرکز اصلی آن در افغانستان امروزی یا خراسان آن وقت بود به تدریج به عراق و آذربایجان نیز راه می‌یابد. در این دوره با ترویج بیشتر تعالیم اسلامی، علوم و معارف اسلامی شاعران و ادیبان نیز خود را به زیور علوم آن زمان آراسته می‌سازند. یکی از مباهات و تفاخر شاعران رواج شعر دری در عراق و آذربایجان می‌باشد. با تأثیرگذاری علوم اسلامی و ادبیات عربی در شعر دری، دورهٔ تحول دیگر به وجود می‌آید. در این دوره انوری، ظهیر فاریابی، خاقانی و نظامی، جمال‌الدین اصفهانی و بعدها در دورهٔ مغول سعدی و حافظ با آثار گرانبهای خود قد می‌افرازند. علاوه بر خصایص گذشته هزل‌های تیز، زشت و رکیک را انوری، سوزنی سمرقندی می‌سرایند؛ بلکه خاقانی و جمال‌الدین اصفهانی نیز در این شیوه طبع آزمایی می‌کردند.

غزل عرفانی و اخلاقی و نیز زهد از معانی رایج در این دوره است؛ به طور کلی خصایص شعر دورهٔ عراقی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

کثرت لغات و ترکیبات عربی، از میان رفتن لغات مهجور فارسی دری، اظهار فضل کردن و توجه به حکمت، فلسفه و منطق، اشاره‌ها به اخبار و احوال انبیا، مشایخ و مشاهیر قدما، اجتناب از صراحت بیان و کاربرد مجازها و کنایه‌ها و گرایش به تشبیهات غیر صریح، انواع استعارات، لغز، معما، ایهام، اغراق‌ها، تکلف‌های صنعتی و صنایع بدیعی به ویژه در قصیده و گاه اظهار بیزاری از حکمت یونانی.

گذشته از این‌ها توجه به اموال شخصی و زن و فرزند و اظهار بدبینی و تأسف از زنده‌گی و گاه نفرت از شعر و شاعری از خصیصه‌های مکتب یا دورهٔ عراقی است.

سوم- دورهٔ هندی: این دوره از ظهور دولت بابری در هند و دورهٔ صفوی در پارس آنروز یا ایران امروز آغاز می‌شود که بیشتر عوامل سیاسی، اجتماعی و دینی در ایجاد آن دخیل بوده است. در این دوره سلاطین به مدح و اغراق‌ها توجه نمی‌کنند و بازار شاعران مدیحه سرا مورد بی اعتنایی قرار می‌گیرد. برخی از شاعران به دربار بابری هند می‌شتابند و عده‌یی دیگر به شعرهای مذهبی و مرثیه سرایی روی می‌آورند.

غزل از مهم‌ترین نوع شعر است که با معانی بلند در سبک هندی جان بیشتر می‌یابد. در این دوره با وجود محتوای غزل‌ها که مشحون از عشق و عاشق پیشه‌گی است؛ نوعی واقع گرایی و واقع گویی در مکتب هندی به خصوص غزل متبارز می‌شود؛ به طور نمونه:

به هر مجلس که جا سازم حدیث نیکوان پرسم   که حرف آن مهٔ نامهربان را در میان پرسم

ولی واقع گرایی در عشق به تدریج در پرده‌یی از خیال پردازی فرو می‌رود و نوعی پیچیده‌گی و ابهام را سبب می‌شود؛ چنانچه در این بیت:

نگارستان بی‌رنگی جمالی در نظر دارد   که مَینای پری دارد سفال رنگ تصویرش

در دورهٔ هندی یا مکتب هندی قالب غزل از اهمیت خاص برخوردار می‌گردد و شعرای این مکتب چون، بیدل صائب، کلیم، عرفی شیرازی و امثال آنان به غزل توجه ویژه کرده بودند.
به طور کلی خصایص این دوره عبارت بود اجتناب از ساده‌گی بیان، سعی در رقت فکر و خیال، رعایت ایجاز در الفاظ، جستجوی مضامین پیچیده و تعبیرات بی‌سابقه، آوردن ترکیبات بیگانه، کلمه‌های غیر مأنوس، نازک کاری، مضمون آفرینی، غرابت تشبیهات، استعارات و آفرینش خیال و نیز ترجیح جانب معنی بر جانب لفظ، سرایش تعداد زیاد شعر در بین نماینده‌های این مکتب معمول بوده است؛ چنانکه گفته شده است که صائب در حدود دو صد هزار بیت گفته است.
دورهٔ جدید یا معاصر: در صد سال قبل از قیادت امیر عبدالرحمن خان در کشور طی (۹۰) سال به تعداد نود جنگ داخلی و خارجی را افغانستان پشت سر گذاشت که دیگر فرصت تأمین و تنظیم داخلی و امور اداری و ترقیات علمی و مدنی و پیشرفت اجتماعی را نداشت. در طی یک قرن امنیت عمومی به دست اضمحلال قرار گرفت، اقتصاد، زراعت، صنعت، تجارت، علم و ادب همه دستخوش حوادث نظامی، نفاق‌های داخلی و جنگ‌های خارجی بوده، شهرها ویرانه گردید، منابع آب صدمه دید، اراضی خشک و بایر ماند؛ بنابر آن ثروت ملی و آرامش زنده‌گی که مولد ترقیات اجتماعی و افزونی علم و فن می‌باشد روز به روز کاهش می‌یافت تا جایی که اغلب مدارس و موقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه و عربیه از قبیل منطق، حکمت، طب، هیئت، ریاضی و غیره بودند تا درجهٔ صفر تنزل نمود و درس گاه‌های تفسیر، حدیث، تشویق علوم ادبیه مفقود گردید. طلبهٔ باذوق افغانستان مجبور بودند برای تحصیل آن علوم به ممالک توران زمین، هندوستان، عراق و ممالک عربی زبان مسافرت نمایند و مدارس انگشت شماری که در بعضی شهرهای مملکت باقی مانده بود فقط به تدریس فقه و صرف و نحو و بعضاً حدیث شریف و گاهی هم حکمت قدیم می‌پرداخت. اطفال افغانستان در مساجد معدودی از زبان فارسی دری کتب پنج کتاب، حافظ، سعدی، انوار سهیلی و از پشتو کتب رشید بیان، فواید الشریعه، رحمان بابا، فتح خان، سیف الملوک و امثال آن و از عربی کتب صرف بهایی، خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص و چند کتاب دیگر از این قبیل را می‌خواندند. اطبا کتب طب را در عربی نزد ملا صاحبان عربی دان فرا می گرفتند و محاسبان کشور رساله‌های خلاصة الحساب و انشای ترسل می‌خواندند.
در چنین وضعیتی است که یأس فراوان سراپای ادبیات پس از دورهٔ هندی را فرا

می گیرد و راهی جز بازگشت به دورۀ خراسانی در برابر نویسنده گان و شاعران فارسی دری باقی نمی‌ماند که دوباره به عوض مغلق و پیچیده گویی یگان یگان به سرایش اشعار ساده و سلیس از نظر بیان ولی فقر ادبی گویا مکتب جدید و معاصر را بنیان می‌نهند؛ ولی هنوز به اوزان عروضی و قافیه و ردیف محصور اند.

جنبش مشروطه خواهی و تأمین روابط با غرب دو عامل است که از یک‌طرف رگه‌های سیاست وارد ادبیات به ویژه شعر می‌شود که تنها عامل آن داخلی یعنی جنبش مشروطیت نبوده؛ بلکه جنگ‌های اول و دوم جهانی و ایجاد روحیۀ آزادی خواهی ملل که علیه نظام استعماری جهانی قد علم کنند بر دورۀ جدید و معاصر ادبیات فارسی دری نیز اثر گذاری داشته است.

شخصیت‌هایی چون محمود طرزی، قاری عبدالله، واصل کابلی، عبدالهادی داوی و دیگران به سرایش نظم‌های سلیس و روان و مشحون از احساس آزادی‌خواهی تشویق مردم به پیشرفت، ترقی، کسب علم و دانش و فن، آن‌هم برای بیدار سازی مردم پرداختند و آغاز نشرات جریدۀ مشهور سراج‌الاخبار و نظایر آن بر تقویت این دوره اثر گذار بوده است و سرانجام با اثر گیری از تبارز شعر نو در ایران، نشر ترجمه‌های آثار اروپایی سبب شد تا گام‌های جدیدی در عرصه‌های نظم و نثر در کشور ما متبارزتر شود و شاعرانی سربلند کنند که به سرایش شعر نو پردازند و حوادث بعدی سیاسی و جنگ‌های فرسایشی تحمیلی ادبیات مهاجرت را بار آورد که از نظر شکل و محتوی آثار منثور و منظوم این دوره رنگ جدیدتری را به‌خود گرفت تا مکتب جدید و معاصر ادبیات دری رو به تکوین گذاشت.

توضیحات

• نام گذاری دوره‌های ادبی که گاهی آن‌را به چهار و گاهی به پنج و حتی برخی‌ها به هشت دوره سرگذشت ادبیات فارسی دری در افغانستان را اسم گذاری کرده اند؛ مثال: بنیان مکتب خراسانی ادبیات دری سرزمین‌های دو طرف هندوکش و ماوراالنهر بود، از این‌رو خراسانی نام گرفت و بعد هم دورۀ عراقی و هندی که بیشتر این دوره‌ها در همین سرزمین‌های منطقه شگوفه کرد و ثمر گرفت و تغییرات در سبک‌های قبل از هر دوره، دورۀ جدیدی پا به عرصۀ وجود گذاشت.



چگونه بنویسیم

• اگر پس از واژه‌های مختوم به «ی» معروف و برخی از دفتانگ‌های یایی، فعل «است» بیاید به طریق ذیل نوشته می‌شود:

- زنده گی	زنده گیست	- شخصی	شخصیت
- مبتدی	مبتدیست	- زیبایی	زیبایست
- علمی	علمیست	- دانایی	داناییست
- طبیعی	طبیعست		

• نوشتن این واژه‌ها با « الف » به شکل زنده گی است، طبیعی است و دانایی است نیز جواز دارد.



بیاموزیم

دوره‌های ادبی دری یا فارسی دری تا ختم دورهٔ هندی در کشورهای مجاور فارسی زبان مشترک است. شاعران دورهٔ اول، دوم و سوم به خصوص از هرسه کشور افغانستان، ایران و تاجکستان است؛ چون: رودکی، فردوسی، حافظ و بیدل و معاصران آنان؛ ولی دورهٔ چهارم یا به عبارت دیگر دورهٔ پنجم (جدید) از هر یکی از این سه کشور ویژه گی‌های خود را نیز دارد؛ زیرا مرزهای جغرافیایی جدید، موجب بروز حوادث سیاسی و نظامی و حتی فرهنگی مختص به هر یک از سه کشور فوق‌الذکر گردیده؛ بنابر این نمی‌توان دورهٔ بازگشت ادبی ایران را به هر سه کشور متعلق دانست به طور مثال: هفتاد سال رژیم شوروی بر زبان پارسی دری در قلمرو تاجکستان اثرگذاری نمود که در افغانستان و ایران آنچنان نبود؛ ولی اشتباه نشود که در هرسه کشور بازهم باید بگوییم که زبان واحد وجود دارد.



خود آزمایی

۱- چرا دوره‌ها را به‌نام جاهای مختلف نامگذاری کرده اند؟
۲- دورهٔ جدید و معاصر ادبیات دری چه وجه مشترک با دورهٔ خراسانی دارد؟
۳- نخستین بار قصیده سرایی در کدام دوره آغاز شد؟
۴- در دورهٔ ادبی خراسانی، کدام نوع شعر سروده می‌شد؟
۵- حوادث سیاسی و اقتصادی چه تأثیری بر ادبیات دارد؟



کارخانه‌گی

۱- متن درس (۱۴) را دقیق بخوانید تا به پرسش‌های مطرح در اولین ساعت دری هفتهٔ آینده پاسخ‌های مناسب ارائه دارید.
۲- در بارهٔ خصوصیات مکتب خراسانی چند سطر بنویسید.

درس

چهاردهم

به پرسش‌های آتی جواب بدهید:
۱- بیت سوم را کی قرائت کرده می‌تواند؟
۲- بیت پنجم، چشمه و سنگ را کی توضیح کرده می‌تواند و پیام آن چیست؟
۳- در بخش ((چگونه بنویسیم)) این درس، بر کدام نکات روشنی انداخته شده است؟

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کـوهسار
بـــه ره گـــشت نـاگه به سنگی دچار
به نرمی چنین گفت با سنگ سخت
((کرم کرده، راهی ده ای نیک بخت))
گـران سنگ تیره دل سـخت سر
زدش سیـلی و گفت ((دور ای پسر
نـجنبیـدم از سیـل زور آزمـای
کـه ای تـو کـه پیش تـو جنبم زجای))
نشد چشمه از پاسخ سنـگ سـرد
بـه کـندن در ایستـاد و ابـرام کـرد
بسی کند و کاوید و کـوشش نمود
کـز آن سنگ خـارا رهی بـر گـشود
زکـوشش به هر چیز خواهی رسید
بـــه هـر چـیز خواهی کماهی رسید
بــرو کـارگر بـاش و امیـد وار
کـه از یـأس جـز مـرگ ناید به بار
گرت پایه داری است در کارها
شود سهل پیش تو دشوار هــا

ملک الشعرا بهار

توضیحات

•((ره)) همان کلمهٔ ((راه)) است که در شعر گاهی بخاطر حفظ توازن دو مصراع و در مجموع توازن یک بیت با سایر ابیات یک پارچه شعر دارای وزن عروضی، شاعران به کوتاه سازی کلمه‌ها دست می‌برند.
• «کماهی» رسید مخفف که (می‌خواهی) رسید.



چگونه بنویسیم

• هرگاه حرف پایانی واژه‌ها «ه» غیر ملفوظ باشد، در پیوند با پسوندهای پایین باز هم در میان واژه و پسوند یک «ی» آورده می‌شود، که همیشه با واژهٔ پسینش باید به صورت پیوست نوشته شود؛ مانند:

• پسوند تنکیر «– ی»: فرزانه + ی + ی = فرزانه‌یی، دیوانه‌یی، ستاره‌یی.

• پسوند صفت نسبتی «– ی»: فرزه + ی + ی = فرزه‌یی، قرغه‌یی، خانه‌یی، کوچه‌یی.

• هرگاه حرف پایانی واژه، های غیر ملفوظ باشد، در پیوند با پسوندهای زیرین، «هـ» غیر ملفوظ به جای خود باقیمانده و پس از آن یک «گ» اضافه می گردد؛ مانند:

• پسوند جمع «– ان»: همسایه+ گ + ان = همسایه‌گان، بیگانه‌گان

• پسوند اسم معنی «– ی»: افسرده + گ + ی = افسرده‌گی، تازه‌گی، دیوانه‌گی.

• هرگاه حرف پایانی واژه «های غیرملفوظ» باشد، در پیوند با پسوند تصغیر «–ک» در میان واژه و پسوند، یک «گ» علاوه می‌شود، که همیشه با نشانهٔ تصغیر باید به صورت پیوست نوشته شود؛ مانند: خانه گک، افسانه گک، قصه گک.



بیاموزیم

• هر پارچه شعر، هر اثر منثور، هر بیان شفاهی، هر اثر معماری، پیکره سازی، موسیقی، نقاشی، و دیگر پدیده‌های ادبی و هنری، هر یک از آن‌ها محصول زنده‌گی اجتماعی است و بدون شک پیامی را با خود حمل می کند. پارچه شعر چشمه و سنگ نیز حامل پیامی است و آن این که در برابر اراده، ابرام، پافشاری و تدبیر هر مشکلی راه حل می‌یابد و هر گره گشوده می‌شود.



خود آزمایی

۱– پیا م اصلی متن درس را بیان نمایید.

۲– آیا فقط امید وار بودن می‌تواند سبب کامیابی و نا امیدی سبب ناکامی شود؟

۳– تاکنون که نصف کتاب را به اتمام رسانیده اید، شمرده می‌توانید که در چگونه‌گی نوشتن املای کلمه‌ها در خود چه تغییری می‌بینید؟

۴– دلایلی که برای صحیح ساختن املای برخی از کلمه‌ها در درس گفته شده است، چگونه شما را قناعت داده است؟



کارخانه‌گی

۱در مورد ثابت قدمی و امید واری در زنده‌گی، چند سطر بنویسید.

۲–درس شماره (۱۵) را تا پیش از ساعت بعدی بخوانید و به سؤال‌ها، پاسخ پیش بینی نمایید.

درس

پانزدهم

شاگردان پاسخ ارائه بدارند:

۱- در صدر اسلام «زهرا» لقب کی بود؟

۲- حضرت علی رضی‌الله‌عنه پسر کاکای پیغمبر بزرگوار اسلام با کی ازدواج کرد؟

۳- وقتی اعرابی مردی نزد زوجهٔ حضرت علی کرم الله وجهه رفت وی برایش چه بخشید؟

۴- فرق (هـ) ملفوظ و(هـ) غیر ملفوظ چیست؟



حضرت فاطمة الزهرا

نام مبارک ایشان فاطمه رضی‌الله‌عنها است و برای این دخت بزرگوار پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم القاب و صفات متعددی؛ همچون زهرا، صدیقه، طاهره، مبارکه، بتول، راضیه، و مرضیه نیز ذکر شده است.

صدیقه به معنای کسی است که از او به جز راستی چیزی دیگری صادر نمی‌شود. طاهره یعنی پاکدل و پاکیزه، مبارکه مفهوم خیر و برکت را می‌رساند، بتول: به معنای کسی که از دنیا بریده و به خدا پیوسته، پارسا و پاکدامن؛ همچنان راضیه مفهوم راضی به قضا و قدر الهی را تبیین می کند.

کنیه‌های بی‌بی فاطمة الزهرا عبارت اند از: ام الحسین، ام الحسن، ام الائمه و ام ابیها که این واژه معنای مادر پدر را دارد. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم، دخترش را با این وصف می‌ستود؛ این امر حکایت از آن دارد که بی بی فاطمة الزهرا دختر رسول خدا که در خانهٔ پدر خود بود و پس از وفات حضرت بی بی خدیجه رضی‌الله‌عنها غمخوار پدر و سبب آرامش پیغمبر بزرگوار ما بود و در این راه از هیچ اقدامی مضایقه نمی‌نمود، چه در غزوات، که وی بر جراحات پدر مرهم می گذاشت و چه در تمامی مواقف دیگر حیات رسول

خدا.

بی‌بی فاطمة‌الزهرا در سال پنجم پس از بعثت پیغمبر ﷺ و در روز (۲۰) جمادی الثانی در مکه به دنیا آمد. سراسر زنده‌گانی آن حضرت مشحون از مکارم اخلاق و رفتارهای نمونه و انسانی بوده است.

حضرت بی‌بی فاطمة‌الزهرا با حضرت علی رضي الله عنه پسر کاکای پدر بزرگوارش ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج مبارک، چهار فرزند به نام‌های حسن، حسین، زینب و ام کلثوم بود که در دامان مادری که دختر رسول خدا بود پرورش یافتند.

توضیحات

• بتول واژهٔ عربی و برای صفت به کار می‌رود: به معنای کسی که از دنیا منقطع شده و به خدا پیوسته است. پارسا، پاکدامن یکی از القاب دختر رسول اکرم ﷺ بوده است.

• بعثت به معنی‌های بر انگیختن، زنده کردن مرده‌گان، فرستادن، انگیزش، بر انگیختگی پیغمبر ﷺ، مبعوث شدن پیغمبر ﷺ فرستاده شدن پیغمبر ﷺ از جانب خداوند برای رهنمایی خلق الله.

• کلثوم واژهٔ عربی به معنای پر گوشت رخسار، بی‌ترش رویی و نامی است از نام‌های زنان و به شکل اسم کنیه یعنی ((ام کلثوم)) کنیهٔ بی بی فاطمة‌الزهرا بود.

• کنیه (کنیه یا کنیت) نامی که در اول آن کلمهٔ ابو، ابا، ابی (پدر)، ام (مادر) ابن (پسر) یا بنت (د ختر) باشد؛ مانند: ابوالحسن (ابا القاسم، ابی بکر).

• لقب واژهٔ عربی و نامی است که دلالت بر مدح یا ذم شخص کند. القاب، جمع این کلمه است: لقب‌ها یا از طرف مقامات دولتی و یا مردم و افراد به بعضی از اشخاص داده می‌شود؛ مانند: شاه امان الله غازی واژهٔ غازی لقب امان الله خان بود، و القابی هم برای بی بی فاطمة‌الزهرا دختر حضرت رسول اکرم ﷺ داده شده بود، که اکثر آن از طرف پدر بزرگوارش تفویض گردیده بود.

• مکارم اخلاق به معنای نیکو، کرم‌ها، عادات یا خوی‌های نیک، چنانچه در این بیت:

مکارم‌ها به حکم تو گرفتست استقامت‌ها   که باشد استقامت‌های کشتی‌ها به لنگر ها

منوچهری



چگونه بنویسیم؟

«های ملفوظ» حرف نمودار صامت (هم‌صدا، کانسننت) است؛ بنابراین با واژه‌هایی که مختوم به این حرف باشند، در حالات موصوف، مضاف و منسوب، نیز در حالت پیوستن پسوند جمع یا پسوند ضمیری، نسبتی و تنکیر، چیزی در نوشته افزوده نمی‌شود؛ چنانکه:

کوه: کوه بلند، کوهی(نسبتی)، کوه‌ها، کوهی (نکره).

کلاه: کلاه سیاه، کلاه احمد، کلاه من، کلاهم، کلاهش، کلاه عسکری، کلاه‌ها، کلاهی (نکره)

نگاه: نگاه افسونگر، نگاه معنی دار، نگاه کودک، نگاهم، نگاهش، نگاه عاشقانه، نگاه‌ها، نگاهی (نکره).

راه: راه دور، راه پغمان، راهم، راه‌ها، راهش، راهی(نکره)

ماه: ماه نو، ماه من، ماهم، ماهش، ماه عیسوی، ماه‌ها، ماهی (نکره).



بیاموزیم

هدف از تدریس زبان و به خصوص ادبیات (آثار منظوم و منثور، بیوگرافی‌ها یا شرح حال کسی را بیان کردن و اتوبیوگرافی‌ها یا زنده‌گینامهٔ خود را به دست خود نوشتن و غیره) تنها این نیست که ما بدانیم که فلان شاعر و یا فلان نویسنده چنین و یا چنان اثری را ابداع کرده است؛ بلکه هدف این است که ما با قرائت و یا مطالعهٔ زبان و ادبیات و سیر انکشاف آن در وطن خود با چهرهٔ واقعی گذشته‌گان، زنده‌گی نامه و کردارهای آنان آشنا شویم و از درس‌های تلخ و شیرین زیست آنان برای نایل آمدن به موفقیت‌ها و رهایی از ناکامی‌ها استفاده ببریم؛ چنانکه یکی از بزرگان گفته است که: اگر تاریخ زنده‌گی مردم خود را ندانیم، اشتباهات گذشته‌گان را تکرار می‌کنیم.

یکی از اهداف تدریس ادبیات آشنایی با مشاهیر علمی، سیاسی، اخلاقی، هنری و از همه مهم‌تر با مشاهیر دینی و مذهبی می‌باشد.

خود آزمایی

۱- نام بی بی زهرا دخت رسول اکرم ﷺ چیست؟

۲- آیا می‌توانید غیر از «زهرا» سه لقب دیگر دختر پیغمبر بزرگوار اسلام را بنویسید؟

۳- چه کسی می‌تواند در برابر هم‌صنفان خود پیرامون زنده‌گینامۀ بی بی زهرا برای سه دقیقه منظم صحبت کند؟

۴- کی می‌تواند سه کنیۀ مادر سردار شهدا حضرت امام حسین را روی تختۀ صنف بنویسد؟

۵- کی می‌تواند در بارۀ معنی‌های لغوی بعثت در برابر صنف چیزهایی را که آموخته بیان کند.

۶- ببینید اگر عبارت توصیفی «ارادۀ قوی» را متوجه شده باشید بالای حرف آخر موصوف یعنی «هـ» غیر ملفوظ، همزه نوشته شده که صحیح هم است؛ ولی اکنون ببینم که شما اگر در اخیر اسم «شکوه» به حیث موصوف روی تخته صفتی اضافه کنید چگونه می‌نویسید؟ (یک نفر نزدیک تخته و دیگران در کتابچه‌های خود کار کنند).

کارخانه‌گی

۱- متن درس (۱۶) را بخوانید تا به پرسش‌ها در هفتۀ آینده پاسخ داده بتوانید.

۲- ده ده مثال از واژه‌هایی به‌حیث موصوف و صفت آن‌ها بیاورید که پنج آن با «هـ» ملفوظ و پنج دیگر آن با «هـ» غیر ملفوظ ختم شده باشد.

درس
شانزدهم

شاگردان با ارائهٔ پاسخ‌های مناسب به پرسش‌ها اطمینان خواهند داد که متن درس امروز را خوانده اند:

۱- بیت نخست متن شعر نظامی را کی می‌خواند؟
۲- بیت چهارم چه مفهومی را بیان می‌دارد؟
۳- پیام متن شعری مثنوی مولانا را کدام شما با دوسطر روی تختهٔ صنف می‌نویسد؟

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

کسی کو بر سر موری ستم کرد — هم از ماری قفای آن ستم خورد
به چشم خویش دیدم در گذرگاه — که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت — که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی، مباش ایمن ز آفات — که واجب شد طبیعت را مکافات
سپهر آیینهٔ عدل است و شاید — که هر آنچه از تو بیند وا نماید

مگر نشنیدی از فراش این راه
که هر کو چه کند، افتد در آن چاه

نظامی گنجه‌یی

سفیر روم و امیر المؤمنین عمر (رضی الله عنه)

بر عمر آمد ز قیصر یک رسول — در مدینه از بیابان نغول
گفت کو قصر خلیفه ای حشم؟ — تا من اسب و رخت را آنجا کشم
قوم گفتندش که او را قصر نیست — مر عمر را قصر جان روشنیست
گرچه از میری و را آوازه‌یی است — همچو درویشان مرا و را کازه‌یی است
ای برادر چون ببینی قصر او؟ — چونکه درچشم دلت رستست مو
چشم دل از مو و علت پاک دار — وانگهان دیدار قصرش چشم دار
چون رسول روم این الفاظ تر — در سماع آورد، شد مشتاق تر
دیده را بر جستن عمر گماشت — رخت را و اسپ را ضایع گذاشت
هر طرف اندر پی آن مردکار — می شدی پرسان او دیوانه وار
دید اعرابی زنی او را دخیل — گفت نک عمر به زیر آن نخیل
زیر خرما بن زخلقان، او جدا — زیر سایه خفته بین، سایهٔ خدا

آمـــــد او آن‌جـــا و از دور ایستاد — مر عمـــــر را دیـــــد در لـــرزه فتاد
هیبتـــی ز آن خفته آمـــد بر رسول — حالتـــی خوش، کرد بر جانش نزول
مهـــر و هیبت هست ضد همد گــر — این دو ضـــد را دید جمع اندر جگر
گفت با خـــود من شهان را دیده ام — پیش سلطـــانان مـــه و بگزیده ام
از شهـــانـم هیبت و ترسی نبـــود — هیبت این مـــرد هـــوشم در ربود
رفتـــه ام در بیشـــهٔ شیر و پلنـــگ — روی من زیشـــان نگردانیده رنگ
بس شد ستم در مصـــاف و کار زار — همچـــو شیر آندم که باشد کار زار
بس که خوردم بس زدم زخم گران — دل قـــوی تر بـــوده ام از دیگران
بی ســــلاح این مرد خفته بر زمین — مـــن به هفت اندام لرزان چیست این
اندرین فکرت به حرمت بست دست — بعد یک ساعت عمر از خواب جست
کـــرد خدمت مر عمر را و سلام — گـــفت پیغمبـــر سلام آنگه کلام
پس علیکش گفت و او را پیش خواند — ایمنش کـــرد و به نزد خـــود نشاند
آن دل از جـــا رفته را دلشاد کـرد — خاطـــر ویرانش را آباد کـــــرد
بعـــد از آن گفتش سخن‌های رقیق — وز صفــــات پاک حـــق نعم الرفیق
از منـــازل‌های جـــانش یـــاد داد — وز سفـــــرهای روانش یـــاد داد
آن رسول از خود بشد زین یک دو جام — نی رسالـــت یاد ماندش نی پیـــام

والـــــه انـــــدر قـــدرت الله شد
آن رســـول این جا رسیده و شاه شد

مثنوی مولوی

توضیحات

• قیصر: لقب پادشاهان روم قدیم بوده، پادشاه روم.
• کازه: نشست گاه چو بین، صومعه‌یی که بر سر کوه باشد، کمین گاه مستوری که صیاد از شاخه‌ها بنا کند، در محاورهٔ صیادان کشور ما «خزه» و در این شعر، جای اقامت حضرت عمر فاروق رضی‌الله‌عنه.
• دخیل: کسی که در قومی در آید و خود را به ایشان منسوب کند و از آن‌ها نباشد «بیگانه» هر کلمهٔ عجمی که در زبان عربی داخل شده باشد. اسپی که میان دو اسپ در میدان در آید.
• حشم: به فتح (ح و ش) به معنای چا کران، خدمتگاران و کسان مراد از اهل، دین مراد معنای اول (چاکران، خدمتگاران).



چگونه بنویسیم؟

• هرگاه حرف پایانی واژه، های غیر ملفوظ باشد در همکناری با ضمایر مشترک «خود، خویش، خویشتن» ضمایر اضافی «ت، ش، م» و «تان، شان، مان» مطابق قواعد زیر نوشته می‌شود:

• در هم‌کناری با پسوندهای اضافی «ت، ش، م» میان واژه و پسوند یک «الف» علاوه می‌شود؛ مانند:

• ت: خانه ات.

• ش: نامه اش.

• م: گریه ام.

• در هم‌کناری با ضمایر مشترک «خود، خویش، خویشتن» و ضمایر اضافی «تان، شان، مان» میان واژه و یکی از ضمایر یاد شده، یک کسرۀ اضافه به شکل«ء=همزه» نوشته می‌شود؛ مانند:

• خود: جامۀ خود، خانۀ خود، نوشتۀ خود.

• خویش: گفتۀ خویش، پردۀ خویش، خانۀ خویش.

• خویشتن: خامۀ خویشتن، سرودۀ خویشتن، کردۀ خویشتن.

• تان: نامۀ تان، قصیدۀ تان، کتابچۀ تان.

• شان: خندۀ شان، گریۀ شان، مویۀ شان.

• مان: رویۀ مان، نامۀ مان، دیدۀ مان.

به این جمله‌ها توجه کنید:

۱- نامه‌ات را به گرمی استقبال کردم؛

۲- او در خانه اش بود.

۳- بهار با آمدنش همه‌جا را خرم وشاداب ساخته است.

۴- احمد از کردۀ خویش پشیمان شد.

۵- محل زیست تان را پاکیزه نگهدارید.



بیاموزیم

* «کسی کو بر سر موری ستم...»

در این بیت کلمۀ «کو» مخفف «که او» است که بخاطر رعایت توازن در مصراع‌ها به

این سان آورده شده است. ((هم از ماری قفای آن ستم خورد)) در این مصراع منظور از قفا این است: کسی که بر دیگران ستم می کند در حقیقت بر خود ستم کرده است.

• ((سپهر آیینهٔ عدل است و...))

اینجا منظور از سپهر آسمان است، قدرت کل در بالاها یعنی خداوند عادل است که مطابق عمل تو ای بنده به تو نشان می‌دهد. مکافات ستم و ظلم، بدون شک شادباش گفتن نیست؛ زیرا در برابر بنده گان و مخلوقات خداوند نباید بی باکی نشان داد.

• ((مگر نشنیدی از فراش این راه...))

فراش فرش کننده یا هموار کنندهٔ این راه یعنی در برابر نیکی ثواب و در برابر بدی عذاب را عدالت می‌داند؛ لذا کسی که ((چه)) (چاه) بکند سر انجام خودش در آن چاه خواهد افتید، در ضرب‌المثل ما نیز آمده است که ((چاه کن در چاه هست)) ظاهراً جای چاه کن حین کندن در چاه است؛ ولی این‌جا ((چاه کندن)) به معنای بدی رسانیدن است که کنندهٔ آن بدی خواهد دید.



۱- پیام‌های هر دو متن نظم به نظر شما چه بود؟
۲- در مورد حالتی که به سفیر روم رخ داد، صحبت کنید.
۳- مردم به سفیر روم چه گفتند؟
۴- معنای کلمه‌های نغول، و سماع را کی می‌داند؟



۱- در بارهٔ پیام شعر مولوی (سفیر روم و...) یک صفحه نوشته بیاورید.
۲- اگر به کسی بدی کرده باشید و وی به شما نیکی کند، شما چه فکر خواهید کرد؟
۳- درس هفدهم را طوری بخوانید که به پرسش‌های آن پاسخ صحیح داده بتوانید.

درس
هفدهم

شاگردان با ارائهٔ پاسخ‌های دقیق به پرسش‌های ذیل از قرائت قبلی متن این درس اطمینان داده می‌توانند:

۱- اشعار اقبال از چگونه اندیشه‌هایی مشحون می‌باشد؟
۲- اقبال از وطن ما افغانستان چه تعبیر داشت و آن‌را به نام چی در یکی از اشعارش یاد کرده است؟
۳- زبان مادری اقبال چه نام داشت؟



آسیا یک پیکـــر آب و گل است
مــلت افغان در آن پیکر دل است

اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری سخن‌سرای بزرگ، شاعر توانا و سیاستمدار آزادی طلب بود، او درد اجتماع خود و سایر کشورهای استعمار زده را به خوبی درک می‌کرد و تازیانهٔ استعمار را بردوش ملل شرق (۱) می‌دید. اقبال از نا به سامانی مسلمانان درد عظیمی در دل داشت. اشعارش مملو از اندیشه‌های اسلامی و مبانی اخلاقی و فلسفی(۲) است. او مسلمانان را از قید غیر باز می‌دارد.

عمق اندیشه و قدرت بیان او به شعرش اوج خاصی بخشیده است. اقبال این سخنور بزرگ، وطن افغان‌ها و مردم افغانستان را دوست داشت و به آن‌ها عشق می‌ورزید. افغانستان را قلب آسیا می‌دانست، و او در سروده‌یی می‌گوید:

آسـیا یـک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکـر دل است

از گـشـاد او گـشـاد آسیا
از فـســاد او فساد آسیــا

زبان مادری اقبال هر چند اردو و یا به گفتهٔ خودش هندی بود؛ اما با علاقهٔ خاصی که به زبان دری داشت چند مجموعهٔ شعر خود را با این زبان سروده و گفته است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیـریـن تـر است

اقبال لاهوری با مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری آشنا بود. وی به کابل آمد؛ سپس به کندهار رفت و در برابر خرقهٔ مبارک پیامبر اسلام ادای احترام کرد. اقبال همچنان با زادگاه مولانا جلاالدین محمد بلخی رومی(۳) (شهر بلخ) پیوند دل و جان داشته است.

علامه اقبال اگر چه زبان دری را در آن بخش هندوستان فرا گرفته بود که امروز پاکستان نام دارد؛ اما به دلیل داشتن یک استعداد قوی و نبوغ سرشار توانست که به این زبان تا حد سرودن اشعار ناب، مرتبهٔ مهمی را به دست آورد.

اقبال سال‌های زیاد عمر خود را با افکار و اشعار یکی از بزرگترین اندیشمندان دنیای عرفان اسلامی؛ یعنی مولانا جلال‌الدین بلخی گذرانیده و در بیان آمال، افکار و آرمان‌های خود تحت تأثیر وی بوده است. اقبال لاهوری تنها مرد تحقیق و نوشته نبود؛ او هم‌چنین انسان مبارز بود که کوشش داشت هندوستان مستعمرهٔ آن زمان، استقلال خود را از برتانیا بگیرد و سایر ملل به ویژه ملل مسلمان به استقلال و آزادی دست یابند.

امروز ما اقبال لاهوری را نه تنها به عنوان شاعر، نویسنده و سیاستمدار؛ بلکه او را به عنوان مبارز انسان‌دوست و عدالت پسند بزرگ نیز می‌شناسیم.

اقبال در سال ۱۸۷۷ میلادی در سیالکوت (پاکستان امروزی) متولد شد وی در سال ۱۹۳۸ م قبل از آن که هند تجزیه شده و پاکستان به‌وجود آید وفات یافت.

مهمترین وقایع زنده‌گی علامه اقبال لاهوری

در بیست ساله گی با درجهٔ ممتاز از پوهنځی زبان‌های انگلیسی و عربی لیسانس گرفت و دو سال بعد در پوهنتون لاهور به تدریس پرداخت.

در سی ساله گی از پوهنتون مونشن آلمان در رشتهٔ فلسفه دکتورا گرفت. یکسال بعد در پوهنتون لندن استاد شد.

در سال ۱۹۳۳م. بنابر دعوت پادشاه وقت به وطن ما افغانستان سفر کرد.

آثار مهم اقبال لاهوری به زبان‌های مختلف

تاریخ هند، اسرار خودی، پیام شرق، بانگ درا، زبور عجم، جاوید نامه، مثنوی مسافر، ضرب کلیم، پس چه باید کرد؟ و غیره این‌هم نمونهٔ کلام او:

پیام اقبال

چون چـراغ لالــه سوزم در خیـابــان شمــا
ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه‌ها زد در ضـمیــر زنـده گـی اندیشه‌ام
تــا به دست آورده ام افکار پنهان شما
مهر و مه دیده نگاهم بر تر از پروین گذشت
ریـختم طرح حرم در کافرستان شما
تا سنانش تیز تــر گـردد فـرو پـیـچیـدمش
شـعلهٔ آشــفته بـود انـدر بـیابان شما
فکر رنگینم کـنـد نـذر تـهی دستــان شـرق
پـارهٔ لـعلی کـه دارم از بدخشان شما
می‌رسد مردی که زنـجیر غـلامــان بشـکند
دیــده ام از روزن دیـوار، زنـدان شما
حلقه، گِرد من زنید، ای پیکران آب و گل
آتـــشی در سینه دارم از نیاکان شما

اقبال

توضیحات

۱– شرق دو مفهوم را بیان می‌دارد یکی توضیح جغرافیایی و آن این که از طول البلدی که از گرنویچ لندن می‌گذرد به طرف شرق الی سواحل غربی دریای آرام به شمول جزایر غربی آن آب‌ها را به نام شرق و از آن خط به طرف غرب الی غرب امریکا را به‌نام غرب یاد می‌کنند؛ ولی کلمهٔ «شرق» و «غرب» دو مفهوم سیاسی را نیز ارائه می‌کند: کشورهایی که قبلاً به‌نام جهان سوم یاد می‌شدند که از جمله، مهمترین آن‌ها کشورهای اسلامی بودند و نیز تمام کشورهای اروپای شرقی را به نام ملل شرق و کشورهای دارندهٔ سیستم دموکراسی‌های اروپایی و امریکایی را «غرب» می‌نامیدند که تاکنون در مطبوعات و محافل سیاسی کاربرد دارد.

۲– فلسفی = فلسفه + «ی» نسبتی، فلسفه را مادر علوم گفته اند؛ ولی با انکشاف رشته‌های

مختلف علمی اعم از طبیعی و اجتماعی، موضوع بحث فلسفه کلی ترین قوانین طبیعت، جامعه و تفکر پنداشته شده است؛ در حالی که علوم از قوانین بخشی از جهان(موجودات زنده، غیرزنده، فعل و انفعالات کیمیاوی و یا فزیکی، روح و روان اجتماعات) بحث می کند. در این جا اندیشه‌های فلسفی به همین مفهوم کار برد داشته است.
۳- رومی معنای به روم نسبت داشته یا دارنده و پرسش این است که چرا به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی لقب «رومی» را داده اند، دلیل آن این‌است که مولوی پنج ساله بوده که از بلخ به ترکیه رفت و آنجا تا آخر عمر ماند و در شهر قونیهٔ آن کشور مدفون گشت. امپراتوری روم، کشور ترکیه را که عمده ترین مکان آن قسطنطیه «استانبول» امروزی بود به‌حیث یک بخش خود ساخته بود که بعدها این امپراتوری بزرگ (امپراتوری روم) به دو بخش روم شرقی و روم غربی انقسام یافت و ترکیهٔ امروزی جزو امپراتوری روم شرقی گردید و مولانا را به همین خاطر لقب رومی داده اند.

چگونه بنویسیم؟

الف مقصوره

در عربی «الف مقصوره» آن است که در ظاهر شکل «ی» را در اخیر واژه‌ها دارد؛ ولی «الف» خوانده می‌شود. چنین واژه‌ها در املای دری مانند اصل عربی نوشته می‌شود؛ مثل: عیسی، موسی، مصطفی، معنی، مرتضی، یحیی، فتی، حتی، مجتبی، صغری، کبری، اعلی، ادنی، الی، اولی.
هرگاه چنین واژه‌ها مضاف، موصوف، منسوب، و در عبارت‌ها و ساختارهای دستوری دیگر واقع شوند، «الف»مقصوره، «ی» به صورت «الف» ممدوده «ا» نوشته می‌شود و قاعدهٔ واژه‌های مختوم به «ا» بر آن‌ها تطبیق می گردد؛ مانند:

عیسی	عیسای مریم
موسی	موسای کلیم الله
معنی	معنای واژه یا واژه‌های چندین معنایی

شوری	شورای ملی
یحیی	یحیای برمکی

هرگاه این گونه واژه‌ها منسوب قرار گیرند، در زبان عربی به صورت زیر نوشته می‌شوند:

موسی	موسوی
عیسی	عیسوی
معنی	معنوی

و اما در املای زبان دری اشکال زیرین را به خود می‌گیرند:

موسی	موسایی
عیسی	عیسایی
معنی	معنایی



بیاموزیم

•اقبال به خاطری افغانستان را قلب (دل) آسیا نام نهاده است که نزد وی موقعیت تاریخی فرهنگی افغانستان بیشتر از هرچیز دیگر اهمیت داشت و علاوه بر آن موقعیت جیوپولوتیک یا جغرافیایی- سیاسی کشور ما، هم نزد وی مهم بود؛ چنانکه اگر زور آور و لشکرکش و مهاجمی از غرب می‌آمد به شرق می‌رفت و یا برعکس و یا از شمال به جنوب و بر عکس به راه می‌افتاد و یا قافله‌های تجارتی، در تردد می‌بود، افغانستان نقطهٔ تلاقی شرق و غرب و شمال و جنوب در آسیا بوده است. به خاطری فساد در افغانستان را سبب فساد در آسیا و یا بهبود در افغانستان را بهبود در آسیا می‌دانست که افغانستان حیثیت تاریخی و فرهنگی خاص و موقعیت جیوپولتیک چون قلب در بدن را داشت و دارد.

خود آزمایی

۱- چرا اقبال را به عنوان مبارز، انسان‌دوست و عدالت پسند می‌شناسیم؟
۲- اقبال لاهوری در مورد هندوستان چه فکر می‌کرد و در آن زمان برای هند چه آرزو داشت؟
۳- آیا اقبال صرف به زبان مادری خود می‌نوشت؟
۴- در متن آمده است که اقبال از نا به سامانی مسلمانان درد عظیمی در دل داشت. شما بگویید که اقبال چگونه تغییری را برای بهبود زنده‌گی هم‌کیشان خود آرزو داشت؟
۵- گفته می‌توانید که اقبال چرا سال‌های زیاد عمر خود را با افکار و اشعار مولانا گذراند؟
۶- در بارۀ این بیت اقبال چگونه می‌اندیشید؟

فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پارۀ لعلی که دارم از بدخشان شما

کارخانه‌گی

۱. پیرامون بیت: «حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل....» چند سطر در کتابچه‌های تان نوشته با خود بیاورید.
۲. متن درس هجدهم را مطالعه نموده در ساعت آینده به پرسش‌ها پاسخ دهید.

درس
هجدهم

پرسش‌هایی که شاگردان به آن‌ها پاسخ ارائه دارند:
۱- زبان‌های فارسی، دری و تاجکی بگوییم صحیح است و یا چیز دیگری؟
۲- وجه تسمیهٔ زبان دری چگونه است؟
۳- سرزمین‌های اصلی گوینده‌گان فارسی دری در گذشته‌ها کدام جای‌ها بوده است؟

چو عندلیب، فصاحت فروشد ای حافظ　　تو قدر آن به سخن گفتن دری بشکن
حافظ

بهانه هاست به ماندن مرا و یک آن است　　که هست مردن من مردن زبان دری
رشیدی سمرقندی

که شعر دری گشت زمن نامجوی　　از آن یافت شاعر و شعر آبروی
ملک الشعرا بهار

زبان دری و لهجه‌های آن

در مورد واژهٔ «دری» که امروز بیشتر به دنبال زبان فارسی آورده می‌شود، باید گفت که در گذشته عده‌یی می‌گفتند این کلمه با «ر» مشدد باید نوشته شود. «دری» منسوب به دره، قرار قاعدهٔ زبان عربی چون نسبت داده شده، در آخر «ی» نسبتی گرفته است. عده‌یی هم دری را منسوب به دربار می‌دانستند و مدعی بودند، که این زبان، زبان رسمی دربارها بوده به این لحاظ دری نامیده شده است بعدها خاورشناسان از جمله «کریستنیسر» دانمارکی و «دینینگ» انگلیسی نظریهٔ دیگری را قایم کردند که در اصل کلمهٔ «دری»، «دهاری» بوده و «دهار» نام اصلی سرزمینی است که امروز «تخار» می‌نامیم. «تخار» تعریب شدهٔ «دهار» «دهری» و سرانجام دری شده است.

افغانستان گهواره و پرورشگاه زبان فارسی دری بوده در همه اقالیم زبان فارسی از جمله در مجامع خاور شناسان، افغانستان به همین نام شناخته می‌شود.

با اشاره به سوء تفاهم رایج تذکر مختصری داده شود؛ در افغانستان در میان بعضی از محققان یک نظر وجود داشت که «زبان دری، تاجیکی و فارسی سه زبان جداگانه است.» این یک نظر علمی نیست. اگر ما چنین تصنیفی را بپذیریم که زبان دری، زبان تاجیکی و زبان فارسی سه زبان جداگانه است، دچار اشکال بسیار جدی می‌شویم. یک عده از شاعران ما که در دوسه صد سال اخیر زنده‌گی کرده، زبان خود را زبان فارسی گفته اند و یک عده از شاعران که از لحاظ جغرافیایی به ایران کنونی ارتباط دارند؛ یا به قفقاز مربوط اند زبانی را که با آن شعر سروده یا نثر نوشته اند از آن به «دری» تعبیر کرده اند؛ مثال: نظامی گنجوی شاعر قرن ششم که از گنجه است و گنجه در قفقاز موقعیت دارد، گفته است:

نظامی که نظم دری کار اوست　　　　دری نظم کردن سزاوار اوست

نظامی

و نیز شاعری از قرن ششم در سمرقند «رشیدی سمرقندی» گفته است:

بهانه هاست به ماندن مرا و یک آن است

که هست مردن من مردن زبان دری

همچنان از شاعرانی که در گذشته‌ها و در دوران معاصر شعرها سروده اند، چنین گفته اند:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگـــه　　　　که لطف طبع سخن گفتــن دری دانــد

حافظ شیرازی

و یا:

چو عندلیب، فصاحت فروشد ای حافظ　　　　تو قدر آن به سخن گفتـــن دری بشکن

حافظ شیرازی

و یا:

که شعر دری گشت زمن نامجوی　　　از آن یافت شاعـر و شعـــــر آبـــروی

ملک الشعرا بهار

و با قبول فرضیهٔ فوق دچار یک اشکال دیگر هم می‌شویم: در مورد شاعرانی که در شبه قارهٔ هند نثر نوشتند یا شعر گفته اند؛ مثلاً: ((بیدل)) به کدام زبان شعر گفته باشد؟ زبانی را که بیدل به آن شعر سروده، فارسی بدانیم؟ یا دری؟ پس بهتر است، تصنیف علمی را که به دور از هر تنگ نظری است، بپذیریم و بگوییم: زبانی که در افغانستان یا تاجکستان و ایران رایج است سه شاخه، یا سه لهجه از یک زبان واحد یعنی فارسی دری است.

همان‌گونه که زبان عربی در همه کشورها در عراق، سوریه، اردن، فلسطین، مصر، کشورهای دیگر شمال افریقا، عربستان سعودی، یمن و غیره، زبان عربی است؛ یا زبان انگلیسی در همهٔ جهان زبان واحد انگلیسی است و نام بومی به خود نگرفته، زبان فارسی دری همان یک زبان است.

یک تصنیف دیگر هم هست و آن این که از نظر سابقهٔ تاریخی، «فرس باستان» یعنی زبان اوستایی که زبان پهلوی با دو لهجهٔ خود (زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی) گاهی یکی از این‌ها را زمانی هر دوی آن‌ها را فارسی میانه و در برابر فرس باستان قرار می‌دهند و زبان فارسی است که در روزگار خلفای راشدین، در این دوره‌ها از بقایای زبان پهلوی ساسانی و اشکانی و بقایایی از فرس باستان یا زبان اوستایی در اثر امتزاج آن‌ها به وجود آمده است و نخستین بار هم لهجه‌یی که در تخارستان بوده تعمیم یافته و در همهٔ سر زمین‌هایی که امروز در شمال افغانستان موقعیت دارد و در آسیای میانه گسترش یافت. روزگارانی این زبان در مقاطع گوناگون تاریخ، زبان رسمی سرزمین‌های بسیار وسیعی بود که شط العرب، تمام ایران و سراسر افغانستان کنونی، ماورای قفقاز و آسیای میانه و ترکستان چین را احاطه کرده بود گاهی زبان رسمی سراسر قارهٔ هند و در دوره‌هایی زبان رسمی امپراتوری عثمانی بوده است؛ مثلا: ملک الشعرا قانعی که دقیقاً معاصر مولانا جلاالدین محمد بلخی است و باهم معاشرت

و مصاحبت داشته اند و ملک الشعرای دربار پادشاهان عثمانی هم بود که اساساً به زبان ترکی آشنایی نداشته است.

اگر چنان نمی‌بود مولانا به آن مرتبه در آنجا نمی رسید.

توضیحات

به ارتباط روشن ساختن بهتر سوء تفاهم کنونی که زبان‌های رایج در افغانستان، ایران و تا جکستان را بعضی‌ها سه زبان جدا گانه می‌دانند مثال‌های دیگری می‌آوریم که زبان مورد نظر را در جایی «دری» در جای دیگری «پارسی» و در مواقعی هم «پارسی- دری» یاد کرده اند:

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند مدحت خواجهٔ آزاده به الفاظ دری

فرخی سیستانی / قرن پنجم

صفات روی وی آسان بود مرا گفتن گهی به لفظ دری و گهی به شعر دری

سوزنی سمرقندی/ قرن پنجم

«یا ارژنگ و یا ارتنگ، کتاب اشکال مانی بود و اندر لغت دری همین یک تا دیده ام، که آمده است.»

«دری [به کسر دال] (به فتح دال هم می گویند): و معنای دقیق آن، زبان درباریان، «در» مخفف دربار یا درگاه است] و به زبان فارسی معاصر اطلاق می‌شود.»

دایرة المعارف اسلامی

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

فردوسی/ قرن چهارم

«مردمان بخارا به اول اسلام در آغاز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن»

تاریخ بخارا/ نوشتهٔ ابوبکر محمد النرشخی

«پس رای مجلس سامی سید اجل بهاءالدین سیف الملوک شجاع الملک شمس الخواص تیمور گورگان چنین اتفاق افتاد که این کتاب (اخوان الصفا) را این ضعیف به پارسی دری نقل کند و هر چه حشو است ازو دور کند»

ترجمهٔ فارسی، کوتاهی از رسایل اخوان الصفا



چگونه بنویسیم

• هرگاه واژه‌های مختوم به «الف» مقصوره در جمله‌ها مضاف، موصوف، منسوب و یا در عبارت‌ها و ساختارهای دستوری دیگر واقع شوند، «ی»

«الف مقصوره» به صورت «الف» نوشته می‌شود و قاعدهٔ واژه‌های مختوم به «ا» بر آن‌ها تطبیق می‌گردد؛ مانند:

عیسی	عیسای مریم
موسی	موسای کلیم الله
معنی	معنای لغات
لیلی	لیلای مجنون
شوری	شورای ملی
یحیی	یحیای برمکی

• هرگاه این گونه واژه‌ها منسوب قرار گیرند، در زبان عربی به صورت زیر نوشته می‌شوند:

موسی	موسوی
عیسی	عیسوی
معنی	معنوی
مصطفی	مصطفوی

و اما در املای زبان دری اشکال زیرین را به خود می‌گیرد:

موسی	موسایی
عیسی	عیسایی
معنی	معنایی
مصطفی	مصطفایی



بیاموزیم

• بعضی را عقیده بر این است که زبان دری (زبان مروج فارسی دری در کشور ما) در داخل افغانستان لهجه‌های چندگانه دارد؛ مثال: لهجه یا گویش هرات، گویش شمال شرق (بدخشان، تخار، کندز، بغلان)، گویش کابل و...

اگر به موضوع دقیقتر توجه کنیم، لهجهٔ هرات ما شباهت‌هایی به گویش (لهجه) فارسی در ایران دارد، گویش بدخشان و تخار ما مشابهت به تاجکستان می‌رساند که این خود یاد آن روزگاری را تداعی می کند که از شـط العرب الی هندوستان و از سمرقند الی بحر هند زبان واحد فارسی دری گوینده داشت.

آنچه مهم اسـت این است که فراموش نکنیم، محاوره‌های گوناگون در زبان فارسی دری وجـود دارد، گویش ایرانی، گویش تاجکی و گویـش افغانی؛ ولی در نگارش هیچگونه تفاوتی دیده نمی‌شود.

چنانچه، کتابی اگر در افغانستان چاپ شود، نه تنها ایران و تاجکستان؛ بلکه تمام فارسی زبانان دنیا در خواندن آن مشکل ندارند؛ همچنان اگر همان نوع مواد در ایران چاپ شود در افغانستان و دیگر نقاط دری زبان در خواندن و فهم آن اشکالی وجود ندارد. البته با نظر داشت این نکته که در تاجکستان الفبای دیگری مروج شده است.

خود آزمایی

۱- افغانستان گهواره و پرورشگاه زبان «فارسی» است یا «دری» یا «فارسی دری»؟ به چه دلیل؟

۲- خاورشناسانی چون «کریستنیسر» دنمارکی در بارهٔ وجه تسمیه یا اسم گذاری «دری» چه عقیده داشته است؟ پیش روی تختهٔ صنف در مورد صحبت کنید.

۳- اگر کسی معتقد باشد که یکی از زبان‌های افغانستان زبان دری، از ایران فارسی و از تاجکستان زبان تاجیکی است، شما در مورد چه می گویید؟

۴- فرس باستان از جملهٔ کدام زبان‌ها به حساب می‌آید؟

کارخانه‌گی

۱- متن درس (۱۹) را مطالعه نموده به ساعت دیگر آمادهٔ ارائه پاسخ‌های مناسب به پرسش‌ها در بارهٔ آن درس باشید.

۲- پیرامون بیت زیر چند سطر بنویسید:

زشعر دلکش حافظ کسی بود آگه   که لطف طبع سخن گفتن دری داند

حافظ

درس
نزدهم

به پرسش‌های آتی شاگردان پاسخ دهند:
۱- از لقمان حکیم چگونه شناخت حاصل نموده اید؟
۲- از نصیحت حکیم: «جوانی را غنیمت دان» چه انتباه گرفته اید؟
۳- لطفاً مثال ارائه کنید که تنوین «دو زبر» در واژه‌های عربی مختوم به همزه بر سر «ء» نوشته می‌شود.
٤- تنوین در زبان عرب به چه چیزی گفته می‌شود؟

نصایح لقمان حکیم

یکی از ارثیه‌های معنوی پر ارج لقمان حکیم رحمة الله علیه نصیحت‌های وی است که تا کنون و حتی تا قرن‌های آتیه نه تنها برای مردمان ما؛ بلکه برای تمام بشریت دارای ارزش اخلاقی و رهنمود زنده‌گی اجتماعی می‌باشد. از این‌رو در بین مردمی که او را می‌شناسند نصایح وی حیثیت ضرب المثل‌ها را به‌حیث یک ثروت ملی و فرهنگی احراز نموده و سینه به سینه و کتاب به کتاب نقل می‌شود. جایی که کسی کج راهی پیشه کند و به تاریکی، راهی شود یکی از نصایح مربوط وی به‌حیث چراغ راهنما در ذهن وی تداعی می‌شود؛ مثلاً: آن بزرگوار فرموده است: «در خانهٔ کسی که در آیی چشم و زبان را نگهدار.» با چشم به ناموس کسی مبین و با زبان فحش مگو.

جای دیگر گفته است: «با جماعت یار باش.» یعنی در میان مردم و با آنان دوست باش.

می‌بینیم که با یک جملهٔ کوتاه درس بزرگ جامعه شناسی برای انسان‌ها می‌دهد، تاریخ به یاد دارد که شاهان و زورمندان اگر خلاف آن راه رفته اند به پرتگاه سقوط و اضمحلال افول نموده اند. آنانی نام جاودانه یافته اند که بین خود و مردم دیوار نکشیده اند.

ارثیهٔ گرانبهای دیگر حکیم خردمند اینچنین به ما رسیده است: «فرزند را علم و ادب بیاموز.» تأکید یک طرفدار علم و ادب که با جهل و بی ادبی دشمنی دارد، در مورد آموزش و پرورش فرزندان توسط مادران و پدران به ارزش‌های دیگر معنوی و پیشرفت و ترقی جامعه چون ستارهٔ رخشنده‌یی نور افشانی دارد. ناگفته نگذریم که

لقمان حکیم طبیب دانشمندی نیز بود در این بخش شاگردان زیادی نیز تربیه نموده بود.

«در همه کار میانه رو باش.» تلاش حکیم در جهت تبعیت مردم از اعتدال است و باز داشتن آنان از افراط و تفریط در همهٔ امور زنده‌گی چنان‌که گفته شده که نه آنچنان شیرین باش که ترا ببلعند و نه آنچنان تلخ باش که دورت اندازند. «خیر اُمورِ اَوسَطُهَا.»

«خرج به اندازهٔ دخل کن.» به بُعد اقتصادی زنده‌گی افراد، خانواده‌ها، اقوام و جوامع بشری توجه داشته است. واقعاً همین طور است و شما در درس (۲۱) این موضوع را گسترده تر خواهید خواند.

«جامه و تن را پاک نگهدار.» کمال بذل توجهٔ حکیم به ارتقای کلتور صحی اطرافیانش و کلیه انسان‌ها می‌باشد. اینچنین جمله‌های کوتاه ولی با ارزش خیلی‌ها بزرگ، بهترین مواد درسی برای فرزندان وطن ما بوده می‌تواند.

«جوانی را غنیمت دان.» درس دیگریست که لقمان حکیم انرژی سرشار جوانی را در نظر داشته و با استفاده از آن هدایت می‌نماید تا جوانان آن‌را غنیمت شمرند و از آن برای آموزش و کار استفاده برند و در خدمت مردم و وطن خود باشند.

جای دیگر تأکید دارد که «در کار خیر جد و جهد نمای.» کارخیر آنست که برای بنده‌گان خداوند نفع رساننده و صلح آورنده و ازدیاد بخشندهٔ نعمت‌ها و دانش‌ها و تجربه‌های کار آمد در حیات روزمره بوده باشد، ونیز کار خیر آنست که نزاع‌ها را محو و تفاهم‌ها را جانشین آن سازد. از این‌رو براجرای این نوع کارها حکیم خردمند بر آن تأکید داشته است.

حکیم درک ضرورت احترام و خدمت‌گزاری به پدر و مادر را اینچنین تاکید کرده است: «مادر و پدر را غنیمت شمر» وی همچنان بر جوانمرد بودن به‌حیث یک پیشه و خدمت مهمان به جا آوردن را به‌حیث وظیفه در برابر ما قرار داده است که هر کدام این نصایح نه تنها محوه کنندهٔ اختلافات ماست؛ بلکه رموز زنده‌گی کردن بهتر را به ما می‌آموزاند. وی اینچنین هدایات و نکات با ارزش را به حد لازم به ما میراث گذاشته است.

توضیحات

• لقمان حکیم کی بود؟ مردی حکیم، دانشمند و طبیب حاذق بود و در زمان داوود علیه السلام می‌زیست و در قرآن‌کریم ذکر وی آمده است:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می‌داد، گفت: ای پسرک من به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است. (۱۳)

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

ترجمه: ای پسرک من اگر [عمل تو] هموزن دانه خردلی (اوری) و در تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد که خدا بس دقیق و آگاه است. (۱۶)

لقمان را گفتند:

«ادب از کی آموختی؟» گفت: «از بی ادبان هرآنچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.» (فرهنگ زبان فارسی، احمد علامهٔ فلسفی.)

به روایت‌های اسلامی لقمان حکیم حبشی بود؛ چنانچه سعدی در مورد چنین گفته است:

شـنیـدم که لقمان سیه فام بود
نه تن پرور و نازک انـدام بود



چگونه بنویسیم؟

تنوین (دو زبر، دوزیر، دو پیش) در حرف آخر واژه‌ها:

تنوین تنها بر واژه‌های عربی نوشته می‌شود و در زبان دری تنها تنوین «دو زبر» بر واژه‌های عربی رایج می‌باشد. فراموش نباید کرد که کاربرد تنوین با واژه‌های غیر عربی در زبان دری درست نیست؛ چون: تیلفوناً، تلگرافاً، زباناً، ناچاراً، که این موارد کاملاً نادرست و دور از قواعد زبان دری به حساب می‌آید؛ زیرا کلمه‌های تیلفون و تلگراف واژه‌های اروپایی بوده و تحمیل قواعد عربی بر آن‌ها کار نادرست است. هم‌چنین بر واژه‌های «زبان» و «ناچار» که کلمه‌های سچهٔ دری می‌باشند، نباید قاعدهٔ زبان عربی را تحمیل کرد. قواعد نوشتن تنوین صرف دو زبر بر واژه‌های عربی دخیل در زبان دری چنین است:

الف) بنابر قاعدهٔ کلی و رایج در پایان واژهٔ مورد نظر «الفی» میافزاییم و بالای آن «دو

زبر» می‌نویسیم؛ مانند: اصلاً، اجملاً احتمالاً، اساساً، حتماً، قسماً، عیناً، راساً، مثلاً، ابداً، فوراً، مختصراً، حقیقتاً، نسبتاً، موقتاً، ذاتاً، عجالتاً، ندرتاً.

ب) تنوین «دو زبر» بر واژه‌های عربی مختوم به همزه «ء» بر سر همزه نوشته می‌شود؛

مانند: استثناء　　　استثناءً

جزء　　　جزءً



بیاموزیم

وقتی گفته شد که لقمان حکیم در روزگار داوود علیه السلام می‌زیست و معلوم است که داوود علیه سلام از (۱۰۱۰ الی ۹۷۰) قبل از میلاد پادشاه بنی اسرائیل بود؛ بنابرآن لقمان در حدود (۳۰۰۰) سال قبل از ما زنده‌گی داشت؛ ولی می‌بینیم که این حکیم خردمند چه نصایح سودمندی در آن زمانه‌ها به جا ماند، ارزش این گفته‌ها همچنان تا روزگار ما باقی مانده است.



خود آزمایی

۱- آیا از لقمان حکیم صرف نصایح باقیمانده، یا چگونه؟

۲- لقمان حکیم چند سال قبل از ما زنده‌گی داشته است؟

۳- استعمال تنوین بالای کدام نوع کلمه‌ها به کلی نادرست و غیر معمول است؟

۴- از واژهٔ «غنیمت» در این درس، مقصود چیست؟

۵- از نصیحت: «در همه کارها میانه رو باش.» چه نتیجه گرفته اید؟ برای سه دقیقه یک تبصره داشته باشید.



کارخانه‌گی

• متن درس آینده (درس بیستم) را آنچنان مطالعه نمایید که به پرسش‌های مطرح قبل از عنوان آن درس پاسخ‌های مناسب ارائه کرده بتوانید.

• نصایح لقمان حکیم دارای چه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است در چند سطر بنگارید.



درس
بیستم

شاگردان به پرسش‌های زیر پاسخ گویند:
۱- سعدی علاوه به فارسی دری آیا آثاری به زبان عربی هم داشت و چرا؟
۲- پیام غزل سعدی به نظر شما چیست؟
۳- کدام واژه‌های عربی همزه دار گرچه دخیل هم باشد همزهٔ خود را در املای دری حفظ می‌کند؟





غزلی از: سعدی

ناممکن است عافیتی بی تزلزلی

هـــرروز باد می‌برد از بـوســتان گـــلی / مجروح می‌کند دل مسکین بلبـــلی
مألــوف را صـحبت ابـنای روزگـــار / بر جـور روزگـار ببایــد تـحـملی
کاین باز مرگ هر که سر از بیضه برکـند / همچون کبوترش بدراند به چـــنگلی
ای دوست دل منه که در این تنگنای خاک / نا ممکن است عـافیــتی بی تزلــزلی
رویی است ماه پیکر و مویی است مـشکبوی / هر لاله‌یی که می‌دمد از خاک و سنبلی
بالای خـــاک هیچ عـــمارت نکرده اند / کزوی به دیر و زود نبــاشد تحولی
مکـــروه طلعتی است جـــهان فریبنـاک / هر بامـــداد کـــرده به شوخی تجملی
دی بوســتان خـــرم و صحرای لالـه زار / وز بانگ مــرغ در چـمن افتاده غلغلی
و امــروز خـــارهای مـغیلان کشیده تـیغ / گـویی که خود نبود درین بوستان گلی

سعدی گر آسمان به شکر پرورد ترا
چـون می‌کشد به زهر ندارد تفضـلی

توضیحات

سعدی کلمه‌یی است منسوب به سعد بن ابوبکر بن سعد؛ ولی نام سعدی مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازیست. سعدی نویسنده و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری است؛ در شیراز به کسب علم پرداخت؛ سپس به بغداد شتافت و در مدرسهٔ نظامیه به تحصیل پرداخت، بخاطر طبع نا آرامی که نصیب وی بود، تا شمال افریقا به سفر طولانی پرداخت و با جهانی تجربه و دانش برگشت و فراغتی یافت و به تألیف و تصنیف شاهکارهای خود دست یازید. سعدی در سال ۶۵۵ هـ ق. سعدی نامه یا «بوستان» را به نظم در آورد و در سال بعد «گلستان» را تألیف کرد. برخی از آثار منظوم و منثور عربی نیز دارد.

مهارت عمدهٔ او در غزل عاشقانه است و در این باب بی‌نظیر یا کم نظیر است. شعر و نثر سعدی تا عهد ما مورد تتبع و اقتفای بزرگان فارسی دری قرار گرفته است. سعدی در شیراز در گذشت و آرامگاه او در آن‌جا است.



چگونه بنویسیم؟

همزه ویژهٔ واژه‌های عربیست.

همزه«ء» در واژه‌های عربی در آغاز، میانه و هم در انجام می‌آید و شیوهٔ نوشتن آن دستورهای ویژه‌یی دارد؛ اما بحث ما دربارهٔ طرز نوشتن «همزه» در واژه‌های دخیل عربی در زبان دریست که به گونهٔ زیر مشخص می‌شود:

(۱) در آغاز واژه‌های عربی به شکل «ا» نوشته می‌شود؛ مانند: اتفاق، امت، اصحاب، ایجاد.

(۲) هرگاه همزه در پایان واژه‌ها بر کرسی «ا» یا «و» نشسته باشد، همزه حذف نمی‌شود؛ مانند:

مبدأ	مبدأ زبان دری
لؤلؤ	لؤلؤ ناب و نایاب

(۳) در آن دسته از واژه‌های عربی که بروزن «فاعل»، «فواعل» و «فعایل» باشند، در زبان دری به جای همزه «ی» نوشته می‌شود؛ مانند:

اصل عربی (بروزن فاعل)	املای دری
قائل	قایل
سائل	سایل
مائل	مایل
جائز	جایز
نائل	نایل

اصل عربی (بروزن فواعل)	املای دری
فوائد	فواید
نوائب	نوایب
جوائز	جوایز

اصل عربی (بروزن فعایل)	املای دری
شمائل	شمایل
جمائل	جمایل
فضائل	فضایل



بیاموزیم

۱- قالب شعر «ناممکن است عافیتی بی تزلزلی» غزل است. قالب غزل برای بیان عواطف و احساسات انسانی به کار گرفته می‌شود؛ اما محتوای این غزل را مسایل اجتماعی چون شکایت از مرگ، استبداد وقت و تحمل آن، نبود امنیت و تضمین زنده‌گی مردم و تشویق آن‌ها به صبر و شکیبایی، تاکید بر وارد آمدن تغییر و دگرگونی در هر پدیده‌یی، شکوه از کاینات و نیز ابراز یأس از جهان تشکیل داده است.

۲- ادبیات غنایی گونه‌یی از ادبیات است که با زبان نرم و لطیف، با استفاده از معنای عمیق و باریک، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد و بیانگر عواطف و آرزوهای انسان و غم‌ها و شادی‌های اوست.

غزل یکی از انواع ادبیات غنایی شمرده می‌شود. واژهٔ «غنا» در این اصطلاح به معنای

ترنم اشعار است و شعر غنایی در اصل همراه با موسیقی خوانده می‌شده است.



۱- از کدام واژه‌های عربی دخیل در زبان دری همزه حذف نمی‌شود؟

۲- چند مثال از آن کلمه‌های عربی را روی تخته بنویسید که بروزن فاعل بوده و حین نوشتن آن‌ها به دری، همزهٔ آن‌ها به «ی» تبدیل می‌شود.

۳- از این بیت چه مفهوم گرفته اید:

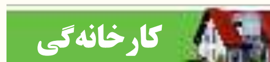
ای دوست دل منه که درین تنگنای خاک
ناممکن است عافیتی بی تزلـــزلی

۴- مفهوم این بیت را به همصنفان خود بیان کنید:

سعدی گر آسمان به شکر پرورد تـــــرا   چون می‌کُشد به زهر ندارد تفضلی

۵- کدام کتاب سعدی (بوستان و یا گلستان) صرف به نظم سروده شده است؟

۶- سعدی را در چند جمله معرفی کنید.



۱- متن درس (۲۱) را آنچنان دقیق بخوانید که به پرسش‌های صفحهٔ نخست آن دقیق ترین پاسخ‌ها را ارائه نمایید.

۲- این وظیفه دو بخش دارد:

الف) پاسخ دهید که چرا از بعضی واژه‌های دخیل عربی در املای دری، همزه‌ها حذف می‌شود؟

ب) ازاعضای خانواده بپرسید که چرا بوستان و گلستان سعدی تا هنوز در مدارس تدریس می‌شوند و نظریات‌شان را در چند سطر بنویسید.

درس
بیست
و یکم

شاگردانی که متن درس را قبلاً خوانده اند، دربارۀ آن به نحوی صحبت کنند که پرسش‌های آتی را جواب دهند:

۱. معنای لغوی توسعه چیست؟ ۲. تثمیر را چگونه معنایی است؟
۳. برنامه ریزی اقتصاد خانواده چیست؟
٤. این بیت را چگونه تعبیر می کنید:

چو برگیری از کوه و ننهی به جای سر انجام کوه انـدر آید ز پای

۵. بارعایت صرفه جویی به خانواده چی دست می‌دهد؟





تناسب دخل و خرج

خانواده ســنگ بنای نظام اجتماعی هر کشوری به شــمار می آید، نباید اجازه داده شود که بی موازنه گی در عواید و مصارف آن به وجود آید و فقر بر آن تحمیل شــود؛ زیرا اگر یک ساختار کوچک؛ ولی سنگ بنای اجتماعی به فرسایش اقتصادی مواجه گردد، شکی نیست که این بی احتیاطی روزی تمام جامعه را مصدوم سازد. اگر هر خانوادۀ یک جامعه برنامۀ دقیق اقتصادی خود را تنظیم کند و به ســان سایر واحدهای جامعۀ انسانی، انتظام و اطاعت از مقررۀ لازم ناشــی از تجارب خانواده‌های موفق را سرمشق قرار داده، تجربه‌های تلخ دیگران را تکرار نکند و به خطا نرود؛ نه تنها به بهتر شــدن زنده گی خود دست می‌یابد؛ بلکه در تداوم توسعه و انکشاف جامعه، موثر واقع می‌شود.

پیروی از اخلاق معین و داشــتن دین و معتقدات، فرهنگ، ادبیات، مناسبات و اقتصاد

ویــژه و نظایر این‌ها لازمهٔ هر خانواده به حســاب می‌آید. به دیگــر بیان خانواده حلقهٔ زنجیری اســت که اجتماع یک دهکده، شــهرک، شــهر و یا ولایت و کشوری را به هم پیوند می‌دهد و هر عضو آن به نام شــهروند یاد می‌شــود. هر شهروند یا خانواده بر چگونه‌گی حیات شهروندان یا خانواده‌های دیگر تأثیر می‌گذارد؛ اما بُعد اقتصادی این تأثیرگذاری مشهودتر از سایر ابعاد می‌باشد.

بــرای این‌که هر خانــواده هم در دخل (عواید) و هم در پیوند بــا دیگر خانواده‌ها اثر گذاری خوب داشته باشد، ناگزیر خواهد بود به امور دخل و خرج و یا تناسب درآمد و مصارف روزانه، ماهانه و سالانهٔ خویش تدابیری داشته باشد و برای یک لحظه اجازه ندهد که بی‌موازنه‌گی بر اقتصادش سایه افگند.

از درون جوامع انسانی تجاربی به ما رسیده است که هُشدار می‌دهد و آگاهی می‌رساند که بی‌توجهی به این امور جز پریشانی، فقر و در بدری برا ی خانواده‌هایی که در آمد متوســط و مصرف زیاد دارند؛ حاصل دیگری نخواهد داشــت و وضع شان به مراتب بدتر از خانواده‌هایی خواهد بود که عاید متوسط و مصرف حساب شده ندارند.

ما از متون قدیم ادبیات ملی از جمله ادبیات دری نیز همچو مفادی را نصیب می‌شویم: در کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی چنین آمده است:

«بازرگانی بود بسیار مال، و او را فرزندان در رسیدند و از کسب و حرفت اعراض نمودند و دست اسراف به مال پدر دراز کردند. پدر موعظت و ملامت ایشان واجب دید و در اثنای آن گفت: ای فرزندان، اهل دنیا، جویان سه رتبه اند و بدان نرسند؛ مگر به چهار خصلت؛ اما آن سه که طالبند فراخی معیشت و رفع منزلت و رسیدن به ثواب آخرت است و نه دیگران را در تعهد تواند داشت و اگر مال به دست آرد و در تثمیر آن غفلت ورزد، زود درویش شود.

مــال را هر کسی به دست آرد رنجش اندر نگاه داشتن است

چنان‌که خرج سرمه اگر چه اندک اندک اتفاق افتد؛ آخر فنا پذیرد.

چو برگیری از کوه و ننهی به جای سر انجام کوه اندر آید زپای

و اگر در حفظ و تثمیر ننماید و خرج آن بی وجه کند؛ پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشاده شود و اگر مواضع حقوق به امساک نامرعی دارد به منزلت درویشی باشد، از لذات دنیا محروم و با این همه، مقادیر آســمانی و حوادث روزگار آن‌را در معرض

تفرقه آرد چون حوضی که پیوسته آب در وی می‌آید و آن را بر اندازهٔ مدخل، مخرجی نباشد، لاجرم از جوانب راه جوید و بترابد تا رخنهٔ بزرگ افتد و تمامی آن ناچیز گردد؛ پس آن فرزندان پند پدر و موعظت او هرچه نیکوتر بشنودند و منافع آن به غایت بشناختند و برادر مهتر ایشان روی به تجارت آورده سفری دور دست اختیار کرد.»

مفهومی که از متن بالا گرفته می‌شود، این است که در کنار عرضهٔ کار و انجام و اخذ حقوق و معاش، داشتن برنامه و تنظیم و اختصاص عاید به مجاری مصرف، از مهم‌ترین راهکارهایی است که یک خانوادهٔ دارای درآمد پایین را از تهی دستی و فقر نجات می‌دهد.

دنیای امروز پیش از هر چیز دیگر دنیای برنامه و یا پلان‌گذاری است. فقدان برنامه و عدم رعایت تناسب، موجب سقوط بزرگترین و کوچک‌ترین ساختارهای انسانی می‌گردد؛ ولی صرفه جویی یکی از وسایل است که با رعایت آن ممکن است خانواده‌ها خود را از احتیاج نجات دهند، به دست خود اعضای خویش را به گرداب فقر فرو نبرند.

فقر در فرهنگ معاصر جهانی، صرف به معنای نداشتن پول و ثروت مادی نیست؛ بلکه فقر را نداشتن قابلیت تعریف می‌کنند؛ لذا اگر می‌خواهیم که در پریشان حالی مادی و معنوی زنده‌گی، به خجلت مواجه نگردیم باید در پی برنامه ریزی و کسب قابلیت برآییم و دخل و خرج را هیچ‌گاهی به بی‌موازنه‌گی اندر نسازیم.

توضیحات

۱- توسعه و انکشاف

توسعه و انکشاف هر دو پیشرفت است؛ ولی انکشاف سیر صعودی و توسعه مسیر افقی پیشرفت را تبیین می‌نماید.

۲- کلیله و دمنه مجموعهٔ داستان‌هایی است از زبان حیوانات که نخست از سانسکریت به پهلوی نقل شده؛ سپس توسط عبدالله بن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه گردیده است. کلیله و دمنهٔ ابن مقفع را در عهد نصربن احمد سامانی و به فرمان او، ابوالفضل محمد بلعمی به نثر دری ترجمه کرد. کلیله و دمنهٔ دیگری که منظوم است، اثر طبع رودکی می‌باشد، که ابیاتی از آن به دست است، امیر نصربن احمد، رودکی را فرمود

تا کلیله و دمنهٔ مترجم، بلعمی را به نظم در آورد؛ اما کلیله و دمنهٔ منثور فارسی دری از ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید است که از کلیله و دمنهٔ ابن مقفع در نیمهٔ قرن ششم هجری، در دورهٔ سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲– ۵۴۷) ترجمه کرده است. در این کلیله و دمنه، گذشته از نقل اصل هندی دو سه حکایت ملی و اسلامی بر آن افزوده شده. ابوالمعالی نصرالله این کتاب را به نام بهرامشاه (نوادهٔ محمود غزنوی) اتحاف کرد و امثال و اشعاری به فارسی دری و عربی بر آن افزود و در آن نثر متین و شیوایی به کار برد؛ چنان‌که می‌توان آن‌را از امهات کتاب‌های ادبی فارسی دری به شمار آورد.



چگونه بنویسیم

• ترکیبات عربی مستعمل در دری جدا نوشته می‌شوند؛ مانند: ان شاءالله، عن قریب، مع هذا، مع ذالک، من جمله، علی هذا، من بعد. {اما اگر «الف و لام عربی» در میان آن‌ها قرار گرفته باشد، در آن صورت به همان شکل عربی نوشته می‌شوند؛ مثل: عند المطالبه، عندالطلب، مع الخیر و علی الدوام.}

• هرگاه واژهٔ «ابن» در آغاز و پیش از اسم خاص آید، چنین نوشته می‌شود: ابن سینا، ابن بطوطه، ابن رشد، ابن زید، ابن خلدون.

و اما اگر «ابن» در بین دو اسم خاص بیاید، «ا» آن در نوشته حذف می‌شود؛ ولی با الف تلفظ می‌گردد؛ مانند: محمد بن احمد دقیقی بلخی، عیسی بن مریم، یحیی بن خالد برمکی، حمزه بن حسن اصفهانی.

• نوشتن واژه‌های عربی بلوی، تقوی، مبتلی، مصطفی، و مستثنی در زبان دری با «الف» مرجح دانسته می‌شود: بلوا، تقوا، مبتلا، مصفا، و مستثنا.

• ناگفته نباید بگذاریم که هرگاه کلمه‌های غیر عربی اگر وارد زبان دری شده باشد، نسبت مشکلاتی که در شکل نوشتاری صداها (حروف) داریم؛ مثال: «ط» و «ت» عین آواز را در زبان دری دارد یعنی دری زبانان هر دو حرف را «ت» تلفظ می‌کنند؛

باید متوجه باشیم که همصدا یا صامت «t» اگر در کلمه‌های خارجی غیر عربی آمده باشد باید به {ت} نوشته شود نه با «ط»؛ مثال: پترول، ایتالیا، اتریش، تهران، و غیره؛ ولی اگر کلمه عربی باشد و به حرف {ط} نوشته شده باشد؛ مثلا: نطق و طرف، نباید آن‌ها را به {ت} بنوسیم.



بیاموزیم

• «از کسب و حرفت اعراض نمودند» به معنای آن‌که از پیشه و حرفه آموختن رخ تافتند یا روی گردانیدند و نفرت و کراهت نشان دادند.

• «اگر مال به دست آرد و در تثمیر آن غفلت ورزد، زود درویش شود.» تثمیر به معنای بسیار کردن و به بار آوردن و بهره گرفتن کسی که پول به دست آورد و آن‌را به عوض در جایی پت و پنهان کردن باید به تجارت اندازد و یا به تأسیس یک فابریکه و منبع تولیدی بپردازد تا صرف از آن پول همه روزه خرج نکند و به فکر تثمیر یا زیاد شدن پول به وسیلۀ پول خود کاری انجام دهد این عمل انسان را به فقر مواجه نمی‌سازد.

• «و اگر مواضع حقوق بر امساک نامرعی دارد به منزلت درویشی باشد از لذات دنیا محروم...» و این به آن معنی که اگر حق مصرف کردن به جای را بر امساک بی‌مورد مرعی ندارد، آن پول دار و ثروتمند شبیه به درویشی خواهد بود که از لذات دنیا خود را محروم کرده باشد و صرف به گرد کردن پول مصروف شود.

• «فقر، نداشتن قابلیت است» ما در کشور خود هم اکنون نمونه‌هایی از این امر را به چشم می‌بینیم: مردم ما به سبب تداوم نا آرامی‌ها از دسترسی به قابلیت‌های نوین کاری در شرایط فعلی محروم شده اند.

اگر هر قدر پول داشته باشیم، یعنی غنی باشیم؛ ولی اگر قابلیت تزیید در آن را نداشته باشیم به زودی فقیر خواهیم شد.

خود آزمایی

۱- به نظر شما برنامه ریزی اقتصاد خانواده چیست؟
۲- مفهوم بیت زیر را چگونه فهمیده اید؟

«مال را هرکسی به دست آرد   رنجش اندر نگاه داشتن است»

۳- کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را چرا به این نام یاد می‌کنند؟
۴- عمده ترین عامل فقر در جامعه چیست؟
۵- آیا تداوم نا امنی‌ها یکی از عوامل بر هم زدن تناسب دخل و خرج خانواده‌ها و اجتماع است یا خیر؟ اگر بلی به چه دلیل؟
۶- آیا داشتن و نداشتن قابلیت و مهارت‌های کاری در بین اعضای خانواده و جامعه هم می‌تواند در بی موازنه‌گی دخل و خرج نقش بازی کند؟ چگونه؟
۷- دو شاگرد به انتخاب معلم صاحب یک یک پاراگراف متن درس را قرائت می‌کنند.

کارخانه‌گی

۱- در رابطه به فایدهٔ تناسب دخل و خرج چند سطر بنویسید.
۲- درس (۲۲) را که روز آینده آغاز می‌کنیم دقیق خوانده و آمادهٔ ارائهٔ پاسخ به پرسش‌ها در مورد آن باشید.

درس
بیست
و دوم

شاگردان با ارائهٔ پاسخ‌های مناسب از مطالعهٔ دقیق قبلی متن این درس اطمینان دهند:
۱- چرا داوی گفت: «ای قلم آخر زبانت می‌برند؟»
۲- داوی تعلیمات را در کدام مکتب به پایان رسانیده بود؟
۳- داوی به محرری کدام نشریهٔ کشور برگزیده شده بود؟
٤- اساسات آموزش سیاسی را عبدالهادی از کجا آموخت؟

عبدالهادی داوی
مرد قلم و سیاست




عبدالهادی داوی شاعر و نویسندهٔ توانا، پژوهشگر، خطیب فصیح البیان، مرد حقگو، حقجو و شخصیت سیاسی ضد استبداد و یک آزادیخواه وطن‌دوست بود. وی در سال ۱۲۷۴ هـ. ش. در باغ علیمردان کابل زاده شد. تحصیلات خود را در مکتب حبیبیه به پایان رساند. اساسات آموزش‌های سیاسی را در همین مکتب از دو مشروطه خواه مولوی عبدالرب و مولوی محمد سرور و آصف فرا گرفت؛ سپس به گروه مشروطه خواهان پیوست.

داوی که نخست «پریشان» تخلص می کرد؛ آموزش‌های ادبی و شعری را از استادان خود، ملک الشعرا قاری عبدالله و عبدالغفور ندیم فراگرفته بود. وی به محرری سراج‌الاخبار و بعداً به گردانندهگی جریدهٔ امان افغان موظف شد.

فعالیت ادبی و کار ترجمهٔ مطالب سیاسی و اجتماعی از زبان ترکی و تهیهٔ دیگر مواد نشراتی سراج الاخبار را در واقع با آغاز کار در این نشریه شروع کرده بود. داوی از طرفداران هدفمند بودن شعر بود و با اتکا به ارزش‌های دورهٔ تجدد ادبی در کشور، واقعیت‌های اجتماعی را در قالب‌های شعری بیان می کرد.

داوی در زمان شاه امان الله به سیاست و کار در ادارهٔ دولتی نیز کشانیده شد. در این وقت بود که سراج الاخبار به نام «امان افغان» یاد شد و عبدالهادی داوی در سال

۱۲۹۹هـ. ش. مسؤولیت گردانندهگی این جریده را عهده دار شد. در همین وقت بود که به حیث عضو هیأت افغانی جهت مذاکرات سیاسی با انگلیس‌ها رهسپار شهر میسوری هندوستان گردید. او مشاغل سیاسی دولتی نیز داشت که عبارت بود از عهدهٔ سفارت در بخارا، وزیر مختار در لندن، وزیر تجارت و سفیر در برلین که بعد از به سر رسیدن این ماموریت‌ها، دوران شکنجه و زندان برای وی فرا رسید. پس از رهایی از زندان در پست‌های سر منشی دربار سلطنت، رئیس شورای ملی، سفیر کشورش در مصر، وزیر مختار در اندونیزیا و ریاست مجلس اعیان (سنا) خدمت کرده است.

داوی در شعر و ادب دسترسی زیاد داشت و یکی از پیشگامان ادبیات معاصر دری به شمار می‌رود که نمونه‌یی از اشعار وی را در این‌جا می‌آوریم:

تا به کی

تا به کی اولاد افغان تا به کی — تا به کی؟ هان تا به کی؟ هان تا به کی؟
نور بیداری جهانی را گرفت — خواب غفلت ای حریفان تا به کی؟
سبزهٔ خوابیده هم برداشت سر — بر نمی‌داری تو مژگان تا به کی؟
می وزد باد خزانت در چمن — شوق گل گشت بیابان تا به کی؟
شوق تعمیر و سرای و خانه چند — خاکبازی همچو طفلان تا به کی؟
روزکار و روزگار عبرت است — خواب راحت در شبستان تا به کی؟
هست مکتب جان ملت جان من — تا به کی باشیم بی‌جان تا به کی؟
کودکان را مکتب است و مدرسه — خاکبازی در بیابان تا به کی؟
یک نفس سر در گریبان درکنید — فکر کالر ای جوانان تا به کی؟
رفت وقت خنده و هزل و مزاح — خردسالی خرده‌سالان تا به کی؟
ای قلم آخر زبانت می‌برند — این قدر حرف پریشان تا به کی؟

توضیحات

۱- مشروطه خواهان: به آن عده از جوانان و استادانی گفته می‌شود که گردهم آمده و به خاطر استقرار نظام شاهی مشروطه به عوض سیستم شاهی مطلقه مبارزه می‌کردند. در نظام شاهی مشروطه شاه همزمان با عهده داری ریاست دولت، ریاست حکومت (قوهٔ اجرائیه) را عهده دار نمی‌بود. برعکس در شاهی مطلقه شاه کلیه صلاحیت‌ها را به خود اختصاص داده و یا به عبارت دیگر هم رئیس دولت و درعین حال رئیس حکومت می‌بود.

۲- سراج الاخبار: نشریه‌یی بود که در زمان حبیب الله پدر شاه امان الله به نشرات آغاز کرد.

۳- هدفمند بودن شعر چیست؟ ظاهراً چنین می‌نماید که هر شعری هدفمند است؛

ولی نباید فراموش کرد که در بحث‌های جامعه شناسی ادبیات، هدفمند بودن ادبیات از جمله شعر به معنای قرار گرفتن ادبیات یا شعر در خدمت جامعه می‌باشد نه چیزی دیگری غیر از آن. اگر کسی شعر می‌سروده یا می‌سراید که به هدف شخصی خود به وسیلهٔ آن نایل آید، صریحتر که مثلاً: پول به دست آورد و از بیت المال چیزی را نصیب خود سازد، شعر چنین شاعری هدفمند نیست و داوی یکی از فرهنگیان جامعهٔ ما بوده که شعر را در خدمت اجتماع متعهد دانسته است.



چگونه بنویسیم

واژهٔ عربی جرأت، تأدیه، مأخذ، تأثیر، تأدیب، تأخیر، تأیید، تأکید، مأمور، تأسیس و امثال اینها، در زبان دری به همین شکل نوشته می‌شوند.

با در نظر داشت عدم دسته‌بندی مذکر و مؤنث (مرد و زن) در قواعد زبان فارسی دری کلمه‌های معلم، شاعر، رئیس، مدیر، و... نباید معلمه، شاعره، رئیسه، مدیره، و... بنویسیم؛ زیرا در زبان دری برای زن و مرد، هر دو صرف معلم، رئیس، شاعر، مدیر، وزیر، معین و... گفته و نوشته می‌شود. ناگفته نگذاریم که ما کلمه‌های زبان دیگر در زبان دری را پذیرفته ایم مشروط بر این‌که قواعد زبان خود را بر آن‌ها به کار بریم، نه این‌که قواعد زبان دیگر را بر زبان خود تحمیل نماییم. کلمه‌های عربی را با در نظر داشت املای آن‌ها در زبان خود پذیرفته ایم؛ زیرا اگر کلمهٔ «نطق» عربی را ما به شکل «نتق» بنویسیم، قطعاً جواز ندارد؛ بخاطری‌که معنای آن دگرگون می‌شود؛ ولی قواعد دستوری غیر زبان فارسی دری یعنی انگلیسی، عربی، فرانسوی و غیره را حق نداریم بر زبان دری تحمیل کنیم؛ مثلاً: بین عدد و معدود در زبان‌های پشتو و انگلیسی مطابقت وجود دارد؛ چنان‌که: «څلور کتابونه» ((Four Books)) ولی در زبان دری «چهار کتاب» گفته و نوشته می‌شود. در هر سه زبان عدد و معدود ذکر می‌شود؛ ولی معدود که کلمهٔ «کتاب» است در زبان دری بعد از عدد چهار، مفرد می‌آید؛ ولی در پشتو و انگلیسی با وجود عدد، معدود نیز جمع بسته می‌شود. به همین شکل در دیگر زبان‌ها از جمله در عربی.

بنابرآن به قاعدهٔ مؤنث سازی کلمه‌های عربی در زبان دری نیازی نداریم و ما مدیر، وزیر، رئیس و نظایر این‌ها را هم برای مرد و هم برای زن گفته و نوشته می‌توانیم. به همین خاطر علامت جمع در زبان دری نیز تذکیر و تأنیث ندارد.

«– آن» و «– ها» برای جمع مذکر و مؤنث این دو پسوند به کار برده می‌شود؛ برعکس در عربی «– ین» برای جمع مذکر و «– ات» برای جمع مؤنث استعمال می‌شود: معلمین و معلمات، محصلین و محصلات و یا متعلمین و متعلمات. دری زبانان به هر دو جنس، معلمـــان، محصلان، و متعلمان می گویند و می‌نویســـند. در نگارش واژه‌های مختوم به «الف مقصوره»
(الف) مرجح دانسته می‌شود: بلوا، تقوا، مبتلا، مصفا، و مستثنا.



بیاموزیم

• مولـــوی عبدالرب مشـــروطه خواه: در زمان امیر حبیـــب الله فرزند امیر عبد الرحمن خان در ســـال (۱۹۰۳) م. مکتب رســـمی یا اولین لیسهٔ رســـمی را به نام «مکتب حبیبیه» در شـــهر کابل تأسیس کرد که پسان‌ها شش شـــاخهٔ ابتدایی این لیسه در نقاط مختلف شـــهر کابل، چون، باغ نواب، تنور سازی، خافی‌ها، پر آنچه‌یی‌ها، مکتب «خدام حضور عالی» و مکتب هنود موجود بود.
• مولوی محمد سرور خان کندهاری: یکی از استادان مشهور و فعال افغانی در لیسهٔ حبیبیه بود که وی و مولوی عبدالرب خان از جملهٔ مبارزان مشروطه خواه بودند.

خود آزمایی

۱- چرا داوی گفت: «ای قلم آخر زبانت می‌برند»؟
۲- داوی به رهنمایی کی به سیاست روی آورد؟
۳- چرا داوی یکی از طرفداران هدفمند بودن شعر بود؟
۴- داوی علاوه بر شعر در کدام بخش‌های دیگر توانمندی داشت؟

کارخانه‌گی

۱- مفهوم کلی شعر «تا به کی» را در چند سطر بنویسید.
۲- متن درس (۲۳) را آن چنان بخوانید که به پرسش‌ها پاسخ دهید.

درس
بیست و سوم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ مناسب ارائه کنند:
۱- رسانه و رادیو تلویزیون از هم چه فرق دارد؟
۲- رسانه چیست و نقش آن بر فرهنگ جامعه چگونه است؟
۳- چرا مطبوعات و رسانه‌ها را قوهٔ چهارم می‌گویند؟
٤- از رسانه، شاگردان چگونه استفاده کنند؟ دیدن متواتر سریال‌ها چه اثر منفی به آموزش دارد؟



رسانه‌های تصویری

رسانه وسیلهٔ انتقال پیام، معلومات و اطلاعات به مردم است. رسانه‌های جمعی: چاپی، تصویری و آوازی (صوتی) در جهت ارتقای آگاهی عامه نقش بس مهمی را ایفا می‌نماید؛ حتی رسانه را قوهٔ چهارم دولت‌ها نیز می‌خوانند؛ زیرا یکی از عوامل تسریع کنندهٔ پیشرفت و تکامل جامعه بوده و گاهی بر عکس بوده می‌تواند.

مورد یاد آوری شدهٔ اخیر وقتی به وقوع می‌پیوندد که یک نهاد دولتی و یا غیر دولتی هدف نهاد دولتی و یا غیر دولتی دیگر واقع گردد؛ در غیر آن رسانه‌ها رسالت انتقال پیام دقیق و مثبت، معلومات موثق و اطلاعات واقع بینانه را می‌داشته باشند. وجیبهٔ انسان‌دوستانهٔ رسانه‌ها با امکانات، تجهیزات، پرسونل، حجم و روشی که دارند، در انکشاف و انتقال پدیده‌های فرهنگی، باورها و اندیشه‌های مورد استفاده برای بهبود زنده‌گی جوامع نقش مؤثر دارد؛ همچنان رسانه‌ها در حدود توان خود مرزی را نمی‌شناسند، در همه نقاط جغرافیایی حضور می‌داشته باشند.

بر می‌گردیم به این که رسانه را به سه گروه دسته‌بندی کردیم (رسانهٔ چاپی، رسانهٔ تصویری و رسانهٔ آوازی) اولی در برگیرندهٔ روزنامه، جریده، ماه‌نامه، سال‌نامه، مجله و گاه‌نامه می‌باشد. دومی تلویزیون، انترنت و سومی رادیو و وسایل مشابه آن را در بر می‌گیرد.

مؤثرترین رسانهٔ تصویری، تلویزیون است؛ زیرا از یک‌طرف کتله‌های وسیعی از مردم را در درون مرزها و بیرون از آن در آن واحد تحت پوشش قرار می‌دهد که شاید گفته شود که رادیو عین کار را می‌تواند انجام دهد. دقیق است که رادیو از این نگاه می‌تواند مردم را تحت پوشش قرار دهد؛ ولی نباید فراموش کرد که تلویزیون مؤثر ترین است؛ زیرا علاوه بر آواز تصویر نیز پخش می کند. مردم را از طریق گوش و چشم به خود مصروف می‌سازد.

به همین خاطر است که نقش رسانهٔ تصویری به مراتب برجسته تر از سایر رسانه هاست این نوع رسانه به عنوان یک رسانهٔ مهم و بر فرهنگ تأثیر گذار می‌تواند باشد؛ زیرا در دنیای معاصر که مردم به طرف جهانی شدن روان استند و همهٔ کشورها یکجا باهم در حال عبور به مرحلهٔ دهکدهٔ جهانی شدن با شتاب پیش می‌روند، عمده ترین وسیله، بازهم رسانه‌های تصویری می‌تواند باشد.

انترنت یکی از مهم ترین رسانه‌های تصویری است که در آن واحد به وصل کنندهٔ هر فرد، نهاد و تشکیلات، اعم از دولتی و غیر دولتی در شبکهٔ جهانی می‌باشد که حضور آن در صورت داشتن کمپیوتر یا وسیلهٔ جذب خانه به خانه و دفتر به دفتر جهان ممکن است. ناگفته نگذاریم که در شرایط فعلی و با اتکا به فرهنگ ملی هر کشور، جهانی شدن و رسانه‌های تصویری ابعاد مثبت و گاهی منفی از خود متبارز می‌سازد.

شاگردان به حیث نسل جوان امروز و بزرگ‌سالان آیندهٔ کشور باید متوجه باشند که رسانه‌های تصویری برنامه‌های گوناگون و دارای اهداف متباین را به دست نشر می‌سپارند. هر بیننده طبق اهداف معینی یک یا چند برنامهٔ محدود را انتخاب و آن‌را تماشا می کند. باید آن‌ها پیش از هر هدف دیگر به هدف آموزشی یا تعلیمی بیندیشند؛ زیرا اعضای خانواده، مردم و دولت از شاگردان، همین انتظار را دارند؛ بخاطر این‌که پیغمبر بزرگوار اسلام طلب علم یا آموزش را برهر مسلمان فرض دانسته اند که بدون شک منظور از مرد و زن مسلمان است. بدون علم هم نمی‌توان فرد مفیدی برای خیر و فلاح مردم و کشور خود بود. این امر تأکید می کند که شاگردان نیز طبق هدف و

یا به تأسی از هدف آموزشی، برنامه‌های آموزشی رسانه‌های تصویری را انتخاب و تماشا کنند.

داشتن قابلیت و مهارت کاری نیاز دیگری است که جوانان می‌توانند آن‌ها را از طریق رسانه بخصوص رسانه‌های تصویری به دست آورند.

خلاصه این‌که حین استفاده از رسانه‌ها به ویژه رسانه‌های تصویری باید اهداف عالی انسانی داشته باشیم نه اهداف التذاذی زود گذر و ضایع کنندهٔ وقت.

توضیحات

• قوهٔ چهارم چیست؟ معمولاً دولت‌ها دارای سه رکن یا قوه می‌باشند که عبارت است از: قوهٔ اجراییه (حکومت)، قوهٔ قضاییه (دادگاه عالی یا ستره محکمه) و قوهٔ مقننه (پارلمان)؛ ولی این‌که مطبوعات را قوهٔ چهارم می‌دانند به معنای آن است که مطبوعات یا انواع رسانه‌ها به حیث» یک قوهٔ بازدارندهٔ هر سه قوهٔ دولت و مردم» از اعمال غیر قانونی می‌باشد و نیز قوه‌یی است که دقیق‌ترین اطلاعات یا آگاهی‌ها را به مردم می‌رساند و نیز شعور سیاسی و حق خواهی مردم را با نشرات خود ارتقا می‌دهد. تخطی‌ها را افشا می‌کند، مظالم را برملا می‌سازد به فساد اداری انگشت می‌گذارد، از حقوق بشری در دفاع می‌ایستد و رمزهای افشا ناشده را فاش می‌کند. به این خاطر آنرا قوهٔ چهارم نام داده اند.



چگونه بنویسیم

طرز نگارش اعداد ترکیبی: اعداد ترکیبی تاحدی که ممکن است، پیوست نوشته می‌شود؛ مانند: هفتصد، ششهزار، پنجصد؛ اما در جایی که امکان پیوستن نباشد، در آن صورت جدا نوشته می‌شوند؛ مثلاً: بیست و چهار، هشتصدویک، دوهزارو یازده؛ همچنان اگر پیش از عدد دومی«هـ »غیرملفوظ قرار داشت در آن صورت نیز جدا نوشته می‌شود؛ مثلاً: سه صد، ده هزار و....



بیاموزیم

• روزنامه چیست؟ روزنامه، یکی از رسانه‌های چاپی است که همه روزه از طرف صبح و یا عصر به چاپ می‌رسد و پخش می‌شود.

• جریده: یکی از رسانه‌های چاپی و نشریه است که در هر هفته یک‌بار نشر می‌شود

که آن‌را هفته نامه نیز می‌گویند.

• ماه‌نامه: نشریه‌یی که در هر ماه یک بار نشر می‌شود.

• سال‌نامه: نشریه‌یی است که در هر یک سال یک بار نشر می‌شود و چندین نوع است.

• گاه‌نامه: تمام نشریه‌های بالا موقوت است یعنی در یک محدودهٔ زمانی به چاپ رسانیده می‌شوند؛ ولی گاه‌نامه آن نشریه را گویند که گاه گاهی چاپ می‌شود و به زمان معین مقید نیست.

خود آزمایی

۱- رسانه چیست و در جهت ارتقای آگاهی عامه چه نقشی دارد؟

۲- رسانه‌ها چند گونه اند؟ آن‌ها را نام ببرید و برای هریک دو دو مثال روی تختهٔ صنف بنویسید.

۳- تلویزیون چرا مؤثرترین نقش را در حیات اجتماعات بشری دارد؟

۴- چرا مطبوعات را قوهٔ چهارم می‌گویند؟

۵- شاگردان حین استفاده از رسانهٔ تصویری تلویزیون چگونه برنامه‌ها را انتخاب کنند؟

۶- اعداد ترکیبی چگونه باید نوشته شوند؟

۷- گاه‌نامه چگونه رسانه است؟

کارخانه‌گی

۱- متن درس و تمام بخش‌های این درس را به دقت بخوانید و آمادهٔ ارائهٔ پاسخ به پرسش‌ها باشید.

۲- رسانه‌ها چه نقشی در ارتقای آگاهی عامه دارند؟ چهرهٔ منفی آن‌ها چه وقت متبارز می‌شود؟

در این باره مقاله‌یی بنویسید و با خود به صنف بیاورید.

درس
بیست
و چهارم

شاگردان پاسخ‌های مناسبی ارائه دارند:
۱- از چند چهرهٔ مشهور ادبیات دری در قرون ۱۳ و ۱٤ نام ببرید. ۲- طنز چگونه تعریف می‌شود؟
۳- آیا طنز صرف منظوم بوده می‌تواند یا منثور نیز؟
٤- دربارهٔ کلمه‌های معلمه، رئیسه، و مدیره چگونه نظری در زبان دری دارید؟



تاریخ ادبیات دری

در صنف‌های قبلی از تاریخ ادبیات فارسی دری الی قرن (۱۲) هجری قمری آگاهی حاصل نمودیم. در این درس از سیر و خصوصیات ادبیات دری در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری قمری وقوف حاصل می کنیم:
در قرن (۱۳) هـ. ق. کشمکش‌های قدرت طلبی داخلی بر ادبیات دری اثرگذار است. بدون شک چنین حالتی بر جبین آثار منثور و منظوم آن عصر و تذهیب و نقاشی اثر منفی گذاشت. سایر پدیده‌های ادبی نیز وضعیتی بهتر از آن‌ها نداشت.
نثرها اغلب تقلیدی و یک‌نواخت و فاقد متانت و ساده‌گی قدیم و عاری از صنایع

بدیعی و تکلفات دوره‌های وسطی بوده است و نیز ساده نویسی در این دوره فصاحت متأخران و دورهٔ معاصر را نیافته بود. با این همه قابل یاد آوریست که اگر ادبیات سدهٔ سیزدهم به طور دقیق به پژوهش گرفته شود، بی‌گمان به آثار ادبی در آن زمان‌ها بر می‌خوریم که غیر مطبوع؛ ولی قابل اعتنا بوده اند.

با وجود آشفته حالی اجتماعی و سیاسی کشور در این قرن، هم‌وطنان فرهنگیی بودند که به این امر سترگ می‌اندیشیدند و از هر امکان و مجالی برای آفرینش آثار ادبی استفاده می‌کردند و نگهداری میراث گرانبهای گذشته‌گان را وجیبهٔ خود می‌دانستند.

از این سخنسرایان که تعدادشان را در حدود سه صدتن گفته اند، آثار زیادی برجای نمانده و مقداری از آن‌ها که مورد اعتنا می‌توانست باشد بر اثر بروز رخدادهای متوالی و دردناک سدهٔ سیزدهم از میان رفته و بخشی دیگر از آن شاید به‌صورت شخصی در تصرف کسانی باشد.

آنانی که تمامی یا بیشتر آثارشان از گزند حوادث در امان مانده است، چهره‌های درخشان و نام‌های ماندگاری هم دیده می‌شوند که نام و کارشان ادب زمان را رنگینی می‌دهد و آبرو می‌بخشد.

برخی از آن چهره‌ها عبارت اند از: میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل، میر مجتبی الفت، محمد حسن دبیر، ادیب پشاوری، لعل محمد عاجز، حبیب الله آخند زاده یا محقق قندهاری، مهر دل مشرقی، ولی طواف کابلی، میر هوتک افغان، حمید کشمیری، شرر جغتویی، غلام محمد طرزی و دیگران.

و اما ادبیات سدهٔ چهاردهم در مقایسه با ادبیات سدهٔ سیزدهم شگوفا تر و پر بار تر بوده است. در دهه‌های میانی این سده تکلفات منشیانه و مصنوع سدهٔ گذشته در شعر و نثر کنار گذاشته شد و ساده نویسی آغاز یافت، انواع دیگر ادبی؛ چون: داستان کوتاه، طنز، شعرنو، و اندکی بعدتر رمان نویسی در ادبیات دری راه یافت، معانی و مفاهیم نو در شعر گنجانیده شد که تاکنون ادامه دارد؛ ولی در این زمان نیز برخی از شعرا بازهم به تقلید از گذشته‌گان، شعرهایی با همان ساخت و ریخت قدیم می‌سرودند.

در این دوره شاعران دیگری داریم که تمام توجه‌شان به غزل سرایی و سرایش قصاید معطوف نگردیده؛ اما بخش قابل توجه آثارشان در همان قالب‌ها سروده شده است؛ با این وجود در این نوع آثار، زبان و تعبیرهای زبانی نو به ملاحظه می‌رسد و نیز اقالیم فکری و تصویرهای نو مشاهده می‌شود.

در کشور ما افغانستان سه شاعر (استاد خلیل الله خلیلی، محمد یوسف آیینه و فتح

محمد منتظر) نخستین کسانی بودند که در سرایش شعر نو طبع آزمایی کرده اند؛ چنانچه خلیلی گفته است:

شب اندر دامن کوه
درختان سبز و انبوه
ستاره روشن و مهتاب
در پرتو فشانی
شب عشق و جوانی

تا وقتی که درکشور ما ماشین چاپ وجود نداشت و خواندن روزنامه و حصول تعلیم و تربیه در مکاتب عام نشده بود؛ از نوع دیگر ادبی یعنی طنز نویسی به گونهٔ پذیرفته شدهٔ امروزین خبری نبود. در شهرها و روستاهای افغانستان، هزاران کتاب خطی، چاشنی زنده گی فرهنگی مردم را تشکیل می‌داد.

در مدارس و مساجد در کنار علوم دینی، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ و بهارستان جامی نیز تدریس می‌شد. همین سان شاهنامهٔ فردوسی، در شاهنامه خوانی‌های شب‌های طولانی زمستان و مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در مثنوی خوانی‌های اهل طریقت و صوفیان پاک نهاد که روزها را به دریافت نفقهٔ حلال مصروف می‌بودند با اعزاز و اکرام و التذاذ ادبی و محتوایی از آن‌ها فیض برده می‌شد.

بعدها بود که حاجی اسماعیل سیاه هراتی و شایق جمال، با وصف اعمال سانسور شدید مطبوعاتی توانستند طنز منظوم را رواج دهند؛ سپس ضیا قاریزاده، عبد الصبور غفوری، غلام علی امید، شیر علی قانون، طالب قندهاری و ده‌ها شاعر دیگر تلاش کردند، تا برای انعکاس مشکل‌های زنده‌گی و ناهنجاری‌های اجتماعی، طنز منظوم بیافرینند. لازم به یاد آوریست که اینگونه تلاش‌ها، به اثر سانسور و نبود آزادی بیان انتقادات آنان از سطح کوبیدن گرانفروشی، بیسوادی مردم، خرافات، تن پروری و رشوت خواری ماموران حکومت و بیروکراسی اداری بالاتر نرفته بود.

در این دوره داستان‌نویسی رخ نمایان کرد و نثر ساده و فصیح در ادبیات داستانی رواج یافت. در این ایام، زبان داستانی از پیشرفت لازم بشارت داد و روانشناسی و آمال گروه‌های مختلف اجتماعی صریحتر و هنری‌تر ترسیم می‌شد؛ چنانچه نوشته‌های نجیب الله توروایانا، سلمانعلی جاغوری، عزیزالرحمن فتحی، محمد شفیع رهگذر، محمد عثمان صدقی، محمد حیدر ژوبل، محمد حسین غمین، عبد الغفور برشنا، علی احمد نعیمی و دیگر نویسنده‌گان این دوره را می‌توان نام برد.

توضیحات

• طنز چیست؟ آثار ادبی که در آن‌ها عیب‌های فردی و اجتماعی در پوشش ظرافت و خندهٔ هنرمندانه به تصویر کشیده شود و نویسنده یا گویندهٔ این نوع آثار اصلاح این نوع عیوب و دگرگون سازی اعمال و افکار انسان‌ها را هدف قرار داده باشد این نوع ادبی را به نام« طنز » یاد می کنند.

• تکلفات منشیانه: در قدیم در دربار پادشاهان و سلاطین، شخصی به‌نام « منشی» و یا « منشی حضور» عز تقرر می‌یافت و وظیفه داشت با سبک بخصوص به نگارش فرامین، احکام، هدایات و یا رهنمودهای پادشاه یا سلطان و یا مکاتیب خاص شاید گاهی سری می‌پرداختند که در آن‌ها تکلفات ویژه‌یی رعایت می‌شد؛ چنانچه در این نامهٔ نورالدین عبدالرحمن جامی به یکی از وزیر ها: ((بعد از عرض اخلاص به لسان محبت و اختصاص معروض آن‌که: قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمت بزرگ است و شکر آن نعمت، صرف اوقات و انفاس است به مصالح مسلمانان و ر فع مفاسد ظالمان و عوانان. اگر ناگاه عیاذاً بالله طبع لطیف را از ممر آن شغل گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید، تحمل آن گرانی....))

رعایت این‌چنین سبک در نگارش را تکلفات منشیانه گفته اند.

از مکتوبات جامی

چگونه بنویسیم؟

املای واژه‌های عربی در نگارش زبان دری بدین گونه است:

۱- واژه‌های اسمعیل، اسحق، ابراهیم، رحمن و امثال آن را باید با «ا» یعنی اسماعیل، اسحاق، ابراهیم، رحمان بنویسیم.

۲- کلمه‌های مثل، زکوة، صلوة (صلاة)، مشکوة، تورية و حيوة باید همان گونه که تلفظ می‌شوند نوشته شوند: زکات، صلات، مشکات، تورات، و حیات.

۳- واژه هایی که در عربی به صورت: قراءة، دناءة، براءة، و... نوشته می‌شوند، در زبان فارسی دری باید به صورت قرائت، دنائت، برائت و.... نوشته شوند.

۴- واژه‌های عربی هم‌وزن «تفعیل» باید با دو «ی» نوشته شوند؛ مانند: تعیین، تغییر، و تمییز.

۵- واژه‌های مرکب یا ترکیبات عربی مستعمل در دری جدا نوشته می‌شوند؛ مانند:

ان‌شاءالله، عنقریب، مع هذا، مع ذالک، من جمله، علی هذا، من بعد، اما اگر «ال» (الف و لام معرفه و یا تعریف عربی) در میان آن‌ها قرار گرفته باشد، در آن صورت به همان شکل عربی نوشته می‌شوند؛ مانند: عند المطالبه، عند الطلب، مع الخیر، علی الدوام وغیره.

۶- هر گاه واژهٔ «ابن» در آغاز و پیش از اسم خاص بیاید چنین نوشته می‌شود ابن سینا، ابن رشد، ابن خلدون، ابن زید و ابن احمد و اما اگر «ابن» در بین دو اسم خاص بیاید {الف} آن از نوشته حذف می‌شود؛ و لی در نبود «الف» هم «الف» تلفظ می‌شود؛ مانند: محمد بن احمد دقیقی بلخی، عیسی بن مریم، یحیی بن خالد برمکی، حمزه بن حسن اصفهانی.

۷- نوشتن واژه‌های عربی بلوی، تقوی، مبتلی، مصطفی، و مستثنی در زبان دری به عوض «الف» مقصوره «- ی» با «- الف» مرجح دانسته می‌شود؛ مثال: بلوا، تقوا، قوا، مبتلا، مصفا، مستثنا.

۸- واژه‌های عربی جرأت، ملجأ، تأدیه، مأخذ، تأثیر، تأدیب، تأخیر، تأیید، تأکید، مأمور و امثال این‌ها در زبان دری به همین شکل‌ها نوشته می‌شوند.

۹- واژه‌های محترمه، معلمه، رئیسه، وزیره، مدیره و مانند این‌ها در زبان دری برای مرد وزن بدون علامت تأنیث به شکل محترم، معلم، رئیس، وزیر، مدیر و یا مانند این‌ها درست است؛ زیرا در قواعد دستوری زبان دری علامت تأنیث وجود ندارد؛ اسم‌های تأنیث عربی؛ چون: صدیقه، راضیه، سیده، وغیره از امر مستثنی می‌باشد؛ زیرا این گونه اسم‌ها با همین گونه املا وارد زبان دری شده اند.



بیاموزیم

چند اختلاف شعر نو و شعر کهن

۱- کوتاه و دراز بودن مصراع ها: هر دو نوع شعر مصراع‌های هم سان می‌توانند داشته باشند؛ ولی دراز و کوتاه بودن مصراع‌ها یکی از ویژه‌گی‌های شعر نو است. درازی و کوتاهی مصراع‌ها در شعر به معنای آن نیست که این نوع شعر اوزان عروضی را همیشه در هم می کوبد؛ مثال:

دوتا کفتر.

نشسته اند روی شاخهٔ سدر کهنسالی.

مصراع نخست این شعر و مصراع دوم آن هر دو «مفاعلن» بحر هزج معروف عروضی را دارد و منتها مصراع اول یک بار «مفاعلن» دارد و مصراع دوم چهار بار مفاعلن را

حایز است.
۲- شعر کهن تابع «قرارداد» است و شعر نو خود را تابع قرار دادهای کهن نمی‌داند.
۳- عدم سخنوری در شعر نو، چون طرفداران شعر کهن مهم‌ترین نشانهٔ قدرت شاعر را تسلط بر کلمه و کلام می‌دانسته اند؛ ولی شاعر نو پرداز با ارائهٔ شعر خود تعریف دیگری از شعر به دست داده است، تعریفی که دیگر مطلقاً به اعتبار اقتدار در سخنوری نیست. از این‌رو در شعر تأکید بر چیز دیگری است نه به سخنوری. یعنی شاعر شعر نو یا شعر امروز به نیروی ذهنی و قدرت تخیل «فضا سازی» خود متکی است.

خود آزمایی

۱- ادبیات دری در قرن (۱۳) چه چیزی را بر پیکر خود اثرگذار می‌شمرد؟
۲- نام‌های سه تن از چهره‌های درخشان و ماندگار ادبیات قرن سیزده را روی تخته چه کسی می‌تواند بنویسد؟
۳- ادبیات سدهٔ چهاردهم در مقایسه به ادبیات سدهٔ سیزدهم عقب مانده‌تر بوده و یا چگونه؟
۴- کدام سه شاعر قرن چهاردهم هجری در کشور ما بودند که نخستین بار در سرایش شعر نو طبع آزمایی کرده اند؟
۵- آیا می‌توانید سه یا چهار مصراع یک شعر نو را که مصراع‌های کوتاه و دراز داشته باشد از یاد بگویید؟
۶- کدام شخصیت‌های ادبی کشور ما برای نخستین بار طنز منظوم را رواج دادند؟ روی تخته بنویسید.
۷- در قرن چهاردهٔ هجری به اثر سانسور و نبود آزادی بیان انتقادات شاعران از کدام سطح بالا نرفت؟
۸- کی می‌تواند از «طنز» تعریفی ارائه کند؟

کارخانه‌گی

۱- درس روز آینده را با دقت مطالعه کنید.
۲- هر کدام تان یک پارچه طنز را با خود بیاورید تا در برابر صنف قرائت کنید.

درس
بیست و پنجم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ می‌دهند:
۱- در مورد شخصیت فرهنگی کاتب چه می‌دانید؟
۲ - از دو اثر معروف کاتب نام ببرید؟
۳- از نحوهٔ نگارش پسوندهای اسم معنی و نکره یک یک مثال روی تخته نوشته می‌توانید؟



فیض محمد کاتب کی بود؟

فیض محمد کاتب یکی از چهره‌های فرهنگی و کارشناس دولتی کشور ما و نویسندهٔ چیره دست و شخصیت دانشمند بود. وی پسر سعید محمد از سال (۱۲۷۹ الی ۱۳۴۹) ق. زنده گی کرده است.
در ابتدا فیض محمد کاتب در روستای زرد سنگ ولایت غزنی به سر می‌برد. موصوف تحصیلات مقدماتی خود را در زادگاهش (روستای زردسنگ) به انجام رسانید و برای ادامهٔ تحصیل به قندهار رفت (۱۲۹۷ - ۱۳۰۳) ق. سپس به لاهور، کابل و حتی به روایتی به نجف رفت و دانش‌های گوناگون متداول روزگار؛ مانند: حکمت، کلام، تاریخ، فقه، اصول، ادبیات عرب، منطق، لغت، هیئت، نجوم، حساب و الجبر را آموخت و گذشته از زبان‌های فارسی دری و پشتو، عربی، اردو و انگلیسی را هم به اندازهٔ نیاز آموخت.
فیض محمد در خوش نویسی استاد بود؛ نسخه‌هایی از قرآن‌کریم و کتاب‌های دیگر را به خط زیبای خویش نوشت. استادیش در نویسنده‌گی و خوش نویسی موجب شد تا در دورهٔ امیر عبدالرحمن خان و پسر وی امیر حبیب الله خان به سمت منشی حضور گماشته شود؛ کار نوشتن نامه‌ها و فرمان‌های دولتی را به او سپردند و از همین روی بود که به ((کاتب)) آوازه یافت.

امیـر حبیب الله خان با آگاهی از مراتب علم و دانـش کاتب، به ویژه در زمینهٔ تاریخ نگاری، بدو فرمود تا کتابی در تاریخ افغانستان از روزگار به قدرت رسیدن احمد شاه درانی (۱۱۶۰) ق. تا زمان خود امیرحبیب الله، با نظارت و ممیزی شـخص امیر، بنگارد و برای این کار همهٔ اسناد آرشیف دولتی، اسناد و مدارک دست اول، نامه‌ها و فرمان‌ها، گزارش‌های روزانه از جبهه‌های جنگ و سایر گزارش‌های موجود در ارگ دولتی را در اختیار فیض محمد کاتب گذاشـت که حاصل کارش کتاب‌های بسیار ارزشمندی همچون سراج التواریخ است.

کاتـب بـه رغم پیوندش بـا دربار شـاهی، اندیشـه‌های آزادی خواهانه داشـت و از جنبش‌های پیشـرو افغانستان؛ مانند: جنش مشروطیت پشتیبانی می کرد و از این رو وی نیز در سرکوب جنبش مشروطیت اول به دست امیر حبیب الله خان در سال (۱۳۲۷) ق. به زندان افتاد که بنابر شناخت امیر از وی بعد از مدت کمی رها شد و بعدها از دار الانشا به دارالتألیف معارف خدمات شـایانی نموده و بالاخره به مدرسهٔ حبیبه جهت تعلیم و تربیهٔ اولاد وطن موظف گردید.

کاتب از پر کارترین نویسـنده گان کشـور ما در دورهٔ اخیر به شـمار می‌آید. دو اثر سترگ او «تحفة الحبیب» و «سراج التواریخ» به رغم این که کاتب، این دو اثر را تحت نظر و ممیزی امیر حبیب الله خان نوشـته اسـت، مهم ترین و مفصل ترین منابع تاریخ افغانستان از دورهٔ احمد شاه درانی تا روزگار مؤلف به ویژه دورهٔ امیر عبدالرحمن خان است و بسیاری از رویدادها و حقایق ناگفته را در بر دارد و ازهمین رو است که کاتب را «بیهقی» روزگارش گفته اند.

در (۱۳۵۸) ش. مجموعه‌یی از آثار و یادداشـت‌های کاتب را حکومت وقت کشور از ورثهٔ او خریداری کرد و به آرشـیف ملی انتقال داد که شـامل چهار اثر در (۳۲۶۷) صفحه و (۷۶) قلم نقل فرمان‌های دولتی و اسـناد و مکاتیب و یادداشت‌های دیگر در (۶۴۷) صفحه بود. سـایر نوشته‌های فیض محمد کاتب (۱۷) جلد را تشکیل می‌داد که در سـال (۱۳۶۷) هـ. ش. در کابل به چاپ رسید؛ برخی از آن‌ها عبارت اند از: تاریخ

امانیه، تاریخ عمومی افغانستان، استقلال افغانستان، رسالهٔ وجه تسمیه افغانستان وغیره.

توضیحات

• این که چرا فیض محمد کاتب به «بیهقی» تشبیه شده است؟ دلیل آن این است که ابوالفضل بیهقی که نخست معاونیت و بعدها سمت منشی دارالانشای سلطنت خانوادهٔ محمود غزنوی و خود وی را داشت با قلم توانا، اندیشهٔ بارور و باریک بینی روشنگرانه و خردمندانه، چهرهٔ وقایع زمان مسعود غزنوی را در تاریخش (تاریخ بیهقی) ترسیم نموده است و ملا فیض محمد کاتب نیز با نوشتن کتاب سراج التواریخ، چهرهٔ واقعی وقایع وقت برخی از امرای زمان خود را ترسیم نموده است؛ از این‌رو برخی از فرهنگی‌های کنونی وی را (کاتب را) به بیهقی زمانش تشبیه کرده اند.

• تحفة الحبیب کتابی بوده که توسط فیض محمد کاتب در سه جلد به‌حیث نخستین اثرش تألیف شده است: جلد اول آن در (۷۶۷) صفحه شامل وقایع و حوادث دوران سدوزایی می‌باشد. جلد دوم آن در (۸۸۵) صفحه شامل حوادث تاریخی افغانستان در زمان محمد زایی‌ها و دومین هجوم نظامی انگلیس‌ها را در بر می گیرد که تألیف آن در ماه شوال ۱۳۲۲ هـ. ق. به پایان رسیده است.

گفته شده که یک نسخهٔ قلمی «تحفة الحبیب» به خط زیبای خود کاتب نزد مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است و حبیبی پیرامون این کتاب چنین گفته است: «این کتاب نکات خوب تاریخی را حاوی است، برای مدققین تاریخ نهایت غنیمت و سخت پسندیده است...»

؛ این کتاب ممنوع الانتشار شده بود.

• سراج التواریخ یکی دیگر از آثار کاتب است مبنی بر وقایع تاریخ افغانستان که در پنج جلد تألیف شده بود که از آن جمله سه جلد آن در دسترس است: جلد اول آن شامل وقایع دوران پادشاهان سدو زایی است که نودوهشت سال را در بر می گیرد. اتمام تألیف این جلد توسط کاتب در سال (۱۳۲۵) هـ. ق. صورت پذیرفته است.

جلد دوم این کتاب از آغاز به قدرت رسیدن محمد زایی‌ها شروع شده و تا حوادث (۱۲۹۷) را در بر می گیرد و به سال (۱۳۳۱) تألیف آن به پایان می‌رسد. هر دو جلد باهم در همین سال در کابل به چاپ رسیده است.

جلد سوم که بزرگترین و مهم ترین جلد این کتاب است، وقایع و حوادث افغانستان را از سال (۱۲۹۷) هـ ق. که آغاز به قدرت رسیدن عبدالرحمن خان است تا سال (۱۳۱۴) یعنی شانزده سال دورهٔ عبدالرحمن خان را تبیین می کند.

چاپ جلد سوم این کتاب در سال ۱۳۱۳ آغاز و به سال ۱۳۱۶ هـ. ق. پایان یافت.



چگونه بنویسیم

• املای پسوند تنکیر یا نکره (وحدت):

املای پسوند تنکیر، پسوند اسم معنی و پسوند صفت نسبتی با واژه‌های مختوم به «ا» ممدوده، واو معروف و مجهول وهای غیر ملفوظ «هـ» به شکل «یی» نوشته می‌شود:

الف) واژه‌های مختوم به الف «ممدود»:

دنیا: دنیایی می‌خواهم پر از صلح و صفا (پسوند نکره)

دانا: دانایی، تواناییست(پسوند اسم معنی)

اعتنا: به من اعتنایی ننمود (پسوند تنکیر)

آسیا: مسابقات فتبال آسیایی به زودی آغاز می‌شود(پسوند صفت نسبتی)

ب) واژه‌های مختوم به واو معروف و واو مجهول:

لیمو: پروین پیراهن لیمویی پوشیده بود. (پسوند صفت نسبتی)

دو: دویی در بین دوستان نا پسندیده است. (پسوند اسم معنی)

مو: او سرمویی هم به برادرش علاقه نداشت. (پسوند نکره یا وحدت)

ج) واژه‌های مختوم به‌های غیر ملفوظ «هـ»:

نامه: نامه‌یی به برادرم فرستادم. (پسوند نکره)

سرمه: او پیراهن سرمه‌یی پوشیده بود. (پسوند صفت نسبتی)

برده: مبارزان قرون وسطی زنجیرهای برده گی را گسستند. (پسوند اسم معنی)

د- پسوندهای اسم معنی، تنکیر و ضمیری در واژه‌های مختوم به «ی»:

صوفی: صوفیی آن است که هر چه در کف داری بدهی... (پسوند اسم معنی)

یا: صوفیی میگشت در دور افق.... (پسوند نکره)

کشتی: کشتیی از دریا می گذشت. (پسوند نکره)

یا: کشتیم، کشتیت، کشتیش، کشتی مان (یم، یت... نشانه‌های ضمیری)

زنده گی: زنده گیم، زنده گیت، زنده گیش، زنده گی تان.



بیاموزیم

منشی حضور: منشی به معنای انشا کننده، نویسنده، یا کاتب و«منشی حضور» یعنی منشی حضور امیر، پادشاه یا سلطان و این مقامی بود که امروز در ریاست جمهوری اسلامی ما به نام «ریاست ادارۀ امور» یاد می‌شود. وظیفۀ آن در نزد شاهان نگارش فرامین، احکام، نامه‌هایی که به امضای شاه می‌رسید، پیام‌ها به داخل، خارج وغیره اسنادی که امضا یا مهر سلطنت در پای آن ضرورت بود.



خود آزمایی

۱- فیض محمد کاتب چگونه چهره‌یی در کشور ما بود؟

۲- چرا کاتب برای تحصیلات بیشتر به خارج کشور رفت؟

۳- گفته می‌شود که کاتب علاوه به این که صاحب اندیشۀ ویژۀ سیاسی بود؛ ولی به نظر شما به چه دلیل در دستگاه دولت وقت نیز کار می کرد. این عمل وی ما را به کدام وظیفۀ ملی متوجه می‌سازد؟

۴- گفته شده است که فیض محمد کاتب از پر کارترین نویسنده گان دوران اخیر کشور ما بوده است. شما دلیل آنرا گفته می‌توانید؟

۵- به دســترس قرار دادن تمام آرشیف و اســناد مهم دولتی به فیض محمد کاتب در نوشتن تاریخ یک بخش حیات جامعهٔ ما بر آثار تاریخی که نوشت چگونه تأثیر به جا گذاشت؟

۶- کدام مهارت کاتب سبب شد که به دربار شاه وظیفه بیابد؟

۷- قدرت نویســنده گی به فیض محمد کاتب کدام امکان در نوشــتن تاریخ وقایع را میسر می‌ساخت؟



کارخانه‌گی

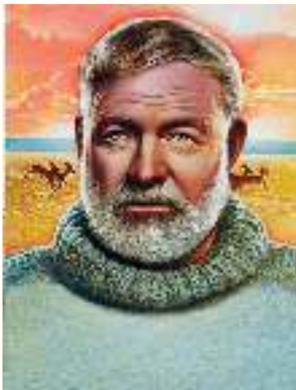
۱- شاگردان عزیز، متن درس (۲۶) را آن‌چنان مطالعه کنید تا با ارائهٔ پاسخ‌های مناسب به معلم صاحب از اجرای این وظیفهٔ خانه‌گی اطمینان داده باشید.

۲- از متن خوانده شده کارکردهای مهم فیض محمد کاتب را بیرون نویس کنید.



درس
بیست
و ششم

شاگردان پاسخ ارائه دارند:
۱- ارنست همینگوی کی بود و در کدام کشور به دنیا آمده است؟
۲- بیشترین فعالیت‌های خود را در عرصهٔ ادبیات چه وقت و در کجا انجام داد؟
۳- چند نمونه از واژه‌هایی بنویسید که با کانسونت ختم شده و پسوند اسم معنی داشته باشد.





ارنست همینگوی

همینگوی نویسندهٔ ریالیست و بزرگترین رمان نویس امریکایی بود که در (۲۱) جولای (۱۸۹۹) م. در شیکاگوی آن کشور به دنیا آمد. پدرش دکتور کلارنس همینگوی پیشهٔ طبابت داشت. ارنست همینگوی به خاطر اشکال موجود در خانوادهٔ خود دچار معضله و زحمت بود. مادر به فرزندش توصیه می‌کرد که سرود مذهبی کلیسا یاد بگیرد؛ اما پدرش تور ماهیگیری به او می‌داد که ماهیگیری را تمرین کند؛ زیرا وی خود به این شغل نیز مصروف بود. در ده سالگی پدرش او را با تفنگ و شکار آشنا ساخت. ارنست همینگوی در دورهٔ مکتب ابتدایی احساس کرد که ذهنش مستعد ادبیات است وبه نوشتن مقاله‌های ادبی و داستان به روزنامه‌یی که خود شاگردان آنرا اداره می‌کردند، شروع کرد. در مکتب سبک روان نگارش وی را می‌ستودند؛ ولی با وجود آن در عمل علاقه و محبتی به او نشان نمی‌دادند؛ زیرا در نظر آن‌ها برتری و

امتیاز گناه نابخشودنی بود.

ارنست به ورزش خیلی علاقه نشان می‌داد و به قدری در این کار بی باک بود که یک بار بینی وی شکست، بار دیگر بدنش آسیب دید. تنفر از خانواده و مکتب موجب شد که هر دو را ترک گوید. همینگوی گاهی در مزرعه کار می‌کرد؛ زمانی به ظرف شویی در رستورانت‌ها می‌پرداخت و مدتی هم به وسیلهٔ قطارهای آهن حامل کالاهای تجارتی از نقطه‌یی به نقطهٔ دیگر به طور پنهانی سفر می‌کرد. سر انجام تحصیلات متوسطهٔ خود را در یکی از مکاتب عالی محل زادگاهش به اتمام رسانید و مانند بسیاری از معاصرانش تحصیلات عالی نداشت.

تعطیلات تابستانی را بعدها با خانواده اش در میان جنگلی نزدیک مشیگن که به پاکی و سرسبزی معروف است می‌گذرانید. در آن‌جا ارنست کوچک لذت شکار و ماهیگیری را دریافت. او از میان خاطره‌های این روزها، محل‌ها، شخصیت‌های بعضی از بهترین داستان‌هایش را بیرون می‌کشید. وی مناظر آن جنگل را در داستان‌های اولیهٔ خود منعکس می‌ساخت.

در سال (۱۹۱۷) م. امریکا نیز درگیر جنگ جهانی بزرگ شد. همینگوی باسری پرشور خود را سرباز داوطلب معرفی کرد؛ ولی به خاطر معیوب بودن چشم، سند معافیت از خدمت عسکری برایش دادند. در همان وقت پس از آشنایی با مدیر یکی از روزنامه‌های آن روزگار دوماه برای آن روزنامه راپورتاژ تهیه می‌کرد. بعدها راننده‌گی امبولانس صلیب سرخ را به عهده گرفت وبه جبههٔ جنگ ایتالیا رهسپار گردید؛ در این وقت زخمی شد. پس از اشتراک در آن جنگ، در جنگ ترکیه و یونان به‌حیث خبرنگار شتافت، از آنجا به پاریس رفت و به پرورش استعداد نویسنده‌گی خود پرداخت. به نوشتن سرگذشت‌های کوچک و ساده‌یی متوسل شد. نخستین آثار و داستان‌های وی سر و صدای زیادی ایجاد کرد، وی سلیس و روشن وبی ابهام و در عین حال عامیانه می‌نوشت که مانند آب پاکیزه و زلال از طرف دوستان و خواننده‌گان نوشته‌هایش مورد استفاده قرار می‌گرفت.

یکی از ناول‌ها و داستان‌های وی «پنجاه هزار دالر» و دیگری «هفته نامهٔ آتلانتیک» نام گرفته بود. همین ناول اخیر وی که بیست صفحه‌یی بود نام وی را سر زبان‌ها رسانید.

قطعات گوناگون شعر وی نیز در سال (۱۹۲۳) م. در مجله‌یی به‌نام «شاعری» چاپ شد. بعدها کتاب دیگری را زیر نام «در زمان ما» در پاریس به دست نشر سپرد.

در سال (۱۹۲۷) م. کتابی را به نام «مردان بدون زنان» منتشر کرد. فرمایشات روزنامه را برای نوشتن مقاله‌ها نمی‌پذیرفت و با قناعت زنده‌گی می‌کرد و خوش داشت هر چه دل خودش می‌خواهد آن‌را بنویسد.

ارنست همنیگوی وقتی به اوج شهرت صعود کرد و در آمدی زیاد به دست آورد که کتاب «بیوگرافی نویسنده‌گان امریکایی مقیم پاریس» را منتشر ساخت و در سال (۱۹۲۸) م. به وطنش بازگشت و فلوریدا مقدمش را گرامی شمرد.

همینگوی چهار بار ازدواج کرد و از خانم نخستین خود پسری داشت و از دومی دو پسر دیگر صاحب شد. در سال (۱۹۲۹) م. وی کتاب مشهور «وداع با اسلحه» را نوشت که در آن به جنگ‌های ایتالیا اشاره دارد. او همچنان کتاب‌های دیگری نیز نوشت که هر کدام خوانندۀ زیاد داشت. «زنگ‌ها برای کی به صدا در می‌آیند» اثر دیگر همینگوی است. آخرین کتاب را که وی نوشت «پیر مرد دریا» نام داشت. ارنست همینگوی در سال (۱۹۶۱) م. درگذشت و با مرگ خود افول یکی از تابناکترین ستاره‌های آسمان ادبیات امریکا را سبب شد.

همینگوی هر صبح شروع به نویسنده‌گی می‌کرد؛ به همین خاطر وی ده‌ها اثر را ابداع نمود.

توضیحات

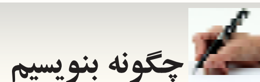
• ریالیست: به کسی که از مکتب ریالیسم پیروی داشته باشد اطلاق می‌شود. ریالیسم به معنای حقیقت جویی یا واقع‌بینی است و یک مکتب ادبی و هنری می‌باشد؛ ولی به یاد داشته باشیم که واقعیت جویی یا واقع بینی که معنای ریالیسم است، هیچ‌گاه این مفهوم را تبیین نمی‌کند که گویا ریالیست مانند کمرۀ عکاسی عمل می‌کند، هر آنچه بیرون از ذهن خود می‌بیند آن‌را در اثری منعکس سازد و آن گونه اثر را ما هم اثر ریالیستیک قبول کنیم؛ بلکه انعکاس واقعیت با صیقل لازم به آن را می‌توان اثر ریالیستیک نامید، و ایجادگر چنین اثر را می‌توان

ریالیست خواند. صیقل کردن به معنای برجسته سازی روابط هر پدیده و رخدادهای اجتماعی؛ مثلاً: هر کسی از بدن و دست و پای سیاه وچرک نفرت دارد. آیا دست و پای و لباس آلوده به سیاهی‌های یک مؤلد پشت ماشین و یا زارع روی زمین‌های زراعتی را نیز می‌توان مورد نفرت قرار داد که بدون شک پاسخ همهٔ ما منفی است زیرا آن‌ها کاسبان اند؛ اگر چرک بودن دست‌ها با کار با ارزش صاحب دست، در ارتباط مطالعه نشود و یا به عبارت دیگر با صیقل دادن، روابط را به خوانندهٔ اثر خود نشان ندهیم و آن‌را کتمان کنیم اثر ما ریالیستیک نخواهد بود.

• رمان: رمان واژه‌یی است فرانسوی و به اثری اطلاق می‌شود که منثور و متأثر از تخیل باشد و به بیان واقعات اجتماعی پرداخته باشد.

در بارهٔ رمان گفته شده که انواع و اقسامی دارد: آموزشی(تعلیمی) و آن داستانی است شامل مطالب علمی، طبیعی وفلسفی، پولیسی: حاکی از حوادث مربوط به دزدی، جنایت و کشف آن‌ها توسط کار آگاهان زبر دست پولیس؛ تاریخی: داستانی که اساس آن را وقایع تاریخی تشکیل داده باشد و عشقی: داستان یا رمانی که شالودهٔ آن بر عشق نهاده شده باشد.

اشکال خانواده‌گی ارنست همینگوی چه بوده است که در متن درس از آن تذکر به عمل آمده است؟ اشکال خانوادهٔ موصوف از جایی ناشی شده بود که پدر و مادرش باهم توافق و تجانس اخلاقی نداشتند و این رخداد برای کسی که هر چند طفل بود و در آینده نویسنده‌یی بزرگ شد، واقعاً مشکلی بود که ذهن همینگوی را به پریشانی کشانیده بود.



چگونه بنویسیم

املای پسوند اسم معنای {- ی} چگونه رعایت شود؟

• پسوند اسم معنا در پیوستن با واژه‌های مختوم با مصوت‌ها، واول‌ها و یا صدا دارها و «ـهـ» غیر ملفوظ سه شکل زیرین را به خود می‌گیرد:

۱- در پیوستن با واژه‌های پایان یافته با الف ممدوده، الف مقصوره و واو، با دو «ی» و به شکل «یی» نوشته می‌شود، مانند:

o با الف ممدوده: / بینا+ ی (میانوند واسطه) / + / ی (پسوند اسم معنی) / = بینایی؛

مانند: او بینایی خویش را از دست داد.

• با الف مقصوره: در این گونه واژه‌ها، یای پایانی واژه به الف ممدوده مبدل گردیده و قاعدهٔ الف ممدوده بر آن تطبیق می‌شود؛ مانند: لیلی = لیلا + ی

• (میانوند واسطه) + ی (پسوند اسم معنی) = لیلایی؛ مانند: لیلایی از هر خو برویی بر نمی‌آید.

• با واو: اگر پیش از «و» حرفی مضموم قرار گرفته بود در آن صورت پسوند اسم معنی را باید به شکل «یی» نوشت؛ مانند: خوشبوی (میانوند واسطه) + ی (پسوند اسم معنی)= خوشبویی؛ مانند: خوشبویی گلاب مرا به یاد سرزمین کودکی هایم می‌اندازد.

اما اگر پیش از واو «و» حرفی مفتوح قرار گرفته باشد، در آن صورت تنها پسوند اسم معنی به پایان واژه علاوه می‌شود و برای نوشتن «ی» (میانوند واسطه،) ضروری نمی‌افتد؛ مانند: خسرو+ی (پسوند نسبتی)= خسروی از هر شهنشاهی بر نمی‌آید پدید.

۲- هنگام پیوستن اسم معنی «- ی» با واژه‌های مختوم باهای غیر ملفوظ، «های» پایانی واژه به حالت خود باقی می‌ماند و قبل از پسوند اسم معنی «گ» ظاهر می‌شود؛ مانند: زنده + گ + ی (پسوند اسم معنی)= زنده‌گی؛ مانند: زنده‌گی هیچ‌گاه بدون هدف نمی‌باشد.

۳- هنگام پیوستن پسوند اسم معنی «- ی» با واژه‌های مختوم به «ی»، میان واژه و پسوند حرف دیگری علاوه نگردیده، به صورت پیوسته با واژه نوشته می‌شود؛ اما هنگام خواندن، با فشار بیشتری تلفظ می‌شود؛ مانند: حاجی+ ی (پسوند اسم معنی) = حاجیی؛ مانند: حاجیی – مردم به جای آن حاجی‌گری می‌گویند- تنها با طواف کعبه حاصل نشود.



بیاموزیم

• سیر انکشاف ادبیات در کشور ما و در اروپا یا امریکا باهم یکسان نبوده است؛ زیرا حوادث بین کشور ما و کشورهای اروپایی و ایالت متحدهٔ امریکا حوادث اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از هم متفاوت و متباین بوده است. زمانی‌که تمدن آریایی در اوج ترقی خود بوده؛ مثلاً: تنها کتاب اوستای دین زردشت در کشور ما که مبین

عظمت تمدن آریایی می‌باشد به سه و نیم ملیون کلمه نوشته شده بود؛ دین مقدس اسلام و تمدن اسلامی ارزش‌های ماندگاری را به سرزمین ما آورد که در آن موقع غرب، درگیر قرون وسطی و ابتذال آن بوده است؛ زیرا با گسترش تمدن اسلامی در کشور ما علاوه بر دیگر فعالیت‌های فرهنگی صدها جلد کتب دینی، علمی، طبی و غیره نوشته شده بود که برخی از آن‌ها تا قرن (۱۵ و ۱۶) مسیحی به حیث مآخذ مورد استفادهٔ اروپایی‌ها قرار داشت. در حالی که در چنین مواقع اروپا عقب مانده‌گی را تجربه می‌کرد ویا بعدها پیشرفت‌های ساینس و تکنولوژی در دنیای غرب بعد از رنسانس به پیمانه‌یی سریع صورت پذیرفت که ما سال‌های طولانی از آنان عقب ماندیم. این خود اثرات لازمی را بر سیر تکاملی ادبیات‌های مان داشته است و از اینروست که در غرب، مکتب‌های ادبی چون کلاسیسم، رومانتیسم، ریالیسم و غیره تبارز کرد؛ ولی دوره‌های ادبی ما خصوصیت‌هایی دیگر داشته است. نباید فراموش کرد که بعد از تسهیلات در رفت و آمد و سفرها و تجارت بدون شک ما از انواع ادبی آن‌ها اثر پذیر بوده ایم و آن‌ها با شاهکارهای ادبی ما آشنایی حاصل نمودند.



خود آزمایی

۱- پدر ارنست همینگوی چه نام داشت و پیشه‌های وی نام ببرید؟

۲- چرا ارنست همینگوی از خانوادهٔ خود فرار کرد؟

۳- ارنست همینگوی چه وقت احساس کرد که ذهنش مستعد ادبیات است؟

۴- ارنست همینگوی از میان کدام خاطره‌ها، محل‌ها و شخصیت‌ها بعضی از بهترین داستان‌هایش را بیرون می‌کشید؟



کارخانه‌گی

۱- متن درس (۲۷) را چنان مطالعه کنید که به پرسش‌های ساعت اول هفتهٔ آینده پاسخ‌های مناسب گفته بتوانید.

۲- با استفاده از انترنت، کتابخانه و تیلفون به دوستان و یا هر وسیلهٔ ممکن، غیر از نام‌های کتاب‌های ارنست همینگوی در این درس، نام‌های یادآوری ناشدهٔ آثار وی را با مرجع اخذ آن، هفته بعد به صنف بیاورند.

درس
بیست
و هفتم

شاگردان با ارائهٔ پاسخ‌های مناسب به پرسش‌های ذیل از اجرای وظیفه اطمینان خواهند داد:

۱ – نثر مرسل به چگونه نثری گفته می‌شود؟
۲ – نثر وسطی با نثر مصنوع چگونه تفاوت و یا ارتباط دارد؟
۳ – نثر جدید و نثر شکسته چگونه تفاوت‌هایی دارند؟
٤ – د ربارهٔ نثر شکسته چه ذهنیتی به فکر تان بروز کرده است؟



انواع نثر دری

کلام نوشـــتاری که عاری از وزن و قافیه بوده و در ادبیات به‌حیث نوع ادبی یاد شود و نویسنده پیامی را به وســیلهٔ آن به خواننده‌ها انتقال دهد به‌نام متن «نثر» یاد می‌شود. نثر به معنای پراگندن است.

اســتفاده از آن برای بیان افکار، ســهلتر از بیان افکار در یک شعر و حتی در یک نظم اســت؛ زیرا قید و بندهای فلسفی، دینی، سیاســی، اجتماعی و تربیتی در قالب نثر بیان می‌شود.

با توجه به طرز کار برد کلمات و شــیوه‌های بیانی، که نویســنده گان در نوشتن مطالب خود دارند، دانشمندان نثر فارسی دری را به انواع آتی تقسیم کرده اند:

۱ - نثر مرسل

نثر مرسل یا ساده نثری است دارای سلاست و روانی با جملات کوتاه و خالی از واژه‌های دشوار عربی، که در آن صنایع لفظی و معنوی و سجع به کار برده نمی‌شود در این نوع نثر نویسنده مقاصد خود راخیلی ساده و بی پیرایه می‌نویسد و از استعمال کلمات و عبارات هماهنگ و واژه‌ها و اصطلاحات پیچیده، دوری می گزیند. نمونه‌های فراوانی از نثر مرسل یا ساده را درکتاب‌هایی چون: سفرنامهٔ ناصر خسرو، کیمیای سعادت، اسرار التوحید، تذکرهٔ الاولیا و همچنان در اغلب نوشته‌های نویسنده گان معاصر می‌توان یافت.

۲ - نثر مصنوع

در این نثر همان گونه که از نام آن پیدا است، نویسنده علاوه بر استفاده از سجع و به کار بردن اشعار و شواهد عربی و فارسی دری، آیات قرآنی، احادیث، اصطلاحات علمی، واژه‌های غیر مستعمل، استعارات و تشبیهات مختلف، کلام خود را، به شیوهٔ مصنوعی با پیرایه و ظرافت‌های ادبی و صنایع لفظی می‌آراید. این نوع نثر به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف: نثر مسجع یا موزون: نثر مسجع نثری را گویند که جمله‌ها و عبارت‌ها در آن دارای سجع باشد. سجع در نثر، مانند قافیه در شعر است. در این نوع نثر، نویسنده کلمه‌های هموزنی را به نام سجع به کار می‌برد و جمله‌های نوشتهٔ خود را با قرینه سازی، آهنگین می‌سازد.

نمونه‌های زیبای نثر مسجع را در آثار خواجه عبد الله انصاری و برخی از بزرگان دیگر، کشف الاسرار، اسرارالتوحید، کلیله و دمنه بهرامشاهی، تذکرةالاولیای شیخ فریدالدین عطار، گلستان سعدی و غیره می‌توان یافت.

ب - نثر وسطی

نثر نویسنده‌گان و دبیران دورهٔ غزنوی را به نام نثر وسطی یاد می کنند؛ زیرا این نوع نثر در پایان دورهٔ نثر مرسل و آغاز نثر فنی، به فاصلهٔ نیم قرن به کار گرفته شده است. نثر وسطی، هم ساده‌گی و استواری نثر مرسل را دارد و هم نشانه‌هایی از آمیخته‌گی نظم و نثر و ورود لغات عربی و آیات و احادیث نثر فنی را به همراه دارد. تاریخ بیهقی، سیاستنامه و قابوسنامه از نمونه‌های برجستهٔ این نوع اند.

۳ - نثر فنی

نثر فنی نثری است که می‌خواهد، به شعر نزدیک شود و به این جهت، هم از نظر زبان و فکر و هم از نظر ویژه‌گی‌های ادبی نمی‌توان آن را نثر دانست؛ بلکه نثری است شعر گونه که دارای زبان تصویری و سر شار از آرایه‌های ادبی می‌باشد. در این نوع نثر از آیات و احادیث و ضرب المثل‌های عربی زیاد استفاده می‌شود. و شعر و نثر با هم می‌آمیزد. کتاب‌هایی نظیر: کلیله و دمنه، مقامات حمیدی، مرزبان نامه، التوسل الترسل، تاریخ و صاف و درهٔ نادره، نمونه‌های اعلی از نثر متکلف یافنی اند.

٤ - نثر جدید

این نوع نثر کم و بیش دنبالهٔ همان نثر مرسل یا ساده است که با روش‌های نو و اصول و مبانی جدید در عصر ما به کار گرفته شده است. این نثر که در کشور ما افغانستان با نمونه‌های نثر روزنامه نگاری محمود طرزی در جریدهٔ سراج الاخبار آغاز شده است؛ با تغییرات و تحولات چندی تا امروز ادامه دارد.

در این نوع نثر صنایع ادبی، کلمات دشوار عربی، احادیث، روایات و امثال و حکم به کار گرفته نمی‌شود و نویسنده آن‌چه را که می‌خواهد بگوید، با زبان و بیان ساده به رشتهٔ تحریر می‌آورد؛ اما تعدادی از واژه‌ها، اصطلاحات و تعبیرات اروپایی در آن راه می‌یابد. همچنان رعایت نشانه‌های نگارش در این نوع به وفرت دیده می‌شود.

۵ – نثر شکسته یا نثر گفتاری

نثر شکسته نثری است که به زبان محاوره و گفتگوی معمولی مردم کوچه و بازار نگاشته می‌شـــود و آن گونه کــه کلمات در زبان محاورۂ عامۂ مردم مخفف می‌شــود و برخی از واژه‌ها در قیاس با صورت مکتوب یا نگاشــته شــدۂ آن‌ها می‌شکنند؛ در نگارش این نوع نثر نیز واژه‌ها می‌شــکند. نویسنده برای نشــان دادن چهره طبیعی و واقعی قهرمانان داســتان‌های خود، که غالباً از میان مردم اجتماع انتخاب می‌شوند، عین الفاظ، تعبیرات و تکیه کلام‌های شان را به لهجه عامیانه در آثار خود می‌آورد؛ طور مثال: «مه که رفتم، اونجه نبود» در این جمله کلمۂ «مه» شکسته«من» و«اونجه» شکستۂ «آن‌جا» می‌باشد.

توضیحات اگر سیر دوره‌های ادبی دری را به مطالعه بگیریم، در آنجا نیز همچو ساده‌گی در نظم و نثر دورۂ خراســانی و آهســته آهسته راه یافتن تکلف و صنعتی شدن به مشــاهده می‌رســد تا دورۂ هندی این‌گونه پیچیده‌گی‌ها به اوج خــود می‌رســد که بالاخره بار دیگر ســاده نویســی به‌نام دورۂ جدیــد و معاصر آغاز می‌شود. انواع نثر دری به گونه‌هایی که در متن این درس خواندید بیرون از دوره‌های ادبی دری ایجاد نشــده؛ بلکه بر عکس دوشا دوش شــعر، نثر هم یا به ساده‌گی تظاهر داشته و یا یکجا با تکلف و پیچیده‌گی‌ها.



چگونه بنویسیم و تلفظ کنیم

– واژۂ «مساوی» «مَ سَ» به معنای بدی وزشتی و «مساوات» «مَ سَ» به مفهوم بدی‌ها.

– واژۂ «مساوی» «مُ سَ» به معنای برابر و «مساوات» «مُ سَ» به معنای برابری است.

– «اسرار» «اَ» جمع سر «سِ».

– «اصرار» «اِ» به معنای پافشاری است.

– «شفا» «شَ» به معنای مرگ.

– «شفا» «شِ» به معنای صحت‌یابی می‌باشد.

- «فرصت» «فُ» به معنای وقت است.
- «ســپید» و «سفید» هر دو به عین معنی یعنی مخالف سیاه که در اصل دری بوده و با/ پ / نوشــته می‌شده اســت. چون در الفبای زبان عربی حرف «پ» وجود ندارد، / پ / سپید و گوسپند را به / ف / تبدیل نمودند که در نتیجه کلمۀ (سپید) را به عوض / پ / به / ف / نوشــتند که در بین دری زبانان هم مروج شد به این شکل: «گوسفند» «سفید» و «اسفند»
- همچنان است کلمۀ «پارسی» که آن‌را «فارسی» نوشتند.
- واژۀ «دهقان» معرب یا عربی شــدۀ واژۀ «دهگان» دری به معنای رئیس و بزرگ ده، مؤرخ (تاریخ نویس) و زراعت پیشه. در زبان پهلوی این واژه «دهیگان» بوده است.
- واژۀ «ذغال» در اصل «زغال» است در زبان دری و این کلمه در پهلوی «زیگال» بوده که در زبان دری «زگال» شده که عرب‌ها از یک‌طرف آن‌را به / ذ / نوشتند و همچنان چون / گ / نداشته اند، / گ / آن‌را به غین تبدیل کرده اند.
- یکی دیگر از غلطی‌های مشــهور نوشتن «شـصت» است. این کلمۀ سچۀ دری است و به معنای عدد (۶۰)، انگشــت کلان دســت و یا پای، چنگک ماهی گیری و شتاب. چنانچه آهو را به شست گرفت؛ و به تمام معنی‌هایی که در بالا گفتیم واژۀ «شست» به / س / صحیح است.
- همچنان است سرنوشت کلمۀ «صد» که در اصل «سد» است؛ چنانچه: یک سده «صد سال» از عمر وی سپری شده است.



بیاموزیم

اگر علل و عوامل تطور و تغییر در شیوه‌های نثر نویسی در زبان دری را جستجو کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این گونه گونی آثار منثور و همچنان شعر یا نظم دری معلول عوامل سیاســی، دینی و دنباله روی‌های برخی از نویســنده‌گان و شــاعران ما در طی زمانه‌ها می‌باشد.

عامل دینی، آمدن دین مقدس اســلام به کشــوری که پیش از آن از دین زردشت در

شــمال تا به برهمنی در جنوب و عیســوی در غرب و بودایی در شرق کابل، کاپیسا و ســاحات مرکزی پیروی می کردند، مردم ما به ویژه شــاعران و نویســنده گان با اعتقاد کاملی که به دین مقدس اسلام و قران عظیم الشان دارند، ترجیح می‌دادند که با افتخار با کلمه‌های عربی بنویسند و بگویند.

همچنان جنبش‌ها و مقاومت‌هایی که علیه دولت‌ها در ادوار مختلف ســر بلند می کرد، شــاعران و نویسنده گان با اثر پذیری از آن جنبش‌ها و لو با مغلق نویسی شعر می گفتند و نثر می‌نوشتند.

خود آزمایی

۱ – نثر به حیث یک واژهٔ عربی چه معنی‌ها دارد؟

۲ – چگونه کلام نوشتاری را به‌نام «نثر» یاد می کنند؟

۳ – عمده ترین خصوصیات نثر مرسل کدام‌ها است؟

۴ – در آثار به ویژه نیایش‌های خواجه عبد الله انصاری چه نوع نثر به کار رفته است؟

۵ – نثــر نویســنده گان و دبیران غزنوی را بــه نام کدام نثر یاد می کننــد و عمده ترین خصوصیات آن را چگونه می‌شمارید؟

کارخانه‌گی

۱ – نام‌های انواع نثر ادبیات دری را حفظ نمایید.

۲ – متن درس (۲۸) را بخوانید تا به ســؤالات معلم در روز آینده پاسخ‌های دقیق داده بتوانید.

درس
بیست و هشتم

شا گردان پاسخ دهند:
۱- گوهر شاد بیگم چرا در بین مردم آن وقت و امروز ارجگزاری می‌شود؟
۲- آیا گوهر شاد بیگم صرف شخصیت فرهنگی داشت یا سیاسی نیز؟
۳- سلسلهٔ تیموریان را چرا تیموری می‌گفته اند و می گویند؟
٤-آن ابنیهٔ مهم هرات را نام ببرید که با ابتکار گوهر شاد بیگم ایجاد شده است.

گوهرشاد بیگم



گوهرشاد بیگم این چهرهٔ فرهنگی دختر امیر غیاث‌الدین ترخان، بود که حدود (۷۸۰ – ۸۶۱) ق. می‌زیست. وی شهبانوی تیموری از سلسلهٔ تیموریان هرات بود.
بنابر نوشتهٔ مؤرخان و نیز کتیبهٔ مسجد گوهر شاد بیگم در هرات آرامگاه موصوف و شوهرش شاهرخ میرزا و پسرشان در شهر هرات موقعیت دارد.
وی از زنان نیکوکار و نامدار افغانستان بود و از آثار و ابنیهٔ خیریهٔ وی مدرسه، مسجدجامع و خانقاه در هرات و مسجد جامع مشهد و رواق‌های تزیین شدهٔ زیارت امام رضا رحمت الله علیه در مشهد است که مستغلات و موقوفات از جانب بنیان گذار آن‌ها است.
گفته شده است که میان قبیلهٔ ترخانیان و تیموریان یک سلسله بد بینی‌های خانواده گی موجود بود. پسان‌تر آن‌ها در بین خود خویشی نمودند که بدبینی و دشمنی گذشته به دوستی مستحکم و اطمینان بخشی بدل شد، روی همین اصل بود که غیاث الدین، دختر خود گوهر شاد را به میرزا شاهرخ فرزند علم دوست امیر تیمور گورگانی داد.
گوهر شاد بیگم زن هوشیار، با تدبیر و علم دوست بود، همین که در سلسلهٔ حاکمیت تیموری‌ها، به ویژه حاکمیت قلمرو میرزا شاهرخ از نظر علم و هنر ترقی روز افزون

نمود، بیشترین تاریخ نگاران آن‌را، از برکت وجود گوهر شاد بیگم به‌حیث بانوی شاهرخ می‌دانند.

این بانوی با فرهنگ و علم دوست، علما، دانشمندان و هنرمندان را با نگاه قدر می‌نگریست، به منظور ترقی و تعالی آموزش و پرورش، مدرسهٔ بزرگی درهرات بنیان گذاشت و اعمار کرد؛ استادان چیره دست و دانشمندان مطرح را جهت تدریس در آن مدرسه برگزید و برای شاگردان و آموزگاران تسهیلات زیادی را فراهم ساخت.

این زن دانشمند شاهرخ میرزا را در امور دولتی مشوره‌های سازنده تقدیم می‌کرد و در امور اجرایی نیز سهم فعالانه‌یی داشت. در بسیاری سفرها شوهرش را همراهی می‌کرد و بعد از در گذشت شاهرخ میرزا نیز گوهر شاد بیگم در میان مردم از قدر و عزت برخوردار بود.

کارمندان عالی رتبهٔ دولتی عصر تیموری هرات پیوسته مشوره‌های سازندهٔ گوهر شاد بیگم را جامهٔ عمل می‌پوشانیدند. گاهی که میان شهزاده‌گان و حکام دولتی مشاجره‌یی به وقوع می‌پیوست، میانجیگری می‌کرد و مصالحه و تفاهم در بین آن‌ها تأمین می‌نمود.

به اثر نفوذ و قدرتی که گوهر شاد بیگم در دستگاه دولتی داشت، هیچ کس نمی‌توانست بالای مردم دست ظلم و ستم بالا کند. در این شکی نیست که اشخاص خیرخواه و مردم دوست پیوسته دشمنانی را نیز در برابر خود دارند؛ زیرا اشخاص خیر خواه و صادق به مردم، در دستگاه‌های دولتی مانع سود جویی فاسدان دولت‌ها و آزار مردم می‌گردند. بانو گوهرشاد بیگم نیز چنین موقعیتی داشت.

بر بنیاد ابتکار این بانوی بزرگ دربار تیموریان که خود از ایجادگران رنسانس شرق به شمار می‌روند، کارهای عمرانی با ارزشی انجام شده؛ چنانکه برای اعمار مدرسهٔ بزرگ شهر هرات که کار آن‌را در (۸۲۰) هـ ق. آغاز کرد، معماران، نقاشان، و رسامان زبر دستی را فرا خواند و به کار گماشت. این مدرسه در آن عصر در تمام آسیا یک مرکز فراگیر علوم و فنون بود که از گوشه، گوشه به آن‌جا مراجعه می‌کردند. این همان مدرسهٔ بزرگی است که در پهلوی آن مقبره‌یی برای خود و شوهر خود (شاهرخ میرزا) و حضیره‌یی برای فرزندان خویش اعمار نمود که جسد شوهرش را در آن‌جا مدفون ساخته بود.

یکی از یادگارهای عمرانی دیگر وی مسجدیست که در شهر مشهد بنانهاده بود و اعمار کرد که تا امروز به نام مسجد گوهر شاد بیگم یاد می‌شود. این زن فرهیخته، بسا خدمات عرفانی، فرهنگی، عام المنفعه، هنری و علمی را در دست انجام سپرده بود که

به تعریف زیاد می‌ارزد.سرانجام این زن نام دار در (۸۰) ساله‌گی به قتل رسانده شد.

توضیحات

• واژهٔ «آغا» که بعد از نام گوهر شاد بدون آوردن «بیگم» آورده شده باشد، واژهٔ ترکی بوده و به معنای خاتون، بی بی، سیده، بیگم، خانم، زن، زوجه و حرم است.

این واژه عنوانی بوده که به دنبال یا ابتدای نام‌های «خواجه سرایان» افزوده می‌شد؛ مثل: مبارك آغا و یا آغا الماس.

• «خواجه سرا» به نوکر محرم حرم سرای پادشاهان که مصروف کار می‌بود، گفته می‌شد.

• «ترخان» واژهٔ ترکی است و مرادف «آغا جی» یا «آغجی» است که منصبی بوده ویژه در دستگاه شاهان و امیران خراسان و ماوراء النهر در روزگار سامانیان و به سبب حشمت و نفوذی که داشته، بدون میانجی و التزام بدون رعایت نوبت و رخصت نزد شاه بار می‌یافته و در برخی موارد؛ چنان‌که از فحوای تاریخ بیهقی بر می آید، عنوان حاجب و پرده دار داشته است. در روزگار فرمانروای مغلان، به جای عنوان آغاجی، بیشتر ترخان (Tarkhan) به کار می‌رفته است. ترخان در دورهٔ مغول، این امتیاز را نیز داشته که از پرداخت برخی یا تمام عوارض دیوانی (اداری و دولتی) معاف بوده است. این عنوان لقب خاندان گوهر شاد گردید.



چگونه بنویسیم؟

پسوندهای فاعلی را چگونه بنویسیم:

۱- پسوندهای فاعلی با ریشهٔ شماره (۱) فعل: / -ام، -یم، -ی، - ید، - اد، اند. اینچنین نوشته می‌شوند: / نویس: نویسم، نویسیم، نویسی، نویسید، نویسد، نویسند./

۲- پسوندهای فاعلی با ریشهٔ شماره (۲) یا (ریشهٔ ماضی مطلق): / -ام، -یم، -ی، اند/. این‌چنین نوشته می‌شوند: / نوشت: نوشتم، نوشتیم، نوشتی، نوشتید، نوشت، نوشتند/.

۳- پسوندهای فاعلی با صفت: / -ام، - یم، - ی، - ید، - است، - اند/. این چنین نوشته می‌شوند:

/آگاه: آگاهم، آگاهیم، آگاهی، آگاهید، آگاه است، آگاهند/.



بیاموزیم

۱- مستغلات: جمع واژه مستغله (مستغل) و به معنای زمینی که از آن غله بردارند، زمین غله‌خیز، چنانکه در این بیت آمده است:

جهان جای الفنج غلهٔ تو است　　　چه بیکار باشی چه در مستغل

ناصرخسرو

۲- موقوفات: جمع واژهٔ «موقوفه» (موقوف) چیزهایی که در راه خدا وقف شده باشد و این نیز جانب بنیان‌گذار یا گوهر شاد بیگم و از دارایی شخصی وی بوده است نه بیت المال که جاهای ساخته شده و مستغلات و موقوفات آن‌جاها را نیز از دارایی شخصی خود تأمین کرده است.



خود آزمایی

۱- گوهر شاد بیگم را چرا گوهر شاد آغا نیز گفته و نوشته اند؟

۲- واژه‌های «ترخان» و «آغجی» آیا شباهت معنایی دارند یا مباینت معنایی؟

۳- بزرگترین ابنیه‌یی را که گوهر شـــاد بیگم در کشور ما وایران بنیان‌گذاری و اعمار کرده بود کدام هاست؟

۴- پیرامون واژه‌های «مستغلات» و «موقوفات» چه آموخته اید؟

۵- فرق بین ریشهٔ شماره (۱) و شماره (۲) فعل را توضیح دهید؟

۶- آیا می‌توانید سه سه نمونه از طرز املای کاربرد پسوند فاعلی در اخیر افعال شماره (۱) و شماره (۲) روی تختهٔ صنف بنویسید؟

۷- گفته می‌توانید که مشکلات سیاسی گوهر شاد بیگم در دوران کارش چه بود؟

۸- چرا دورهٔ تیموریان هرات را «رنسانس شرق» گفته اند؟



کارخانه‌گی

بیت زیر را حفظ کنید:

آبـــروی اهـــل دل از خاک پای مادر است
این جماعت هرچه دارند ازدعای مادر است
آن بهشتی را که قرآن می‌کند توصیف آن
صاحب قـــرآن بگفتا زیر پای مـــادر است

واژه نامه

درس (۱)

۱- مختوم: ختم کرده شده، پایان داده شده.
۲- واو مجهول: آواز /O/ در انگلیسی است؛ مثلاً: اوبه (نام جای در هرات است)، اوستاد (استاد) و کوه، سبوو دانشجو.
۳- واو معروف: آواز/U/ را دارد؛مثلاً: در محاوره اون‌ها (آن‌ها) و یا اون‌جه (آن‌جا).
۴- واول: آوازی که به هنگام ادای آن در مجرای تنفس سایش و بندش به وجود نیاید؛مثلاً: آ، و، ی.
۵- موصوف:.صف شده، توصیف شده.
۶- منسوب: نسبت داده شده.
۷- اضافه شده؛ چون: کتاب محمود، کتاب = مضاف و محمود مضاف الیه.
۸- شبو(شبوی): نوع گل.
۹- سبو: کوزه، خم.
۱۰- خو(خوی): عادت.
۱۱- ختنی: منسوب به ختن، جایی در چین (سنگیانگ چین).
۱۲- کانسوننت: آواز یا صوتی که هنگام ادای آن در مجرای تنفس سایش و بندش به وجود بیاید؛ مثلاً: ب، م، گ...
۱۳- سد: بند، مانع و نیز به معنای صد.
۱۴- مکتوم: پوشیده یا پوشیده‌گی‌ها.
۱۵- مکنونات: پنهان و پوشیده‌ها، مفرد آن مکنون؛ مثال: مکنونات ضمیر انسان.
۱۶- محضر: حضور گاه، جای حضور داشتن.
۱۷- التجا: پناه بردن، پناه جستن، پناهیدن.

درس (۲)

۱۸- کریم: بخشنده، باکرم، سخی، درگذرنده از گناه و یکی از صفات خداوند تعالی.
۱۹- سجایا: جمع سجیه و به معنای خلق‌ها و خوی‌ها، عادات و طبعیت‌ها.
۲۰- جمیل: نیکو روی، خوب صورت، زیبا.
۲۱- شیم: shaim به معنای خلق و عادت.
۲۲- برایا: خلق و مخلوق، آفریده شده‌گان.
۲۳- رسل: رسول‌ها، پیامبران.
۲۴- سبیل: طریق، راه راست، و نیز به معنای طریقه و روش.
۲۵- مهبط: فرود آمدن.
۲۶- آهخت: بالا کشید،
۲۷- صیت: شهرت و آوازه.
۲۸- تمکین: دست دادن، به فرمان بودن، فرمان بردن، پذیرفتن، نیرو و قدرت دادن و احترام.
۲۹- تبجیل: بزرگ داشتن و بزرگ شمردن و احترام کردن.
۳۰- ایوان: قصر، عمارت بزرگ.
۳۱- صامت: بی‌صدا و به حروف کانسوننت گفته می‌شود؛ مثلاً: گ، پ، غ و... کانسوننت، هم صداهم نامگذاری شده است.

درس (۳)

۳۲- مباینت: فرق و تفاوت داشتن.
۳۳- مؤلفه: عناصر، آنچه از یک جاشدن آن‌ها شی یا چیزی به وجود آید.
۳۴- شهروند: تبعهٔ یک سرزمین بودن، اقامت داشتن در شهری از یک سرزمین.

درس (٤)

۳۵- می‌انگارد: می‌پندارد، فکر می کند.
۳۶- صعب: سخت و دشوار.
۳۷- مخوف: «مَخُوفْ» به معنای خوف دیده و ترسیده و مخوف «مُخَوِفْ» ترساننده.
۳۸- داد: عدالت.
۳۹- خرد: عقل.
۴۰- لختی: لحظه‌یی، قسمتی.
۴۱- دلاویز: دلکش.
۴۲- ممدوده: مد دار.
۴۳- کلاسیک: این‌جا قدیمی معنی دارد؛ولی کلمه از واژهٔ کلاسیسم مکتب ادبی در اروپا می‌باشد.
۴۴- رویا: خواب دیدن، آنچه در خواب دیده شود.

درس(۵)

۴۵- عَلَم: بیرق.
۴۶- خصم: دشمن.
۴۷- مطاعم: طعام‌ها، خوراکی‌ها.
۴۸- مشارب: مشروب‌ها، آب و غیره نو شیدنی‌ها.
۴۹- ملابس: لباس‌ها، پوشیدنی‌ها.
۵۰- بستانم: بگیرم.
۵۱- ادبار: پشت کردن، پشت دادن، سپس رفتن،

منهزم شدن و گریختن در جنگ، نگون بختی و سیه روز.
۵۲- زینهار: از این بپرهیز، امان، مهلت، پشتیبانی، امانت، دورباش، بر حذرباش.
۵۳- دینار: واحد پول طلایی.
۵۴- اساتید: استادان.
۵۵- وارسته: رهایی یافته و خلاص شده از بند.
۵۶- تبحر: چون بحر بودن یا توان بالا داشتن.
۵۷- گستره: پهنا و وسعت.
۵۸- فلسفه: علم توضیح کلی ترین قوانین جهان، جامعه و تفکر را گویند.
۵۹- مبرهن: برهنه شده یا آشکار.
۶۰- قوافی: قافیه‌ها.
۶۱- صلابت: سخت شدن، استوار گشتن، سختی و استواری.
۶۲- فراز: این جا به معنای بلندی است ولی فراز به معنی‌های باز کردن و بسته کردن نیز آمده است.
۶۳- کدورت: تاریکی، دشمنی، خفه‌گی.
۶۴- محقق: تحقیق کننده، پژوهشگر.
۶۵- تحشیه: حاشیه نگاری، توضیحاتی که در حاشیهٔ کتاب‌ها به منظور وضاحت دادن صورت می‌گیرد.
۶۶- مجلد: جلد به معنای پوست و مجلد به معنای یک جلد کتاب یا یک جلد رساله.
۶۷- شامخ: بلند، بلندترین قلهٔ کوه‌ها را به ترکیب قلل شامخ هم میگویند.
۶۸- مستولی: استیلا دارنده، غالب.

درس (۷).

۶۹- توالی: پی در پی، متواتر و مستدام.
۷۰- تخلیق: خلق کردن، به وجود آوردن.
۷۱- منوال: قسم، شیوه، روش و اسلوب و چوبی استوانه‌یی که در بافنده‌گی، برای پیچاندن تکه استفاده می‌شود.
۷۲- شگرف: تحیر آور، محیر العقول.
۷۳- افهام: فهمیدن، دانستن.
۷۴- تفهیم: فهماندن، یاد دادن.
۷۵- ماحول: اطراف، گرداگرد.

درس (۸)

۷۶- افعی: مارکفشه، مار گزنده و زهر دار.
۷۷- پویه: رفتن به شتاب.
۷۸- زی: طرف، سمت.
۷۹- مشحون: مملو، اگنده، پر.
۸۰- هم‌کنار: پهلوی هم.
۸۱- رفیع: بلند با رفعت.

درس (۹)

۸۲- مُجَمِز: کسی که بر شتر تند رو سوار، وظیفه اجرا کند.
۸۳- قولنج: انسداد روده، بند شدن یا گره خوردن روده.
۸۴- زعیم: رئیس و رهبر و بزرگ.
۸۵- اِثر: در پی.
۸۶- جزع: بی صبری و ناشکیبایی، زاری کردن، بی تابی.
۸۷- خورش: آنچه از سبزی و گوشت تهیه کنند و بانان یا برنج بخورند.
۸۸- وضیع: پست، فرومایه، کوچک، مقابل شریف.
۸۹- مطرب: به طرب در آورنده، کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشهٔ خود سازد.
۹۰- مثال داد: فرمان داد، حکم کرد.
۹۱- حاجب: حجاب دار یا پرده دار، منصبی بوده در دربار شاهان.
۹۲- باردادن: اجازهٔ ورود دادن.
۹۳- سوگ داشتن: ماتم داری.

درس (۱۰)

۹۴- رضوان: بهشت، جنت، در بان و نگهبان بهشت، خوشنود شدن، رضا مندی، قبول.
۹۵- بادیه: دشت و صحرا.
۹۶- بادشرطه: باد موافق.
۹۷- سنگ خارا: سنگ سخت و محکم.

درس (۱۱)

۹۸- غزارت: افزایش، زیادتی، بسیاری، فراوانی، وفور و این‌جا به معنای پُر، متبحر، بسیار دان.
۹۹- اذکار: یاد آوری، ذکر کردن، بیان داشتن.
۱۰۰- احماد: حمدها، ستایش و تحسین و تمجیدها.
۱۰۱- اشباع: پر، مملو و اگنده.
۱۰۲- جُمل: جمله‌ها.
۱۰۳- وضوح: وضاحت، اشکار بودن، روشن بودن

موضوع.
۱۰۴- دبه: ظرفی که از چرم خام سازند و در آن روغن اندازند.
۱۰۵- دهقان: زمین دار، رئیس دیه یا رئیس ده.
۱۰۶- توقیع: امضا کردن و امر و هدایت دادن.
۱۰۷- صادرو وارد رفته‌گی و آمده‌گی، در متن به معنای اشخاصی که رفت و آمد داشتند.
۱۰۸- کیل: پیمانه، چون جام و دیگر ظروف برای پیمایش.
۱۰۹- اصابت: به هدف رسیدن.
۱۱۰- داغگاه: جای داغ کردن اسپها.
۱۱۱- زهی: حیوان آمادهٔ بارگیری و آبستنی، این‌جا به معنای مادیان آماده به جفت گیری و آبستن شدن.
۱۱۲- نزل: رزق، روزی، آن‌چه پیش مهمان نهند از طعام و جز آن.
۱۱۳- سکزی: سیستانی.
۱۱۴- سبیل: راه، طریق و این‌جا به معنای روش و طریقه و نیز به معنای نذر شده و اگر واژهٔ سبیل به کسر»س» باشد به معنای موی پشت لب، بروت و پهلو به پهلو.
۱۱۵- رود: زه و کمان حلاجی، تاری که به روی سازها کشند و اینجاه به معنای سبزه زار.
۱۱۶- پرنیان: حریر چینی منقش، حریر نقش دار.
۱۱۷- مهذب: پاک و پاکیزه، تربیت یافته، دارای اخلاق نیک، پارچه‌یی از حریر.
۱۱۸- معرب: عربی کرده شده.

درس (۱۲)

۱۱۹- گل سوری: گلاب، گل سرخ.
۱۲۰- هیولا: هیولی، مادهٔ اولیه عالم که، متصور به صور و متقلب، به احوال و اشکال هیأت مختلف است.
۱۲۱- ارغنون:یک نوع ساز، سازهایی که از تعداد زیاد لوله تشکیل شده و هوا را با واسطه داخل آن لوله‌ها دمند.
۱۲۲- پاییز: خزان، فصل سوم سال شمسی.

درس (۱۳)

۱۲۳- تطور: طورطور و گوناگون شدن، تغییر یافتن.
۱۲۴- تباین: بین داشتن، فرق داشتن و اختلاف.
۱۲۵- حین: هنگام، وقت و مدت.
۱۲۶- هجو: شمردن معایب کسی را، نکوهیدن، دشنام دادن کسی ار به شعر، مذمت توسط شعر.
۱۲۷- هزل: مزاح کردن، بیهوده گفتن، مزاح آمیز و غیر جدی.
۱۲۸- تصنع: خود آرایی کردن، به تکلف حالتی به خود دادن، ظاهر سازی.
۱۲۹- مباهات: افتخار کردن، به‌خود بالیدن.
۱۳۰- تفاخر: بر هم نازیدن، به هم فخر کردن.
۱۳۱- مهجور: دورشده، هجرت یافته.
۱۳۲- لغز: اوصاف چیزی را گویند که به شکل یاد نکردن نام آن، چیستان.
۱۳۳- مشحون: مملو، پر و آگنده.

درس (١٤)

۱۳۴- کماهی رسید: همچنان خواهی رسید.
۱۳۵- ابرام: پافشاری و ثبات داشتن.
۱۳۶- که ای: که استی یا کی استی؟
۱۳۷- خارا: سخت، سنگ سخت.
۱۳۸- گرت: اگر ترا.

درس (١٥)

۱۳۸- تبیین: بیان کردن، شرح دادن.
۱۳۹- مضایقه: دریغ، از کلمهٔ «ضیق» ساخته شده است.
۱۴۰- مواقف: موقف‌ها. مرتبه و منزلت‌ها.
۱۴۱- ثمره: حاصل و نتیجه
۱۴۲- محسن: صاحب حسن، زیبا شده.
۱۴۳- مشاهیر: مشهور، نامدارها.

درس (١٦)

۱۴۴- قفا: پس گردنی و سلی، پشت گردن، پس گردن، پشت، پی، دنبال، در محاوره در بعضی نقاط کشور «قفاق» می‌گویند.
۱۴۵- حاذق: ماهر، استاد، زیرک، چابک، و جمع آن حذاق.
۱۴۶- نغول: دور و دراز.
۴۷- مه: مهتر، بزرگتر.

درس (١٧)

۱۴۸- ناب: بی آب، بدون آب، خالص، بی‌غش.
۱۴۹- عذوبت: گوارا بودن هر چیز نوشیدنی، مطبوع بودن و اصل کلمه عذوبهٔ است.
۱۵۰- مقصوره: کوتاه شده. الفی که به شکل «ی»

مثل مصطفی نوشته می‌شود الف مقصوره و الف «آ» را الف ممدوده می‌گویند.

درس (۱۸)

۱۵۱– قفقاز: نا حیتی است بین بحیرهٔ کسپین (خزر) و بحیرهٔ سیاه.

۱۵۲– اشکال: (اِشْکال)، پابستن، دشوار شدن، پوشیده شدن، پوشیده شدن کار، دشواری، سختی پیچیده‌گی کار.

۱۵۳– گویش: لهجه.

۱۵۴– بومی: منسوب به بوم و بوم به معنای سر زمین، ناحیه، مقام، ماوا و بومی به معنای اهل محل، اهل ناحیه.

۱۵۵– شط العرب: جزایری بین ایران و عراق.

درس (۱۹)

۱۵۶– آتی: آینده، آنچه بعداً می‌آید.

۱۵۷– ارج: ارزش، ارز، قیمت.

۱۵۸– اضمحلال: مضمحل شدن، نابود شدن.

۱۵۹– افول: غروب، فوت.

۱۶۰– وفور: زیادی، بسیاری.

درس (۲۰)

۱۶۱– تثمیر: بهره به دست آوردن، فایده به دست آوردن.

۱۶۲– مصدوم: صدمه زده شده، آسیب دیده.

۱۶۳– امهات: مادر، مادرها و چهار عنصر: باد، خاک، آب و آتش.

۱۶۴– شبستان به اتاقی گفته می‌شد که عروس و داماد نخستین شب زنده‌گی مشترک را در آن می‌گذراندند.

درس (۲۲)

۱۶۴– گل گشت: گشت گذار در بین گل‌ها و سیر و گردش.

۱۶۵– مزاح: شوخی کردن.

درس(۲۳)

۱۶۶– تسریع: سرعت دهنده.

۱۶۷– متباین: مختلف، فرق داشته.

۱۶۸– مأمن: سرزمین، وطن، جای بود و باش.

۱۶۹– ویژه: خاص و خصوص.

۱۷۰– التذاذ: تفنن و لذت بردن.

درس (۲٤)

۱۷۱– وقوف: آگاهی، اطلاع.

۱۷۲– فترت: سستی، ضعف.

۱۷۳– تذهیب: زر اندود کردن، آراستن به زر یا طلا کاری.

۱۷۴– چاشنی: چیزی که به اندازهٔ چشیدن و مزه کردن باشد، مزه، مقدار اندک ترشی چون سرکه و غیره که به خوراک بزنند.

۱۷۵– عوان: آنکه نه پیر و نه جوان باشد، میانه سال و نیز به معنای مامور اجرای دیوان و پاسبان.

درس (۲٥)

۱۷۶– سترگ: بزرگ، برجسته، کلان.

۱۷۷– فقه: دانستن، عالم بودن به چیزی، فقیه بودن، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند.

۱۷۸– هیأت: هیئهٔ یا هیئت به معنای شکل، پیکر، وضع، طرز، صورت، ظاهر و نیز علمی است که بحث از احوال ستاره‌گان نماید.

۱۷۹– نجوم: جمع نجم به معنای ستاره‌ها.

درس (۲٦)

۱۸۰– متوسل: متوسل به «س» به معنای وسیله جستن، چنگ انداختن و متوصل با «ص» به معنای وصل شدن یا پیوند یافتن است.

۱۸۱– سلیس: روان.

۱۸۲– زلال: پاک، ستره، آبی که گل آلود نباشد.

۱۸۳– صعود: بالا رفتن.

۱۸۴– شالوده: بنیاد، طرح و اساس.

۱۸۵– کتمان: پُت کردن، مکتوم گذاشتن، آشکار نساختن.

درس (۲۷)

۱۸۶– ارجگزاری: قیمت دادن و اهمیت دادن.

۱۸۷– شهبانو: (شاه+بانو) به معنای سر شاه یا ملکه.

۱۸۸– ابنیه: بناها یا عمارات.

۱۸۹– ماورالنهر: آن‌طرف نهر یا آن طرف دریا که مراد از دریای آمو است. منطقه‌های سواحل راست دریای آمو چون: کولاب، تاجکستان، بخارا، سمرقند، ترمز و...

۱۹۰– موقوفات: وقف شده‌ها، یعنی جایداد خود را بدون پول به نام خدا وقف مسجد، قبرستان و غیره نمودن.

فهرست منابع

۱–دانشنامهٔ ادب فارسی، جلد سوم، به سرپرستی دوکتور حسن انوشه، مؤسسهٔ فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، تهران، ایران، سال (۱۳۸۷).

۲–روش املای زبان دری، پذیرفته شدهٔ اتحادیهٔ نویسنده گان کشور (پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید، پوهاند محمد رحیم الهام، پوهنوال محمد عمر زاهدی، واصف باختری، اعظم رهنورد زریاب، پوهنمل لطیف ناظمی و پوهیالی پویا فاریابی) نشر کردهٔ اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان، به اهتمام پویا فاریابی، دههٔ (۱۳۶۰).

۳– دستور زبان معاصر دری، تألیف محمد نسیم نگهت سعیدی، انتشارات پوهنځی ادبیات و علوم بشری، چاپ مرکز مواد درسی نشرات پوهنتون کابل، میزان (۱۳۴۷).

۴– تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرا بهار، چاپ مطبعهٔ دولتی، کابل افغانستان سال(۱۳۶۶).

۵– دستور زبان دری، تألیف عبدالحبیب حمیدی، چاپ دوم، پشاور، انتشارات الازهر، سال(۱۳۸۲).

۶– جغرافیای تاریخی افغانستان، تألیف میر غلام محمد غبار، بنگاه انتشارات و مطبعهٔ میوند، سال (۱۳۸۹). کابل – افغانستان.

۷– مروری بر تاریخ ادبیات معاصر دری، پوهاند عبدالقیوم قویم، چاپ کابل – افغانستان.

۸– مسایلی از فرهنگ، هنر و زبان، تألیف احسان طبری، انتشارات مروارید، چاپ اول (۱۳۸۹) خ. تهران – ایران.

۹– وظیفهٔ ادبیات، مجموعه‌یی از مقالات، ترجمه و تدوین از ابوالحسن نجفی، چاپ مروی، چاپ دوم، سال (۱۳۶۴). تهران – ایران.

۱۰– کلیات اقبال لاهوری، به کوشش اکبری بهداروند، چاپ انتشارات زوار، چاپ سوم، سال (۱۳۸۶). تهران – ایران.

۱۱– افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، تألیف میر غلام محمد غبار، سال انتشار(۱۳۸۶). انتشارات خاور، کابل – افغانستان.

۱۲– گنج و گنجینه، داکتر ذبیح الله صفا، انتخاب از داکتر محمد ترابی چاپ دوم (۱۳۶۳). چاپ چاپخانهٔ کیهانک – تهران – ایران.

۱۳– فرهنگ ادبیات فارسی، داکتر زهرای خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال (۱۳۴۸)خ. تهران – ایران.

۱۴– بهار ستان جامی، به تصحیح داکتر اسمعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، سال (۱۳۸۴). تهران – ایران.

۱۵– فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر وابسته به سازمان تبلیغاتی اسلامی، تهران – ایران سال (۱۳۶۳) خورشیدی.

۱۶– لغت نامهٔ دهخدا، تألیف علی اکبر دهخدا، زیر نظر داکتر معین، چاپ سیروس، شماره مسلسل:۴۰ تهران – ایران، سال (۱۳۳۸).

۱۷– فرهنگ فارسی، تألیف داکتر محمد معیین، مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران – ایران، سال(۱۳۳۸) خ.

۱۸– توسعه و تجدد، مقالتی از محمد وحید بینش، منتشرهٔ فصلنامهٔ گفتمان، سال پنجم، شماره هجدهم و نزدهم، سال (۱۳۸۷) صفحهٔ (۹۰)، کابل – افغانستان.

۱۹– غزل فارسی علامه اقبال، تألیف پرفیسور محمد منور، اقبال اکادمی، پاکستان.

۲۰– دیوان حافظ شیرازی، چاپ مطبعهٔ دولتی، سال (۱۳۶۵). کابل – افغانستان.